

صل اول: آشنایی با نهج البلاغه

آوازه کتاب

الف) ساماندهی نخستین

ب) سید رضی گردآور نهج البلاغه

ج) اسناد نهج البلاغه

د) گستردگی موضوعهای نهج البلاغه

ه) معرفی برخی از آثار پیرامون نهج البلاغه

آوازه کتاب

انسانی که به شگفتی يك كتاب يا يك مجموعه پی می برد، گاه با تأمل مستقیم از این شگفتی آگاه می شود و گاه نیز در آینه گفتار بزرگان مطلبی را می خواند و آنگاه زمینه تأمل برایش فراهم می شود و سپس به شگفت می آید.

بسیاری از علمای شیعه و اهل سنت و دانشمندان مسیحی کتاب نهج البلاغه را ستوده اند؛ آن گونه که در آینه گفتار آنها می توان مطالبی را برای تعمق برگزید و برای مراجعه به این «برادر قرآن» راغب شد. در این باره هفت دیدگاه را برگزیده ایم:

۱. محمد عبده، از دانشمندان اهل سنت مصر، رئیس دانشگاه «الأزهر» و شاگرد سید جمال الدین اسدآبادی است که شرحی نیز بر نهج البلاغه نگاشته است. او می گوید:

برحسب تقدیر و به نور تصادف با کتاب نهج البلاغه آشنا شدم. این برخورد و تصادف هنگامی صورت گرفت که دچار دگرگونی و تشویش خاطر و افسردگی شده و از کارهایم بازمانده بودم ... در طی مطالعه آن می پنداشتم جنگ های اتفاق افتاده و تاراج های رخ داده است و این فکر برایم پدید آمد که بلاغت را دولت و نیروی، و فصاحت را صولت [نفوذ] و سطوتی [قهر و غلبه] است و اوهام مشوب [آلوده] و تردید آنها [مخالفان با حقانیت امام و یا مخالفان استناد نهج البلاغه به امام] جز فسق و پلیدی نیست ... گاهی خود را در عالمی بسیار بزرگ از معانی بلند و موضوعات عالی می دیدم که با زینت های عبارات آرایش یافته ... و به طرف دل های روشن روی آورده است ... در جای دیگر

مشاهده می کردم که «عقلی نورانی» که شباهت به مخلوق جسمانی نداشت، از این موکب [لشکر] الهی جدا شده و خود را به جان انسان می چسباند [و] سپس او را از پرده های طبیعت جدا ساخته و به سوی ملکوت اعلی بالا می برد و به جایگاهی پر نور راهنمایی می کند. [1] ۲. ابن ابی الحدید، عالم معتزلی و شارح نهج البلاغه می نویسد:

او [علی (ع)] امام فصیحان و سرور بلیغان است و در سخن او گفته شده است: «پایین تر از کلام خالق و بالاتر از کلام مخلوقان. مردمان، خطابه و نوشتن را از او آموختند.» [2] او در شرح خطبه ۲۱۶ (۲۲۱ براساس نسخه صبحی صالح) که امام علی (ع) فرسودگی کالبد مردگان را در ذیل آیه «أَلْهَأَكُمُ التَّكَاثُرُ»، [3] توصیف می کند، می نویسد:

سوگند به کسی که همه امت ها به او سوگند یاد می کنند، این خطبه را از پنجاه سال پیش تاکنون بیشتر از هزاربار خوانده ام. این خطبه را هرگز نخواندم، مگر اینکه در من خوف و اندرزی برانگیخت و در دل من اضطراب شدید و در اعضايم ارتعاش [رعشه و لرزش] ایجاد کرد، و تأمل نکردم، مگر اینکه مردگان خویشان و دوستانم را یاد کردم و در پیش خود تصور کردم که آن شخص مورد توصیف علی (ع) [مردۀ در قبر متلاشی شده] من هستم! واعظان، خطیبان و فصیحان چقدر در این باب سخن گفته اند و [من] چه بسیار خوانده و بر آنها واقف شده ام، اما مانند تأثیر این کلام، هیچ اندرزی را همانند نیافتم. [4] ۳. حضرت امام خمینی (قدس سره)، می نویسد:

هان! فیلسوفان و حکمت‌اندوزان بیایند و در جملات خطبه اول این کتاب الهی به تحقیق بنشینند و افکار بلندپایه خود را به کار گیرند و با کمک اصحاب معرفت

و ارباب عرفان، این يك جمله کوتاه را به تفسیر پردازند و بخواهند به حق، وجدان خود را برای درك واقعی آن ارضا کنند؛ به شرط آنکه بیاناتی که در این میدان تاخت شده است، آنها را فریب ندهد و وجدان خود را برای فهم درست، بازی ندهند و نگویند و بگذرند تا میدان دید فرزند وحی را دریافته و به قصور خود و دیگران اعتراف کنند و این است آن جمله: «

مَعَ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُقَارَنَةٍ وَ غَيْرُ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُزَايَلَةٍ

« [/] خدا با هر پدیده‌ای است، نه به معنای قرین بودن، و خدا غیر از هر پدیده‌ای است، نه به معنای نبودنش در آنجا. [5] ۴. آقا بزرگ تهرانی در الذریعة در ذیل عنوان ترجمه نهج البلاغه می نویسد:

د از انقطاع وحی الهی، کتابی از نظر اعتماد مانند نهج بلاغه تدوین نشده است ... نهج البلاغه از لحاظ اشتها و مقام والا و ارزش و جایگاه بلندی که دارد، همچون آفتاب نیم‌روز است. چقدر زشت که خردمند بینا سؤال کند که آفتاب تابان چیست، با اینکه می بیند که سرتاسر دنیا را فرا گرفته است. [6] ۵. دکتر سید جعفر شهیدی، مورخ و ادیب شهیر چنین می نگارد:

با اطمینان خاطر می توان گفت پس از قرآن کریم، گویندگان و نویسندگان ایرانی از هیچ گفته‌ای به اندازه گفتار علی (ع) بهره نبرده‌اند و هیچ زیور ارزنده‌ای را چون سخنان او نیافته‌اند تا آرایش گفته‌ها و نوشته‌های خود سازند. بی هیچ تعصب باید اعتراف کرد که نامه‌ها و گفتارهای امیرالمؤمنین علی (ع) پس از قرآن کریم، عالی‌ترین نمونه نثر مصنوع عربی است. [7] ۶. مستر کرنیکوی انگلیسی، استاد ادبیات دانشکده علی‌گره هندوستان در حضور استادان و ادبای بزرگ می گوید:

قرآن را برادر کوچکی است که نهج البلاغه نام دارد. آیا برای کسی امکان دارد که مانند این برادر کوچک بیاورد تا مجال بحث از برادر بزرگ [/ قرآن] و امکان آوردن نظیر آن باشد؟ [8] ۷. استاد شهید آیت الله مرتضی مطهری نوشته است:

نهج البلاغه پس از نزدیک چهارده قرن برای شنونده امروز، همان لطف و حلاوت و گیرندگی و جذابیت را دارد که برای مردم آن روز داشته است. یاران علی (ع) خصوصاً آنان که از سخنوری بهره‌ای داشتند، شیفته سخنانش بودند ... معاویه دشمن معروف امام علی (ع) [به محقن بن ابی محقن] گفت: ... قریش پیش از علی از فصاحت آگاهی نداشت. علی به قریش درس فصاحت آموخت [9] در باب ستایش علی (ع) و سخنان پایدار آن پیشوای بزرگ، بسیار گفته‌اند و نوشته‌اند که در این مقال مجال پرداختن به آنها نیست. [10]

الف) ساماندهی نخستین سخنان امام علی (ع)

بش از اقدام بزرگ سید رضی در گردآوری نهج البلاغه، کسانی دیگر نیز به گردآوری سخنان حضرت پرداخته بودند. درباره چگونگی ضبط و ثبت سخنان امام از همان آغاز، آمده است:

از امیرالمؤمنین (ع) خطبه‌ها و سخن‌های فراوانی در کتب تاریخ و اخبار و آثار روایت شده است. علی (ع) بعضی از این خطبه‌ها را در منابر مدینه، بصره و کوفه ایراد نموده است و یا پاره‌ای دیگر را در میدان جنگ و هنگام پیکار با دشمنان برای لشکریان خویش خوانده ... تعدادی از این مجموعه‌ها تا زمان شیخ طوسی و معاصرش ابوالعباس نجاشی در بغداد محفوظ و در دسترس مردم بوده است، اما متأسفانه این آثار هنگام ورود طغرل بیک سلجوقی به بغداد - به علت تعصب و جهالت وی - به آتش کشیده شد و تعدادی از کتابخانه‌های شیعه از بین رفته است. [11] البته آتش سوزی در کتابخانه‌ها، به معنای نابودی همه منابع معتبر نیست. بی تردید روایات فراوان و سخنان پیامبر اکرم (ص) و پیشوایان (علیهم السلام) منحصر در کتاب‌هایی چند نیست که با سوختن يك کتابخانه نابود شود. گاه شخصیتی با رنج بسیار از منابع متعدد و پراکنده، سخنانی را گردآورده، ولی صدها منبع معتبر دیگر، همان سخنان را در خود جای داده است.

مسعودی که تقریباً صد سال پیش از سیدرضی می‌زیسته (اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم هجری)، در جلد دوم مروج الذهب تحت عنوان «فی ذکر لمع من کلامه و اخباره و زهد» می‌نویسد:

آنچه مردم از خطابه‌های علی (ع) در مقامات مختلف حفظ کرده‌اند، بالغ بر چهارصد و هشتاد و اندی می‌شود. علی (ع) آن خطابه‌ها را بالبدیهه [بی‌درنگ] و بدون یادداشت و پیش‌نویس انشا می‌کرد و مردم [نیز] هم الفاظ آن را می‌گرفتند و هم عملاً از آن بهره‌مند می‌شدند. [12] آنچه در نهج‌البلاغه به‌عنوان خطبه و سخنان بلند حضرت نقل شده، نیمی از رقمی است که مسعودی بیان داشته؛ چراکه سیدرضی با نگاه ادیبانه خویش، از میانه آنها تنها بخشی را برگزیده است. همچنین نامه‌های حضرت نیز بیشتر از آن چیزی است که در نهج‌البلاغه گرد آمده است. سخنان رازآمیز و کلمات کوتاه حضرت نیز به هزاران مورد می‌رسد که بنابر نقل آیت‌الله حسن‌زاده آملی تنها در غررالحکم و دررالکلم، این سخنان به یازده هزار و پنجاه کلمه می‌رسد. [13] از میان بیش از هفتاد نفری که پیش از سیدرضی به جمع‌آوری سخنان امیرالمؤمنین (ع) پرداخته‌اند، برخی از آنها را برمی‌شمرد:

۱. حارث اعور همدانی که نخستین گردآور خطابه‌های امام بود؛
۲. زید بن وهب جُهَنی، از سربازان امام در جنگ نهران که خطبه‌های امام را در اعیاد گردآورده است؛
۳. ابراهیم بن حکم فزاری که کتاب مستقلى در خطبه‌های امام دارد؛
۴. اصبع بن نباته، از یاران خاص امام (ع) که عهدنامه امام به مالک‌اشتر را نقل کرده است؛
۵. صعصعه بن صوحان، از یاران خاص امام که او نیز ناقل عهدنامه حضرت به مالک‌اشتر است؛
۶. عبدالعظیم حسنی (/ شاه‌العظیم) که از گردآوران خطبه‌های امام بوده است؛
۷. محمد بن جریر طبری که در تاریخ معروف خود (/ تاریخ الامم و الملوك) در فصل مربوط به امام علی (ع) شماری از خطبه‌ها و نامه‌های امام (ع) را ذکر کرده است؛
۸. شیخ مفید، استاد سیدرضی (گردآورنده نهج‌البلاغه) و سیدمرتضی، از فقهای نامدار شیعه؛
۹. ابوالفرج اصفهانی؛
۱۰. ابونعیم اصفهانی؛
۱۱. ابن‌مسکویه، از حکما و فلاسفه برجسته. [14]

ب) سیدرضی، گردآورنده نهج‌البلاغه

حرکت‌های ارزشمند در گردآوری بخش‌هایی از سخنان امیرالمؤمنین (ع) پیش از سیدرضی، درخور ستایش است، اما این عالم ادیب و فقیه نامی شیعه، از میان بیش از چهارصد و هشتاد و اندی خطبه و نامه‌های بسیار و کلمات کوتاه فراوان، از نگاه بلاغت و ادب، برخی را برگزید و در مجموعه‌ای به‌نام «نهج‌البلاغه» گرد آورد. از آن تاریخ تاکنون، صدها شارح و مترجم و تحلیل‌گر شیعه و سنی به آن مجموعه اهتمام ورزیده و آوازه این اثر را ماندگار نموده‌اند؛ تا بدانجا که به «اخ القرآن» اشتهار یافته است. بی‌تردید هر آزاداندیش بی‌طرف و منصفی به عظمت، ژرفا و کهنه‌ناپذیری این اثر معترف است.

در شرح شخصیت و بلندپایگی علمی، ادبی و اخلاقی سیدرضی، کتاب‌هایی تألیف شده که هر يك درخور اهمیت است. برای مثال، کتاب الغدير - که حاصل نیم‌قرن پژوهش علامه امینی از میان بیش از صد هزار جلد کتاب در گوشه‌وکنار بلاد اسلامی است - بخشی را به معرفی سیدرضی اختصاص داده که ما به اندکی از آن بسنده می‌کنیم:

شریف رضی، محمد بن ابی‌محمد از نسل امام موسی بن جعفر، مادرش فاطمه و پدرش ابواحمد است که در خلافت عباسی و دولت آل‌بویه، صاحب جایگاهی بلند بود. [او] پنج نوبت سرپرستی آل‌ابی‌طالب را عهده‌دار بود و مدتی در شهر فارس در دژ زندانی بود تا در عهد شرف‌الدوله آزاد شد شریف رضی پیشوایی از امامان علم و حدیث و ادب بود [که] در میراث‌بری از اجداد پاک خود، رتبه نخست را داشت. [وی] سرشتی پاک، اندیشه‌ای تابناک، مناعتی در طبع و ... داشت. [15] آنگاه علامه امینی شش منبع

معروف تا زمان تألیف الغدیر را- که بدانها دست یافته بود- در وصف حال و شخصیت سیدرضی معرفی می کند. او به چهارده استاد برجسته و روایان مرتبط با رضی اشارت دارد که از نامی ترین آنها شیخ طوسی بنیان گذار حوزه معروف نجف اشرف است. علامه امینی وقتی به تألیفات سیدرضی می رسد، در ذیل معرفی اثر گران گوی، به هفتاد تألیف که شرح نهج البلاغه است، می پردازد، ولی به هنگام برشمردن آنها، رقم شمارش به هشتاد و یک مورد می رسد که شاید برخی از ترجمه ها نیز در ضمن آنها باشد. علامه امینی به برخی از شبهه ها که درباره انتساب نهج البلاغه به امام علی (ع) است، به گونه ای مستدل و مستند پاسخ می گوید و سپس نوزده تألیف دیگر سیدرضی را نیز معرفی می کند. [16] وی در ادامه می گوید:

دیوان شعر معروفی که آفریده سیدرضی است، بر جایگاه بلند علمی او نیفزوده است. او کار سرودن شعر را از ده سالگی آغاز نمود و تا بدان پایه پیش رفت که

بیشتر ادیبان نقاد، او را سرور شاعران قریش می شمارند. [17] سیدرضی در بعد اجتماعی و قبول مسئولیت های دولتی، صاحب مقامات بلندی گردید؛ همچون وزارت، استانداری، فرماندهی لشکر، قضاوت و داوری، سرپرستی قبایل، رهبری حجاج، سرپرستی دفترهای حقوقی و حفظ ناموس جامعه. او شخصیتی است آکنده از ایمان و عمل، علم، فقه، حکمت، اعتماد، رشد، مناعت، جوادری، هیبت، عظمت، جلال، جمال، وفا، عزت نفس، بینش، احتیاط، تصمیم، شهامت، عفت، بزرگ منشی، کرم و بی نیازی. [18] علامه امینی پس از بیان ویژگی های سیدرضی می نویسد:

به اجماع مورخان، شریف رضی در سال ۳۵۹ هجری قمری در بغداد متولد و در همان محیط رشد یافت و در روز یکشنبه ششم محرم سال ۴۰۶ دار فنا را وداع کرد. بدن او را موقتاً و به عنوان امانت در خانه اش دفن کردند و آنگاه به کربلا منتقل کرده و در کنار پدرش ابواحمد ... به خاک سپردند. [19]

ج) اسناد نهج البلاغه

سیدرضی از رجال علم و فقهت، و اخلاق و ادب شیعه است؛ آن سان که مورد وثوق استادان بزرگ خود مانند شیخ مفید بوده و در میان هم عصران و شاگردان بزرگ خویش نیز جایگاهی والا داشته است. از همین روی، بزرگان ما در اعتماد به مستند بودن نهج البلاغه و انتساب آن به امیرالمؤمنین (ع) ذره ای تردید نکرده اند. [20] در میان عالمان اهل سنت نیز معدودی در این انتساب شک کرده اند که رجال دیگر اهل سنت بدانها پاسخ هایی مستدل داده اند. [21]

اگر معاندان سیدرضی، نهج البلاغه را ساخته او بدانند، در این صورت فضیلتی بزرگ برای سید برشمرده اند که شاگردان مکتب علی بن ابی طالب (ع) چنین اثر بدیع و بی مانندی را آفریده اند، چه رسد به مولا و سرور آنها! در حال ناگفته نماند علمای ما کوشش های بسیار کرده اند که منابع سیدرضی را که از آنها خطبه ها، نامه ها و کلمه های کوتاه را برگزیده است، معرفی کنند. [۲۲]

د) گستردگی موضوع های نهج البلاغه

نهایی معارف اسلامی، ساختن انسان براساس معرفت و عشق حقیقی است. از همین رو، بیشترین آیات قرآن در خصوص انسان سازی است؛ امری که همواره مورد اهتمام رسول اکرم (ص) و ائمه معصومین (علیهم السلام) نیز بوده است. به دلیل اهمیت پرورش آدمی، معارفی که در این جهت عرضه شده، به ابعاد پرگستره نیازهای او نظر دارد. در این راستا می توان نهج البلاغه را نمونه ای تمام عیار دانست؛ چنان که علامه محمدتقی جعفری می گوید: «نهج البلاغه برای ساختن یک جامعه بزرگ، چیزی کم ندارد.»

محمد دشتی موضوع های نهج البلاغه را در انتهای ترجمه خویش آورده که شمار آن به حدود سیزده هزار می رسد. این تنوع از آن روست که نوع توجه امام علی (ع) به موضوعات، گوناگون است؛ آن گونه که گاه این اشارات، کوتاه و گاه طولانی است و گاهی بنیادین است و گاهی نیز گذرا. اما به هر روی نکته تردیدناپذیر، گستردگی چشم پُرکن مباحث امام در موضوعات مختلف است؛ موضوعاتی چون انسان، خدا، پیامبر، معاد، اخلاق، سیاست، حکومت، عدالت، دنیا و پیراستگی از تعلق به آن، خلافت و امامت. البته هریک از اینها نیز با مجموعه های فراوان، تنوع چشم نوازی یافته است.

هـ) معرفی برخی آثار درباره نَحج البلاغه

ز زمان تألیف نَحج البلاغه تاکنون - به‌ویژه در بیست‌وپنج سال گذشته - آثار ارزشمندی درباره نَحج البلاغه نگاشته شده است. در کنار این پژوهش‌ها و تألیف‌ها، نرم‌فزارهایی نیز تهیه شده است. برخی از آثاری که به معرفی کتاب نای نگاشته شده درباره نَحج البلاغه می‌پردازد بدین شرح است:

یک. کتابنامه نَحج البلاغه، نوشته استاد رضا استادی که در آن سیصد و هفتاد عنوان کتاب معرفی شده که از آن تاریخ تاکنون بی‌گزارف، چندین برابر آنها تألیف شده است؛

دو. الغدیر [23] اثر جوادانه علامه امینی که تا زمان تألیف کتابش، ۸۱ اثر را معرفی نموده که آخرین آنها ترجمه ادبی جواد فاضل است؛ سه. الذریعة الی تصانیف الشیعة، تألیف آقابزرگ تهرانی که در جلد چهاردهم آن ۱۴۰ شرح بر نَحج البلاغه و شانزده شرح از علمای اهل سنت را که قدیمی‌ترین آنها اثر فخر رازی است، معرفی کرده است. [24] فصل دوم: توحید و خداگرایی

الف) محال بودن اشراف موجود محدود بر ذات نامحدود و بی‌نهایت

ب) معرفی صحیح خداوند

ج) بهره‌مندی از شناخت خدا با زمینه‌سازی خداوند

د) نقش پیراستگی دل در بهره‌مندی فزون‌تر از معرفت پروردگار

هـ) امکان برقراری ارتباط عاشقانه با خدا

و) معرفی برخی از نشانه‌های بزرگ خداوند

تفسیر موضوعی نَحج البلاغه (رهبر اسلامی، علی)، ص: ۳۵

خداوند، سرشت انسان را با فطرت خداجویی و خداگرایی آمیخته است تا در صورت بروز استعدادهای فطرت و به‌شرط پیراستن آن از غبار غفلت و دوده آلودگی، خدای یگانه را طلب کند. در طول تاریخ به‌دلیل این نیاز سرشار و سرکش، بهره‌طلبان و سودجویان سوءاستفاده‌ها کرده و به‌تعبیر قرآن عطش خداجویی انسان‌ها را با سراب‌هایی پاسخ کاذب داده‌اند. [25] رسول اعظم (ص) در راستای تعلیم کتاب الهی و رشد دادن انسان در مسیر معنویت، بر اصل توحید - با همه ابعادش - تأکید بسیار داشته و جاری‌شدن صادقانه کلمه توحید را رمز رستگاری معرفی نموده است. [26] پس از ایشان نیز امیرمؤمنان (ع) بر نخستین اصلی که پای فشرد، «شناخت خدا» و «خداگرایی» بود که نمونه‌هایی از آن را می‌توان در نَحج البلاغه مشاهده نمود. [27] سخنان امیرمؤمنان (ع) در باب توحید را می‌توان در این مباحث جلوه‌گر دانست: محال

بودن اشراف موجود محدود بر ذات نامحدود و بی‌نهایت، معرفی صحیح از خداوند، بهره‌مندی چشمگیر انسان از شناخت خدا با لطف و زمینه‌سازی برای او، نقش پیراستگی دل در بهره‌مندی فزون‌تر از معرفت پروردگار، امکان برقراری ارتباط عاشقانه با خدا و نیز معرفی برخی از نشانه‌های چشمگیر و بزرگ خداوند. حال به هر یک می‌پردازیم.

الف) محال بودن اشراف موجود محدود بر ذات نامحدود و بی‌نهایت

مام علی (ع) در فرازهایی از نَحج البلاغه ناتوانی انسان را در اشراف علمی بر ذات و صفات خدا بیان داشته:

«و لا تقدّر عظمة الله سبحانه على قدر عقلك فتكون من الهالكين». [28]

انسانی که هنوز بر کوچک‌ترین و ریزترین پدیده مادی تسلط نیافته و بر تعیین مصداق آن درمانده، چگونه ممکن است عظمت خدا را - به‌عنوان هستی‌آفرینی که با هر پدیده‌ای هست - درک کند؟

مع كل شيء لا بمقارنة و غیر كل شيء لا بمزایلة

[29].

لَا تُقَدِّرُهُ الْأَوْهَامُ بِالْحُدُودِ وَ الْحَرَكَاتِ وَ لَا بِالْجَوَارِحِ وَ الْأَدَوَاتِ

[30].

إِنَّ مَنْ يَعْجَزُ عَنْ صِفَاتِ ذِي الْهِئَةِ وَ الْأَدَوَاتِ فَهُوَ عَنْ صِفَاتِ خَالِقِهِ أَعْجَزُ

[31] شگفتی سخن امام، با شکسته شدن غرور علمی در این عصر و با اعتراف به «نمی دانم» (در پی کشف ها و پژوهش ها) بیشتر روشن می شود. اگر امروزه کسی ادعا کند که تحرك فلان ماهی در ژرفای اقیانوس، با تحرك فلان سیاره در کهکشان مرتبط است، جای تعجب

نخواهد بود؛ حال آنکه پیش از فرو ریختن غرور علمی انسان، این گونه ادعاها را به استهزا می گرفتند. یکی از هنرهای بزرگ توسعه دانش انسان، فهم جهل بی پایان اوست.

«لَمْ يُطْلِعِ الْعُقُولَ عَلَى تَحْدِيدِ صِفَتِهِ» [32]

این تعبیر، اشراف جامع را نفی می کند، اما حضرت در دنباله سخن می فرماید:

در حد امکان فهم يك موجود ممكن الوجود از واجب الوجود، او را از شناخت محروم نساخته است. [33] البته این گونه نیست که خداوند با وجود امکان اشراف انسان بر صفاتش او را بازداشت، بلکه روشن است که شناخت جامع موجود نامحدود از سوی يك موجود محدود محال است. قدرت او بر اشراف بخشیدن به انسان در شناخت خود، به این امر محال تعلق نمی گیرد؛ زیرا غیر خدا همه چیز محدودیت دارد و نامحدود کردن محدود ذاتاً محال است.

«الَّذِي لَا يُدْرِكُهُ بَعْدُ اَلْهَمَمِ وَ لَا يَنَالُهُ غَوْصُ الْفِطَنِ

» [34].

ب) معرّفی صحیح خداوند

امام (ع) در این باره می فرماید:

الْأَوَّلُ الَّذِي لَمْ يَكُنْ لَهُ قَبْلُ فَيَكُونُ شَيْءٌ قَبْلَهُ وَ الْآخِرُ الَّذِي لَيْسَ لَهُ بَعْدُ فَيَكُونُ شَيْءٌ بَعْدَهُ وَ الرَّادِعُ أَنْاسِيَّ الْأَبْصَارِ عَنْ أَنْ تَنَالَهُ أَوْ تُدْرِكَهُ مَا اخْتَلَفَ عَلَيْهِ دَهْرٌ فَيَخْتَلِفُ مِنْهُ الْحَالُ وَ لَا كَانَ فِي مَكَانٍ فَيَجُوزُ عَلَيْهِ الْإِنْتِقَالُ

[35] دگرگونی و تحول ذرات عالم و تحرك همه پدیده ها، ازلیت و بی زمان بودن عالم را در گذشته ابطال می کند. ناچار باید گردن نهاد که همه موجودات تحول پذیر عالم، وامدار پیش از خود هستند. آیا آن ذاتی که مجموعه های موجود به او تکیه زده اند، از نوع همین عالم است؟ در این صورت و امداری آن به قبل از خود مطرح است. بی پایانی این سلسله نیز محال است؛ یعنی اولی کاملاً وابسته به قبلی است و قبلی نیز وابسته به قبل از خود است و این سلسله تا بی نهایت ادامه دارد؛ زیرا وجودهای مشروط بی نهایت، تصویری بیش نیست و در خارج حتی در سلسله ای محدود امکان تحقق ندارد. شما نمی توانید حتی سه پدیده را تصور کنید که هر کدام به طور مشروط در پیدایش، وابسته به یکدیگر باشند.

بنابراین معتقدان و منکران خدا باید توافق کنند که عالم به جایی بازمی گردد که آن ذات آخرین (نه عدم) تکیه گاه بی شرط و بی زمان است. تفاوت در این است که معتقدان به خدا، تکیه گاه همه هستی را ذاتی باشعور می دانند، ولی منکران برای ماده کور و کر اولی، ازلیت قائل اند و آن را بن مایه همه پدیده های تحول پذیر بعدی می شمارند.

ذاتی که تمام پدیده های عالم را از عدم آفریده و زمان را که برآیند حرکت پدیده هاست، پدید آورده، چگونه ممکن است مقهور زمان و قبل و بعد گردد؟ اشتباه ما انسان ها این است که از پشت عینك زمان به همه چیز می نگریم. امام علی (ع) سخت می کوشد که این تصور را بشکند؛ چنان که می فرماید: [36]

الْأَوَّلُ الَّذِي لَا غَايَةَ لَهُ فَيَنْتَهِي

[37].

الْحَمْدُ لِلَّهِ الْأَوَّلِ قَبْلَ كُلِّ أَوَّلٍ وَ الْآخِرِ بَعْدَ كُلِّ آخِرٍ

[38] وَ كَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ لَشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمَوْصُوفِ وَ شَهَادَةِ كُلِّ مَوْصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ فَمَنْ وَصَفَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ وَ مَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ ثَنَاهُ وَ مَنْ ثَنَاهُ فَقَدْ جَزَّاهُ وَ مَنْ جَزَّاهُ فَقَدْ جَهَلَهُ وَ مَنْ جَهَلَهُ فَقَدْ أَشَارَ إِلَيْهِ وَ مَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ فَقَدْ

حَدُّهُ وَ مَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ وَ مَنْ قَالَ فِيمَ فَقَدْ ضَمَّنَهُ وَ مَنْ قَالَ عَلَامَ فَقَدْ أَخْلَى مِنْهُ كَائِنْ لَا عَنْ حَدِّهِ مَوْجُودٌ لَا عَنْ عَدَمٍ مَعَ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُقَارَنَةٍ وَ غَيْرُ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُزَايَلَةٍ فَاعِلٌ لَا بِمَعْنَى الْحَرَكَاتِ وَ الْأَلَةِ

[39] آری، هر چیزی کمالی دارد و کمال اخلاص در پیشگاه خداوند، رسیدن به جایی است که با همه تنگناهایی که در دید محدود خود داریم، او را نظاره نکنیم؛ زیرا اگر به عالم ممکنات [40] نظر کنیم، خواهیم دید که پدیده‌های عالم در مرحله و زمانی خاص دارای صفتی نبوده‌اند، اما در مرحله و زمانی دیگر آن را دارا شده‌اند. مثلاً ما در کودکی صفاتی را نداشته و سپس در زمانی آن را کسب کرده‌ایم و روزی نیز آن را از دست خواهیم داد. بنابراین ذات و صفت در ممکنات، غیریت دارند و این دلیل آن است که در پدیده‌ها دوگانگی وجود دارد.

در اینجا امام (ع) بر آن است تا تعدد را (چه در صفات و چه در ذات) از خدا نفی کند؛ زیرا ما ذات حق را يك ذات کامل دارای همه صفات کمال می‌دانیم. یکی از تفسیرهای توحید صفاتی نیز همین است که خدا را همانند پدیده‌هایی نپنداریم که صفتی را دارند و صفت دیگری را نیز

کسب می‌کنند. [41] در کلام امام (ع) فرشتگان هیچ‌گاه چنین تصویری از صفات ندارند:

لَا يَتَوَهَّمُونَ رَبَّهُمْ بِالتَّصْوِيرِ وَ لَا يُجْرُونَ عَلَيْهِ صِفَاتِ الْمَصْنُوعِينَ وَ لَا يَحْدُونَهُ بِالْأَمَاكِنِ وَ لَا يُشِيرُونَ إِلَيْهِ بِالنَّظَائِرِ

[42].

ج) بهره‌مندی از شناخت خدا با زمینه‌سازی خداوند

امدادهای عمومی و خصوصی خداوند، انسان را در دستیابی به هدف آفرینش یاری می‌رساند. یکی از این امدادها، مدرسانی به انسان در باب معرفت خداست. امام (ع) در این باب می‌فرماید:

«وَلَمْ يَجْجُبْهَا عَنْ وَاجِبِ مَعْرِفَتِهِ» [43]

آن حضرت به این نکته اشاره دارد که گرچه امکان اشراف و تسلط علمی انسان بر صفات خدا وجود ندارد، خداوند چنان زمینه‌سازی فرموده که در حد ضرورت و ظرفیت، او را بشناسند. بی‌ان این شناخت ضروری، با تلاش عقلانی، تهذیب‌دل و راهنمایی رسول اکرم (ص) و امامان (علیهم السلام) تحقق می‌یابد؛ چنان‌که امام (ع) درباره راهبری اهل بیت (علیهم السلام) با تعبیر مختلف تصریح می‌فرماید که اگر ما نبودیم، آن‌گونه که بایسته و شایسته است، خدا را نمی‌شناختید:

بَنَّا اهْتَدَيْتُمْ فِي الظُّلُمَاءِ

[44].

أَيُّنَ الَّذِينَ زَعَمُوا أَنََّّهُمُ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ دُونَنَا

[45].

بَنَّا يُسْتَعْطَى الْهُدَى وَ يُسْتَجْلَى الْعُمَى

[46].

گفتنی است بخش درخوری از سخنان توحیدی امام در باب معرفی درست خداوند است. [47]

د) نقش پیراستگی دل در بهره‌مندی فزون‌تر از معرفت پروردگار

أَيُّنَ الْعُقُولَ الْمُسْتَضْبِحَةَ بِمَصَابِيحِ الْهُدَى وَ الْأَبْصَارَ اللَّامِحَةَ إِلَى مَنَارِ التَّقْوَى أَيْنَ الْقُلُوبُ الَّتِي وَهَبَتْ لِلَّهِ وَ عُوْقِدَتْ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ؟ [48]

فطرت خدادادی با دو کانون مهم خود (عقل و دل) با وجود تلاش‌های به‌ظاهر گوناگون، انسان را به سمت يك حقیقت، دعوت و ترغیب می‌کند. البته تلاش‌های عقل نیز بدون مساعدت روشنی‌دل و هدایت‌های ویژه خداوند، جز افکندن پرتو در دل بیابانی تاریک و احیاناً ترغیب برای پویدن راه، کارایی دیگری ندارد. اما عقل همراه‌شده با لیاقت‌های خاص و نورآفرین، شرایط ویژه‌ای در راهیابی به خداوند فراهم می‌کند. بی‌گمان عقل همسوسده با دل، آدمی را به شناخت و معرفتی خاموش‌ناشدنی می‌رساند؛ چنان‌که خداوند

می‌فرماید: «إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا» [49] بدین بیان، خداوند ابزاری عطا می‌فرماید که به سان «فرقان نازل شده» (قرآن) عمل می‌کند. در جایی دیگر نیز فرموده است: «وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يَعْلَمَكُمُ اللَّهُ» [50] بر پایه این آیه، تقوای سبب می‌گردد که خداوند معلم خصوصی انسان شود.

هـ) امکان برقراری ارتباط عاشقانه با خدا

وقتی خدا را در اندازه توان و تلاش خود شناختیم، محبت خاصی برای ارتباط با او ایجاد می‌شود و آنگاه از خود می‌پرسیم: آیا امکان گفتگو با او وجود دارد؟ در این باب امام علی (ع) فرمود:

وَ اعْلَمْ أَنَّ الَّذِي بِيَدِهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ قَدْ أَذِنَ لَكَ فِي الدُّعَاءِ وَ تَكَفَّلَ لَكَ بِالْإِجَابَةِ وَ أَمَرَكَ أَنْ تَسْأَلَ لِيُعْطِيكَ وَ تَسْتَرحَهُ لِيَرْحَمَكَ وَ لَمْ يَجْعَلْ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ مِنْ يَحْجُبُكَ عَنْهُ وَ لَمْ يُلْجِئَكَ إِلَى مَنْ يَشْفَعُ لَكَ إِلَيْهِ

[51] آن حضرت در ادامه می‌افزاید:

آنگاه که او را صدا می‌زنی، ندای تو را، و هر زمان آهسته با او سخن بگویی، نجوایت را می‌شنود ... هرگاه اراده کنی به واسطه دعا، درهای نعمت او را به گشوده شدن، و رگبارهای رحمت او را به بارش می‌خوانی. کندی اجابت او، تو را مأیوس نکند؛ زیرا «هدیه» به اندازه نیت توست. گاهی اجابت به تأخیر می‌افتد تا اجر سائل فزون‌تر و عطای آرزومند، فراوان‌تر شود.

بسا چیزی را می‌خواهی، ولی به تو داده نمی‌شود و در عوض چیزی بهتر از آن - در دنیا و یا آخرت - به تو خواهد داد، یا از تو دریغ می‌کند که چیزی بهتر از آن به تو ببخشد. گاهی چیزی را می‌طلبی که اگر به تو داده شود، نابودی ایمانت در آن است. درخواست‌های تو در چیزی باشد که زیبایی آن دوام دارد و بار نکبت آن از تو دور شود. [52]

خداوند نه تنها اذن داده که با او تکلم کنی، بلکه بدان امر کرده است: «و امرتهم بدعائك» [53] تا بدان پایه که حتی برای تارکان این نیایش معنوی، عقوبت قرار داده است:

وَ قَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ

[54] گاه کسی را تهدید می‌کنند که باید از این غذای حیات بخش استفاده کنی و او جاهلانه اعراض می‌کند، اما وقتی آن را آزمود، راغب می‌شود و دیگر نیازی به تهدید نیست.

امام علی (ع) می‌فرماید:

اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَنْسُ الْآنَسِينَ لِأَوْلِيَائِكَ وَ أَحْضَرُهُمْ بِالْكَفَايَةِ لِلْمُتَوَكِّلِينَ عَلَيْكَ تُشَاهِدُهُمْ فِي سَرَائِهِمْ ... فَأَسْرَارُهُمْ لَكَ مَكْشُوفَةٌ وَ قُلُوبُهُمْ إِلَيْكَ مَلْهُوفَةٌ

[55] آن حضرت در ادامه می‌فرماید:

اگر آنان را غربت به وحشت اندازد، یاد تو مایه انس آنهاست و اگر رگبار حادثه‌های تلخ بر آنان ببارد، به تو پناهنده می‌شوند؛ زیرا می‌دانند که سر رشته همه کارها به دست توست و با قضای تو صادر می‌شود. [56]

(و معرفتی برخی از نشانه‌های بزرگ خداوند

کدامین آیت خداوند را می‌توان خرد شمرد؟ خداوند در سوره غاشیه می‌فرماید:

أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبْلِ كَيْفَ خُلِقَتْ* وَ إِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ* وَ إِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ* وَ إِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ. [57]

نکته لطیف آن است که هیچ‌گاه يك تولیدکننده، محصول درجه نازل خود را در کنار تولیدهای ممتاز ردیف نمی‌کند.

خداوند حکیم نشانه شتر را در کنار نشانه آسمان ذکر می‌کند تا تفهیم کند که اگر به ژرفای این دو نمونه و نیز دو آیت بعد از آن (زمین و کوه‌ها) بنگرید، شگفتی‌های آسمان، زمین و کوه‌ها را در حیوانی به ظاهر ساده خواهید دید و ما چیزی به نام محصول درجه نازل نداریم.

بخش مایی از نهج البلاغه به معرفی آیات الهی اختصاص دارد. برای نمونه، حضرت درباره خلقت آسمان می‌فرماید:

خداوند پیراسته، پستی و بلندی آسمان را بدون تعلیق، تنظیم نمود و شکاف‌های گسترده‌اش را به هم پیوند داد و میان آن و مانده‌هایش [/ آسمان‌های دیگر] را به هم مرتبط ساخت و برای فرودآیندگان [/ فرشتگان] و بالاروندگان [/ فرشتگان] که رفتار بندگان را می‌برند، دشواری [رفت و آمد] آن را آسان نمود.

و بعد از آنکه آسمان دود بود، [58] آن را ندا داد که دستگیره‌ها به هم پیوندند، و درهای بسته آسمان را پس از یکپارچگی و به هم پیوستگی گشود و رصدهای ستارگان روشن را بر راه‌های آن گماشت [59] و آسمان را در شکاف هوا با قدرت خویش از اضطراب نگه داشت و فرمان تسلیم صادر کرد، و خورشید آسمان را- که آیت روشنی‌بخش است- نشانه روز قرار داد و ماه را که نورش محو شده [/ گاه روشن است و گاه با درجات مختلف نور، جلوه می‌کند]، آیت شب باد و آن دو [/ ماه و خورشید] را در مسیرشان روانه کرد و حرکت آنها را در منازل و مدارها به جریان انداخت تا به واسطه سیر آنها، شب‌وروز از هم ممتاز شده و شمارش و عدد سال‌ها و حساب‌ها با تقدیر آنها دانسته شود. [60] آنگاه در فضای آسمان، فلك را که مدار ستارگان است، بر نهاد و زیور آسمان را ستاره‌های درگونه پنهان و ستاره‌های چونان چراغ روشن، قرار داد. [61]

واژگان

لَا تُقَدَّرُ: اندازه‌گیری ممکن

المُقَارَنَةُ: در کنار هم بودن

المُزَايَلَةُ: زوال یافتن، حضورنداشتن

ذِي الْهِيْئَةِ: پدیده‌های شکل‌دار دارای صورت و کیفیت

التَّحْدِيدُ: تعیین حدود

الْهَمَمُ: همت‌ها

لَا يَنَالُ: امکان دستیابی نیست، نمی‌رسد

الْفُطْنُ: زیرکی‌ها، زیرک‌ها

الرَّادِعُ: بازدارنده

الْأُنَاسِي: وسط مردمك چشم

قَرَنَ: [او را به چیز دیگری] نزدیک کرده است

نَتَأَ: [او را] دو تا کرده است

جَزَأً: تجزیه کرد

عَدَّ: به شمارش آورد

أَخْلَى مِنْهُ: جایی از او را خالی کرده است

لَا يَجْرُونَ: جاری نمی‌کنند

لَمْ يَحْجُبْ: مانع نشد

الظُّلُمَاءُ: تاریکی

المُسْتَصْبَحَةُ: روشنی‌یافته

اللاَّمَحَةُ: چشم‌های دوخته‌شده

عُوقِدَتْ: پیمان بر آن بسته شده است

دَاخِرِينَ: ذلیلان، خوارشدگان

- [1] (۱). جمعی از نویسندگان، *نَحج البلاغه و گردآورنده آن*، ص ۲۹۰.
- [2] (۲). ابن ابی‌الحدید، *شرح نَحج البلاغه*، ج ۱، ص ۲۴.
- [3] (۳). تکاثر (۱۰۲): ۱.
- [4] (۴). ابن ابی‌الحدید، *شرح نَحج البلاغه*، ج ۱۱، ص ۱۵۳.
- [5] (۱). جمعی از نویسندگان، *یادنامه کنگره هزاره نَحج البلاغه*، ج ۱، ص ۱۹.
- [6] (۲). آقا بزرگ تهرانی، *الذریعه*، ج ۱۴.
- [7] (۳). جمعی از نویسندگان، *یادنامه کنگره هزاره نَحج البلاغه*، ج ۱، ص ۲۰۲.
- [8] (۱). شهرستانی، *در پیرامون نَحج البلاغه*، ص ۱۵.
- [9] (۲). مطهری، *سیری در نَحج البلاغه*، ص ۲۶.
- [10] (۳). بنگرید به: محمدی ری‌شهری، *دانشنامه امیرالمؤمنین**.
- [11] (۱). جمعی از نویسندگان، *یادنامه کنگره هزاره نَحج البلاغه*، ج ۱، ص ۲۹۳.
- [12] (۲). مطهری، *سیری در نَحج البلاغه*، مقدمه کتاب.
- [13] (۳). حسن‌زاده آملی، *انسان کامل از دیدگاه نَحج البلاغه*، ص ۲۵.
- [14] (۱). جمعی از نویسندگان، *یادنامه کنگره هزاره نَحج البلاغه*، ج ۱، ص ۳۱۸-۲۹۴.
- [15] (۱). امینی، *ترجمه الغدیر*، ج ۷، ص ۲۹۰.
- [16] (۲). همان، ص ۳۱۴-۲۹۷.
- [17] (۱). همان، ص ۳۱۵.
- [18] (۲). بنگرید به: امینی، *ترجمه الغدیر*، ج ۷، ص ۲۹۷.
- [19] (۳). همان، ص ۳۳۰؛ برای آگاهی بیشتر درباره سیدرضی بنگرید به: جمعی از نویسندگان، *نَحج البلاغه و گردآورنده آن؛ مکارم شیرازی و همکاران*، پیام امام، ج ۱، مقدمه شایع.
- [20] (۴). امینی، *ترجمه الغدیر*، ج ۷، ص ۲۹۷.
- [21] (۵). برخی از این بحث‌ها در شرح بیست جلدی ابن ابی‌الحدید معتزلی، کتاب الغدیر علامه امینی (در شرح حال رضی) و آثار گوناگون دیگر علمای فریقین آمده است.
- [22] (۱). مصادِر نَحج البلاغه و اسما، نوشته سید عبدالزهراء حسینی از آثاری است که در آن از صد و چهارده منبع دیگر نام برده شده که بیست کتاب از میان آنها مربوط به علمای قبل از سید رضی است. (مکارم شیرازی و همکاران، پیام امام، ج ۱، ص ۵۹)
- سید رضی نیز در میان سخنان خود در تفسیر خطبه‌ها و دیگر بیانات امام، به پانزده منبع اشاره نموده است.
- عزیزالله عطاردی در مقاله خود هفتاد شخصیت را نام می‌برد که از زمان حیات امام‌علی* تا قبل از حیات سیدرضی به جمع‌آوری بخش بایی از نَحج البلاغه پرداخته‌اند. برخی دیگر از محققان نیز به جمع‌آوری مدارک و مستندات نَحج البلاغه پرداخته‌اند؛ نظیر: مدارک نَحج البلاغه نوشته هادی کاشف‌الغطا (م ۱۳۶۱)، مدارک نَحج بلاغه اثر شیخ عبدالله نعمه، نَحج لسعاده فی مستدرک نَحج البلاغه محمدباقر محمودی (هشت جلد آن به چاپ رسیده)، نَحج‌التقویم تألیف خلف بن عبدالمطلب مشعشعی حوزوی از های قرن یازدهم و نیز استناد نَحج البلاغه اثر امتیاز علیخان عرشی، نَحج البلاغه، چاپ جامعه مدرسن حوزه علمیه قم که مصادِر کلمات در حاشیه هر صفحه نوشته شده است.
- [23] (۱). کتاب گران‌سنگ الغدیر در ۲۲ جلد به فارسی برگردان شده است.
- [24] (۲). بنگرید به: آقابزرگ تهرانی، *الذریعه الی تصانیف الشیعه*، ج ۱۴، ص ۱۶۰-۱۱۱.
- [25] (۱). نور (۲۴): ۳۹.
- [26] (۲). گفتن صادقانه «لا اله الا الله» به معنای هماهنگی اندیشه، دل، زبان و رفتار است.
- [27] (۳). شمه، از مباحث توحیدی نَحج البلاغه بدین شرح است: وحدانیت، علم، حکمت، عظمت، قدرت، سمیع و بصیر بودن، حیات، تکلم، جبروت و تسلط، عدل، امداد، وکالت، ستایش خداوند، یاری‌خواهی از او، رزاقیت، پرستش خدا، آیات بی‌پایان او چون: آسمان، زمین، کوه‌ها، طاووس، خفاش، طیور، موجودات خرد: چون مورچه و ملخ و نیز آیت‌های کلان خدا مانند: انسان و فرشته‌ها. در این باره بدین خطبه‌ها بنگرید: ۱، ۲، ۲۶، ۳۵، ۶۵، ۸۵، ۸۶، ۹۱، ۹۴، ۹۶، ۱۰۱، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۴، ۱۲۸، ۱۳۲، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۷۸، ۱۸۲، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۲، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۱۳.
- [28] (۱). عظمت خدای پیراسته را با عقل خود تعریف مکن که نابود می‌شود. (نَحج البلاغه، خطبه ۹۱)
- [29] (۲). خدا با هر پدیده‌ای همراه است، نه به معنای قرین بودن، و خدا غیر از هر پدیده‌ای است، نه به معنای نبودنش در آنجا. (همان، خطبه ۱)
- [30] (۳). و هم‌ها با تعیین حدود و حرکات نمی‌توانند او را بشناسند و نه با اندام [مانند چشم و گوش] و ابزارها. (همان، خطبه ۱۶۳)
- [31] (۴). آن‌کس که از شناخت صفات پدیده‌های شکل‌دار و صاحب اندام، ناتوان است، قطعاً از شناخت صفات خالقش عاجزتر است. (همان)
- [32] (۱). خداوند، عقل را بر تعیین و تعریف و توصیف صفت خویش اشراف نبخشید. (همان، خطبه ۴۹)
- [33] (۲). همان.
- [34] (۳). آن‌کسی که همت‌های بلند و غواصی فهم‌های ژرف، او را درک نمی‌کنند. (همان، خطبه ۱)
- [35] (۴). او اولی است که «قبلی» برای او وجود ندارد تا چیزی قبل از او باشد [ازلی است]. او آخری است که «بعد» برای او متصور نیست تا چیزی بعد از او باشد [ابدی است]. مردمک چشم‌ها را از مشاهده و درک ذاتش بازداشته است. روزگار بر او نگذاشته است تا حالت او متحول شود و در جایی نبوده که انتقال بر او متصور باشد. (همان، خطبه ۹۱)
- [36] (۱). نواب لاهیجی، *شرح نَحج البلاغه*، ج ۱، ص ۴۸۳.
- [37] (۲). اولی که تمایزی برای بقای او نیست تا به‌سوی او منتهی شود. (نَحج البلاغه، نسخه لاهیجی، خطبه ۹۳)
- [38] (۳). قبل از هر اولی، اول و بعد از هر آخری، آخر است. (همان، خطبه ۱۰۰)

[39] (۱). کمال اخلاص برای او، نفی صفات [ممکنات] از اوست؛ زیرا هر صفتی گواهی می‌دهد که غیر از موصوف است و هر موصوفی گواهی می‌دهد که غیر از صفت است. پس هرکس خدای پیراسته را [چون ممکنات] توصیف کند، قطعاً او را قرین چیز دیگری کرده است و هرکس او را قرین چیزی کند، او را دوگانه کرده و هرکس او را دوگانه کند، او را تجزیه نموده [و برای او اجزا قائل شده] و هرکس او را جزء جزء کند، او را نشناخته است و هرکس جاهل به او شد، به او اشاره کرده است و هرکس به او اشاره کند، او را محدود ساخته و هرکس او را محدود کند، او را به شمارش آورده و هرکس بگوید «در چه چیز است»، او را ضمیمه چیزی کرده است و هرکس بگوید «بر روی چه چیز است»، جایی را از او خالی دانسته است. موجودی است بدون سابقه نیستی؛ موجودی است نه پدید آمده از عدم. با هر چیزی است، نه به معنای قرین او بودن، و غیر از هر چیزی است، نه به معنای زوال او در آنجا؛ انجام‌دهنده است، نه با کمک حرکت‌ها و ابزارها. (همان، خطبه ۱)

[40] (۲). موجوداتی که در هستی و تداوم، وابسته به ذاتی هستند که هستی‌اش از خویش است.

[41] (۱). این دلیل آن است که صفات از یکدیگر انفکاک‌پذیرند.

[42] (۲). [فرشتگان] پروردگار خود را با وهم خود تصویر نمی‌کنند و ویژگی‌های مخلوقات را برای او معتقد نیستند. او را در مکانی محدود نمی‌سازند و با چشم به او اشاره نمی‌کنند. (همان)

[43] (۳). و او را از حد ضرورت شناخت خود مانع نشد [زمینه‌سازی نمود که او را بشناسند]. (همان، خطبه ۴۹)

[44] (۴). به واسطه [راهنمایی] ما، در ظلمت‌ها به راه درست هدایت یافتید. (همان، خطبه ۴)

[45] (۵). کجایند کسانی که از سر دروغ و ستم به ما، گمان بردند که آنها راسخان در علم‌اند و ما نیستیم؟ (همان، خطبه ۱۴۴)

[46] (۶). به واسطه ما، هدایت، اعطا و کوری [دل] زوده می‌شود. (همان)

[47] (۱). خطبه‌هایی که در ذیل عنوان توحید و خداگرایی در آغاز این فصل معرفی کردم، از این دست است.

[48] (۲). آن عقل‌هایی که به یمن چراغ‌های هدایت [خاص] روشن شده‌اند، کجایند؟ و چشم‌هایی که به نورگاه‌های پارسایی می‌نگرند، کجایند؟ آن دل‌ها که خود را به خدا بخشیده‌اند و به اطاعت او وابسته‌اند، کجایند؟ (نخج‌البلاغه، خطبه ۱۴۵)

[49] (۳). اگر از خدا پروا دارید، برای شما [نیروی] تشخیص [حق از باطل] قرار می‌دهد. (انفال (۸): ۲۹)

[50] (۴). تقوای خدا را پیشه سازید، و خداوند [بدین‌گونه] به شما آموزش می‌دهد. (بقره (۲): ۲۸۲)

گرچه «یَعْلَمُکُمُ اللَّهُ» جزای شرط مخدوف نیست، قرار گرفتن «یَعْلَمُکُمُ اللَّهُ» بعد از «اتَّقُوا اللَّهَ» نیز بی‌جهت نیست؛ مانند اینکه به کسی بگوییم: درس بخوان و کسی شو.

[51] (۱). پسر! بدان کسی که گنجینه آسمان‌ها و زمین در دست اوست، به تو اذن «نیایش» داده و عهده‌دار شده است که به تو پاسخ دهد. [نه تنها اجازه داده، بلکه] به تو فرمان داده است که از او بخواهی تا تو را عطا کند و رحمتش را بطلی تا رحمت خود را ارزانی‌ات کند. میان تو و خویش، حاجب و دریایی نهاده و تو را مجبور نساخته که به «واسطه» پناه ببری. (نخج‌البلاغه، نامه ۳۱) فلسفه کمک‌خواهی از رسول‌خدا و ائمه فرمان دیگر خداست که در برخی آیات آمده است. برای کمک‌خواهی از خدا دو راه موجود است: یکی مستقیم و دیگری با واسطه. فلسفه رجوع به واسطه، دوستی با انسان کامل و تحت‌تأثیر اخلاق و معرفت او قرار گرفتن است.

[52] (۲). نخج‌البلاغه، نامه ۳۱.

[53] (۱). قمی، مفاتیح الجنان، دعای کمیل.

[54] (۲). و خدای شما گفت: مرا بخوانید تا به شما پاسخ دهم. آنان که از [این] عبادت من سرپیچی کرده و کبر ورزند [دعا نکنند]، ذلیلانه وارد دوزخ خواهند شد. (غافر (۴۰): ۶۰)

[55] (۳). خدایا! تو برای دوستان خویش انس گیرنده‌ترین انس گیرندگان و برای آنان که تو را وکیل کنند، توانمندترین برطرف‌ده مشکلات هستی. از ناهانشان آگاهی ... اسرار آنها بر تو آشکار است و قلب‌هاشان هوادار تو. (نخج‌البلاغه، خطبه ۲۲۷)

[56] (۴). همان.

[57] (۱). آیا به شتر نمی‌نگرند که چگونه خلقت شده و به آسمان که چه‌سان رفعت یافته و به کوه‌ها که چه‌طور نصب شده و به زمین که چگونه مسطح شده است؟ (غاشیه (۸۸): ۲۰-۱۷)

[58] (۲). تعبیر قرآن این است: «ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَ هِيَ دُخَانٌ: آنگاه به آسمان پرداخت، درحالی که آسمان دُخان بود.» (فصلت (۴۱): ۱۱)

در مورد کلمه «دخان» تحقیق‌هایی صورت‌یافته که معادل آن در فارسی «دود» نیست، بلکه «گاز» است. (مکارم‌شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص ۲۲۸)

[59] (۱). در آیه‌ای می‌خوانیم: «آسمان‌ها و زمین، به هم پیوسته [و رقیق] بود و ما آنها را از هم تفکیک [و فشق] کردیم». (انبیا (۳۰): ۳۰)

[60] (۲). در این باره بنگرید به: یس (۳۶): ۳۸ و ۳۹؛ اسراء (۱۷): ۱۲.

[61] (۳). نخج‌البلاغه، خطبه ۹۱.

گفتنی است حضرت علی* در خطبه‌های ۱ و ۹۰ نیز درباره آسمان و زمین به تفصیل سخن رانده است.

فصل سوم: پیامبری و پیامبران

الف) فلسفه بعثت پیامبران

ب) نمونه‌هایی از اوصاف انبیا

ج) رسالت آخرین پیامبر

الف) فلسفه بعثت پیامبران

نگاه امام علی (ع) به رسالت پیامبران و ویژگی ای آنها، برخاسته از متن زلال و عمیق وحی، یا به بیانی، برآمده از مکتب محمدی (ص) است. امام (ع) به ترات از اصل رسالت سخن رانده که از آن میان، خطبه نخست یکی از بهترین گفتارهای او در این باره است. ایشان در این خطبه برخی از ویژگی‌های پیامبران بزرگ الهی را برشمرده و با تفصیل بیشتر، به اوصاف پیامبر اکرم (ص) اشاره نموده‌است. ایشان در بخشی از این خطبه درباره فلسفه رسالت انبیا می‌فرماید:

فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيََاءَهُ لِيَسْتَأْذُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَ يَذْكُرُوهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ وَ يَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ وَ يُثْبِرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ وَ يَرُوهُمْ آيَاتِ الْمَقْدَرَةِ ... وَ مَعَايِشَ تُحْيِيهِمْ وَ أَجَالَ تُفْنِيهِمْ وَ أَوْصَابٍ تُهْرِمُهُمْ وَ أَحْدَاثٍ تَتَابِعُ عَلَيْهِمْ

[1] این سخن امام علی (ع) در بردارنده هفت محور است: «احیای پیمان فطری»، «یادآوری

نعمت‌ها»، «کامل کردن حجت»، «برانگیختن گنجینه عقل»، «نشان دادن آیه‌های خدایی»، «ایجاد حیات دوم» و «معرفی اجل‌های نابودکننده، رنج‌های پیرکننده و حوادث وارد شده بر آنها».

این تعبیر جامع و عمیق، تفسیر و ترجمان دقیق رسالتی است که انبیا عهده‌دار آن‌اند؛ چنان‌که در آیات قرآن نیز بیان شده است. آیات قرآن درباره رسالت و حکمت اصلی بعثت پیامبران به چند دسته تقسیم می‌گردد.

۱. تحقق بخشیدن به طرح تکامل انسان در قالب پرستش خداوند؛ پرستشی که پرشمار است و رشددهنده آدمی: «أَنْ اَعْبُدُوا اللَّهَ وَ اجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» [2]

۲. زمینه‌سازی برای تحقق هدفی والا در قالب آموزش‌ها: «وَ يَعْلَمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» [3]

۳. یادآوری و بازگرداندن انسان به فطرت خداجوییش: «إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكَّرٌ» [4]

۴. تشکیل حکومت و گسترش عدالت: «... لِيُقِيمُوا النَّاسَ بِالْقِسْطِ ...» [5] و «... فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ ...» [6]

شهید مطهری اهداف به‌ظاهر گوناگون بعثت پیامبران را این‌گونه جمع‌بندی می‌کند:

آیات ناظر به اهداف بعثت پیامبران را می‌توان در دو بخش جای داد: دسته نخست آیاتی که بر عبادت، آموزش، تربیت، رشد و مقوله‌هایی از این دست تأکید می‌کند. [7] طرح رشد و

تکامل معنوی انسان، همه این آیات را رنگ وحدت می‌دهد. دسته دوم آیاتی [8] است که هدف بعثت پیامبران را «گسترش عدالت» معرفی نموده است.

حال پرسیدنی است که آیا هدف انبیا دوگانه بوده است؟ به بیانی دیگر، آیا مثلاً نیمی از کار پیامبران سامان دادن به دنیای مردم در قالب اجرای عدالت اجتماعی و نیمی از آن نیز پرداختن به آخرت، عبادت و رشد معنوی است؟

استاد مطهری این‌گونه پاسخ می‌دهد که هدف اصلی، تکامل معنوی و تقرب انسان به خداست که با آموزش‌ها و کارهای تربیتی محقق می‌شود و اجرای عدالت، مقدمه این حرکت است؛ عدالتی که افزون بر ارزش مقدمه بودن، ارزش ذاتی نیز دارد. بنابراین عدالت، هم

خودش ارزش است و هم مقدمه‌ای است برای رساندن جامعه به بلندای تکامل معنوی. [9] اینک به هفت محور پیش گفته در سخن امام (ع) می‌پردازیم.

یک. احیای پیمان فطری

امام علی (ع) یکی از علل بعثت پیامبران را بیداری پیمان فطری انسان با خدا می‌شمرد:

لَيْسَتْ أَدْوُهُمْ مِثَاقَ فِطْرَتِهِ

[10] دین و آیینی می‌تواند در آدمی نفوذ کند که با فطرت و سرشت خدایی او همسو باشد. قرآن کریم درباره فطرت می‌فرماید:

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ. [11]

فطرت آدمی مطلق‌طلب است و دین نیز آن خدای مطلق را معرفی می‌کند. فطرت به دنبال جلوه‌های فراتر از زیبایی‌های حسی است و دین نیز جمال خدا را در آیات تکوینی و تشریعی می‌نماید.

فطرت انسانی در پی معبودی پیراسته از محدودیت، تغییر، وابستگی و نیازمندی است و دین، چنین خدایی را معرفی می‌نماید. تمامی مردمان- در همه عصرها و در میان همه نسل‌ها- بر این اساس آفریده شده‌اند و اگر تمامی «ژن» های آدمی را تغییر دهند، آن غوغاهایی که در روح آدمی است، بر قوت خود باقی خواهد ماند. آن دینی که هم پایدار می‌ماند و هم موجب پایداری انسان و حقیقت او می‌گردد، همان «دین فطری» است.

از این حقایق، بیشتر مردم غافل‌اند. از این روی، یکی از رسالت‌های مهم انبیا زدودن این آلودگی و ستردن غبار غفلت است. به بیان دیگر، یکی از مطالبات بنیادین انبیا از مردمان- بنابر تعبیر امام (ع)- بازگشت به این پیمان است. [12]

دو. یادآوری نعمت‌ها

امام علی (ع) یادآوری نعمت‌ها را فلسفه دیگر ارسال رسولان می‌داند:

«وَيَذْكُرُهُمْ مِّنْ نِّعَمَتِهِ»

[13] ماجرای غرق شدن ما در نعمت‌های بی شمار، خداوند و غفلت از آنها، قصه‌ای تلخ است. قرآن کریم درباره نعمت‌های

شمارش ناپذیر خداوند می‌فرماید: «وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا». [14]

نکته ظریف در این آیه آن است که نعمت‌های الهی آنقدر گسترده است که توان شمارش آن را ندارید، نه اینکه نعمت‌ها بی‌نهایت است، بلکه آدمی توان شمارش آنها را ندارد. انسان به‌جز ناتوانی در شمارش نعمات، متأسفانه از اصل نعمت‌ها نیز غافل است. به همین رو، انبیا برای ایجاد رابطه انسان با خدا و پرستش او و بهره‌مندی بیشتر انسان‌ها از لطف‌های پنهان و آشکار خداوند، مأمور یادآوری نعمت‌های الهی‌اند.

این یادآوری پیامدهای دیگری نیز دارد:

۱. بیدار کردن وجدان انسان برای سپاسگزاری از خدا؛

۲. شرمساری از نافرمانی در برابر او؛

۳. آرامش ناشی از احاطه نعمت‌ها.

سه. کامل کردن حجت‌ها

امام علی (ع) رسالت پیامبران را اتمام حجتی برای انسان‌ها می‌داند:

«يُحْتَجُّوا عَلَيْهِم بِالْبَلَاغِ». [15]

احتجاج در لغت به معنای استدلال، برهان و حجت‌آوری است. [16] در تفسیر «حجت» نوشته‌اند: «ما یحتج به؛ یعنی چیزی که با آن، طرف مقابل را محاب و خلع سلاح کنند».

انبیا با ابلاغ، اطلاع‌رسانی و ترویج منطقی، حجت را بر مردمان تمام می‌کنند؛ چنان‌که قرآن کریم می‌فرماید: «وَمَا عَلَي الرَّسُولِ إِلَّا

الْبَلَاغُ الْمُبِينُ». [17]

واژه «مبین» در این آیه بیانگر آن است که با اطلاع رسانی ضعیف، اتمام حجت صورت نمی گیرد. گاه ترویج فرهنگ فقط از طریق حرکت های هنری، نافذ و کارآمد است. بی تردید قرآن کریم از يك بُعد، اثر هنری بی نظیری است که با تبلیغ مبین خود، راه عذر تراشی را بر مخاطبان خود بسته است.

چهار. برانگیختن گنجینه عقل

یکی دیگر از علل رسالت پیامبران، بیدارساختن عقل ها و برانگیختن این گنج پنهان است. آن حضرت در این باره نیز می فرماید:

«وَيُثِرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ»

[18] گویی انبیا به خرابه هایی سر می زنند که آدمیان آنها را رها کرده و فقیرانه در طلب توانگری اند. گنجینه های گران بها در این خرابه ها دفن شده و انسان ها بر خاک آن غافلانه قدم می زنند و طلب روزی می کنند. رسولان خدا نیز آمده اند تا انسان را به این گنج برسانند و او را به سرمنز سعادتمند رهنمون باشند. قرآن کریم از زبان دوزخیان می گوید: «لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ» [19] در روایات اسلامی، سخنان درخور تأملی درباره تجلیل از «عقل» آمده است. در اینجا نمونه های از آن را مرور می کنیم:

۱. از امام باقر (ع) نقل شده است که وقتی خداوند عقل را آفرید، او را ناطق کرد و فرمود: روی کن! او هم روی کرد. آنگاه فرمود: روی بگردان! او هم روی بگردانید. سپس فرمود: به عزت و جلالم سوگند! خلقی که نزد من محبوب تر از تو باشد، نیافریدم و تو را کامل نکردم، مگر در آنچه دوست دارم. بدان که من تو را امر می کنم؛ تو را نهی می کنم؛ تو را عقوبت می کنم [و] تو را ثواب می دم [/ تو را قابل امر و نهی و ثواب می دهم]. [20] ۲. راوی می گوید به امام صادق (ع) عرض کردم: عقل چیست؟ فرمود: «ما عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اكْتَسَبَ بِهِ الْجَنَانُ» [21] ۳. همچنین از امام صادق (ع) نقل شده که فرمود: «هرکس عاقل باشد، دین را برمی گزیند» [22] انبیا با احیای عقل و فعال کردن موتور نیازمند به تعمیر، حرکت خودجوش را در انسان ایجاد می کنند، نه آنکه او را چونان جمادی بی انگیزه و بدون توان حرکت، با عامل محرك بکشانند.

بسیاری از آیات و روایات اسلامی تأکید دارند که باید دنیای درونی انسان کشف شود و بی شک بهترین کاشف، خود اوست. خویششناسی که به تعبیر امام علی (ع) پرفایده ترین معرفت های بشری است، [23] عمدتاً همین دنیای درونی آدمی را کشف می کند. به تعبیر قرآن، انسان حامل امانتی است که آسمان و کوه ها و زمین از قبول آن سرباز زدند و از آن هراسان شدند، [24] ولی انسان سرمایه های بی نظیری برای خلافت خدایی دارد. مثلاً برای بازایستادن از خطاها، گاه مراجعه ای کوتاه به عقل و سنجیدن فرجام کار، کافی است.

پنج. نشان دادن آیه های خدایی

بی گمان پیامبران آمده اند تا نشانه های خداوندی را به آدمی بنمایانند. آن حضرت در این باره می فرماید:

«وَيُرَاهُم آيَاتِ الْمَقْدَرَةِ»

[25] پرداختن بیش از حد انسان به نیازهای خاکی موجب می گردد که او از توجه به خواسته های فطری و افلاکی اش بازماند. بدین سان، آدمی به جایی می رسد که جهان سراسر آیت و نشانه را عادتاً می نگرد و از کنار آنها غافلانه می گذرد. خداوند می فرماید:

«وَكَايْنِ مِنْ آيَةِ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَ هُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ» [26]

انبیا که خود حجت های خدا در زمین اند، به جز بازگشت دادن انسان به حجت دیگر (عقل)، مأموریت دارند که نشانه های خداوندی را به او بنمایانند تا زمینه تفکرش را فراهم کنند. بی تردید عقل آدمی، هم منبع شناخت است و هم ابزار شناخت؛ بدین معنا که با عقل می توان جهان و جهان آفرین را شناخت و از سویی نیز با آن می توان در خود فرو رفت و به معرفت رسید.

خداوند در آیه ای دیگر فرموده است: «سَرِّبَهُمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ» [27]

در این آیه، «ارائه‌دهنده» خداوند است، ولی امام علی (ع) آن را وظیفه انبیا می‌شمرد. این دو در کنار هم می‌رساند که کار ارائه آیات، هم مستقیماً از طرف خداوند اتفاق می‌افتد (نمایاندن به انسان از طریق عقل) و هم به واسطه تلاش انبیا شکل می‌گیرد.

امام (ع) به دنبال این تعبیر (بروهم آیات المقدره) می‌فرماید:

«مَنْ سَقَفَ فَوْقَهُمْ مَرْفُوعٍ وَ مِهَادٍ تَحْتَهُمْ مَوْضُوعٍ» [28]

شش. ایجاد حیات دوم

یکی دیگر از وظایف پیامبران، رساندن انسان به حیات طیبه است. امام علی (ع) این وظیفه را چنین توصیف می‌کند:

«و مَعَايشُ تُحْيِيهِمْ»

[29] زندگی انسان بر دوگونه است:

۱. مشترك با حیوانات و خلاصه شدن در خواسته‌های خاکی و حیات حیوانی؛

۲. زندگی ویژه انسانی و حیات طیبه. برای تحقق زندگی دوم، انتخاب و تلاش آدمی اهمیتی بسزا دارد. خداوند درباره حیات پاک می‌فرماید:

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً. [30] يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ. [31] حیات دوم یعنی، احیای فطرت و رشد دادن به عقل و دل و پاسخ دادن به نیازهای هر یک. فطرت انسان همواره او را به سوی خدا می‌خواند. در برابر این ندا، یا باید بدان لبیک گفت، یا به سرکوب آن روی آورد. با سرکوب خواسته‌های فطرت، آرامشی خیالی به آدمی دست می‌دهد، ولی آرامش راستین در گرو اتصال (ذکر خدا) و رسیدن به حیات طیبه است.

بی‌گمان معیشتی که انبیا می‌آموزند، فقط در قالب طرح‌های کلی و راهبردهای اساسی نیست، بلکه آنها از يك سو بر باورهای عقلانی تأکید ورزیده، از سویی دیگر به ارائه راهبردهای خرد در تمام شئون زندگی نیز می‌پردازند.

هفت. معرفی اجل‌های نابودکننده، رنج‌های پیرکننده و حوادث وارد شده بر آنها

وَ أَجَالٍ تُفْنِيهِمْ وَ أَوْصَابٍ تُهْرِمُهُمْ وَ أَحْدَاثٍ تَتَابَعُ عَلَيْهِمْ

[32] همان‌گونه که حیات انسان به دو گونه حیوانی و طیبه است، ممات و اجل او نیز بر دوگونه مادی و معنوی است؛ چنان‌که آیاتی

از قرآن نیز به مرگ معنوی برخی انسان‌ها اشاره دارد:

أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا. [33] «من كان ميتاً» بدین اعتبار است که انسان بدون احیای معنوی از سوی خداوند، مرده‌ای بیش نیست.

قرآن کریم به ابعاد رسالت رسول خاتم (ص) چنین اشاره می‌کند:

يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُجِلُّ لَهُمُ الطَّيَّاتِ وَ يُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ. [34] این مأموریت‌ها برای پوشش دادن به همه تلاش‌های تکامل‌ساز انسان و به‌منظور ایجاد آرامش در اوست. امریه معروف و

نهی از منکر، فراخوان به همه خوبی‌ها و عبادت و نهی از منکرات و پلیدی‌هاست. حلال کردن پاکی‌ها و تحریم خبایث، سامان دادن به تغذیه آدمی است تا جسم و روان او در سلامت باشد.

حذف کردن «اعمال شاق» که هیچ بار تکاملی ندارد- مانند پافشاری‌های نادرست، به‌رنج افتادن‌های بیهوده و انجام عملی که عقل و شرع بدان بی‌اعتناست- و نیز زدودن عوامل دست‌وپاگیر همچون تعصب و جمود، جهل و خرافه و لجاجت، از دیگر کارهای پیامبران است.

ب) نمونه‌هایی از اوصاف انبیا

يك. روش موسی و هارون

امام علی (ع) در توصیف وضعیت ظاهری حضرت موسی و هارون می‌فرماید:

وَلَقَدْ دَخَلَ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ وَمَعَهُ أَخُوهُ هَارُونُ عَلَى فِرْعَوْنَ وَعَلَيْهِمَا مَدَارِعُ الصُّوفِ وَبِأَيْدِيهِمَا الْعَصِيُّ فَشَرَطَا لَهُ إِنْ أَسْلَمَ بَقَاءَ مُلْكِهِ وَدَوَامَ عِزِّهِ فَقَالَ أَلَا تَعَجَّبُونَ مِنْ هَذَيْنِ يَشْرِطَانِ لِي دَوَامَ الْعِزِّ وَبَقَاءَ الْمُلْكِ وَهُمَا بِمَا تَرَوْنَ مِنْ حَالِ الْفَقْرِ وَالْذُّلِّ فَهَلَّا أُلْقِيَ عَلَيْهِمَا أَسَاوِرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ؟ [35]

دو. مشی عیسی (ع)

امام (ع) در وصف حضرت عیسی (ع) چنین فرموده است:

وَإِنْ شِئْتَ قُلْتُ فِي عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ فَلَقَدْ كَانَ يَتَوَسَّدُ الْحَجَرَ وَيَلْبَسُ الْحَشَنَ وَيَأْكُلُ الْجَشِبَ وَكَانَ إِدَامُهُ الْجُوعَ وَسِرَاجُهُ بِاللَّيْلِ الْقَمَرَ وَظِلَالُهُ فِي الشِّتَاءِ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا وَفَاكِهَتَهُ وَرِيحَانَهُ مَا تَنْبِتُ الْأَرْضُ لِلْبَهَائِمِ [36].

سه. منش داوود (ع)

ایشان درباره حضرت داود (ع) نیز می‌فرماید:

فَلَقَدْ كَانَ يَعْمَلُ سَفَائِفَ الْخُوصِ بِيَدِهِ وَيَقُولُ جِلْسَاءَهُ أَكُنَّكُمْ يَكْفِينِي بَيْعَهَا وَيَأْكُلُ قُرْصَ الشَّعِيرِ مِنْ ثَمَنِهَا. [37]

(۱). موسی پسر عمران درحالی که برادرش هارون همراهی‌اش می‌کرد، بر فرعون وارد شدند، در آن حال که پوشش‌های پشمینه بر تن داشتند و در دستشان عصا بود. با او شرط کردند که اگر تسلیم خدا شود، دوام ملک و تداوم عزتش را تضمین کنند. فرعون نیز گفت: آیا از این دو نفر تعجب نمی‌کنید که دوام عزتم و بقای ملکم را شرط می‌کنند، درحالی‌که وضعیت فقر و افتادگی‌شان را شاهدید؟ چرا اینان دست‌بندهای طلا ندارند؟ (نهج‌البلاغه، خطبه ۱۹۲)

(۲). اگر بخواهی در مورد عیسی بن مریم برایت می‌گویم، او سنگ را بالش قرار می‌داد و لباس خشن می‌پوشید و غذای ناگوار می‌خورد و خورش او گرسنگی، و چراغ شبان‌گاه او ماه، و سایه‌هایش در زمستان [نیز] مشرق‌ها و مغرب‌های زمین بود و میوه و گل او گیاهانی بود که زمین برای حیوانات می‌رویاند. (همان، خطبه ۱۶۰)

(۳). او با دست خود از لیف خرما زنبیل می‌بافت و به دوستانش می‌فروخت: کدام یک از شما عهده‌دار فروش اینها می‌شود و از پول آن، قرص نان جویی می‌خورد؟ (همان)

چهار. نگاه ژرف محمد

امام علی (ع) زندگی حضرت محمد (ص) را چنین توصیف می‌کند:

قَضَمَ الدُّنْيَا قَضْمًا وَلَمْ يُعْرِهَا طَرَفًا أَهْضَمُ أَهْلِ الدُّنْيَا كَشْحًا وَأَخْصَصَهُمْ مِنَ الدُّنْيَا بَطْنًا.... [38]

لقمه‌ده دنیا را با انتهای دندان‌ها می‌د [/ به اندازه ضرورت از دنیا بهره می‌گرفت] و گوشه چشمی در تمایل به دنیا نیفکند. لاغرترین پهلوها را داشت و گرسنه‌ترین اهل دنیا بود. دنیا بر او عرضه شد، ولی از قبول آن سرباز زد. فهمید که خدا چیزی را دشمن داشته، او هم دشمن داشت و چیزی را صغیر و حقیر شمرده، او هم چنین کرد ... آن حضرت بر روی زمین چنان برده می‌نشست و با دست خود، کفشش را تعمیر می‌نمود و با دست خویش جامه را وصله می‌کرد. بر الاغ برهنه سوار می‌شد و کسی را هم در کنار خود سوار می‌کرد ... آن حضرت گاهی با خانواده خود گرسنه می‌ماندند و با آنکه مقرب خدا بود، زیورهای دنیا از او دور می‌ماند

در زمان بعثت پیامبر اکرم (ص) حاکمان و بزرگان بر روی زمین نمی‌نشستند، چه رسد که در حلقه یاران، متواضعانه همچون بردگان بنشینند. همچنین معمول نبود که مردان بزرگ، کارهای شخصی‌شان را خود انجام دهند و یا بر غیر شتر و اسب سوار شوند؛ حال آنکه

پیامبر (ص) بر الاغ بدون زین می‌نشست. همه این موارد هیچ‌گاه از عظمت پیامبر (ص) نمی‌کاست و مردمان آن‌سان برای حضرت حرمت و حریم قائل بودند که نوشته‌اند آب وضوی ایشان را که از دست و صورتش می‌چکید، به‌عنوان تبرک برمی‌گرفتند و مانع ریختن آن بر زمین می‌شدند!

ج) رسالت آخرین پیامبر

در جای‌جای نهج‌البلاغه به‌جز آیات فراوان قرآن، به‌کرات از رسول‌خدا (ص) نیز سخن رفته که این خود دلیل بر اهتمام به شأن والای آن حضرت است. مثلاً امام علی (ع) پیامبر اکرم (ص) را

پزشکی سیار معرفی نموده که به انتظار رسیدن بیمار نمی‌نشیند، بلکه خود به‌دنبال بیمار و طبابت آن است:

طَبِيبٌ دَوَّارٌ بَطِيَّةٌ قَدْ أَحْكَمَ مَرَاهِمَهُ وَ أَحْمَى مَوَاسِمَهُ يَضَعُ ذَلِكَ حَيْثُ الْحَاجَةُ إِلَيْهِ مِنْ قُلُوبٍ عُمِيٍّ وَ آذَانٍ صُمٍّ وَ أَلْسِنَةٍ بَكْمٍ مُتَّبِعٌ بِدَوَائِهِ مَوَاضِعَ الْغَفْلَةِ وَ مَوَاطِنَ الْحَيَرَةِ-

(۱). پزشکی بود که با طب خود، دوره‌گردی می‌کرد [و] مرهم‌های خود را استحکام بخشید و لوازم داغ کردن خود را مهیا و گرم نمود. به سراغ موضع‌هایی می‌رفت که ضرورت داشت؛ مانند قلب‌های بی‌بینش و کور، گوش‌های کر و زبان‌های گنگ. با داروهای خویش به‌دنبال موضع‌های غفلت و موطن‌های حیرت می‌رفت. (همان، خطبه ۱۰۸)

[39] بیمارانی که شناخت خود را از دست داده‌اند، احساس بیماری نمی‌کنند تا به پزشکان روحانی و آسمانی رجوع کنند. از این رو اید دستگیرندگان به سراغ آنها روند و از بحران هویت و غفلت نجاتشان دهند. مثلاً هیچ جنون‌زدایی به این نتیجه نمی‌رسد که برای بهبودی به پزشک مراجعه کند. در مسیر الهی نیز هستند مردمانی که با وجود ارتکاب بدی‌ها، به بد بودن آن اذعان نمی‌کنند و حتی توهم نیکوکاری دارند.

خداوند می‌فرماید:

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا* الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا. [40]

(۲). ای پیامبر! بگو: آیا به‌شما خبر دهم که کدامیتان در عمل، بیشترین زیان را می‌بینید؟ کسانی که تلاششان در زندگی دنیا گم شده [در مسیر تکامل آنها نیست]، ولی گمان می‌کنند که کار نیکویی می‌کنند. (کهف (۱۸): ۱۰۴)

یکی از بیماری‌ها جهل است که گاه بسیط است و گاه مرکب. جهل بسیط آن است که فرد بداند جاهل است و اگر نداند، جهل او مرکب است؛ یعنی نسبت به جهالت خودش نیز جهل دارد. طبیب روحانی باید به نجات این دسته و گروه‌هایی که انواع دیگری از بیماری‌ها

را دارند، پردازد و متواضعانه آنها را از ورطه غفلت و حیرت برهاند. [41] اگر فردی مسیر را گم کند و قبله آرزوهایش مطامع زندگی فناپذیر باشد، قرآن کریم او را «صَمَّ بَكْمٍ عُمِيٍّ» [42] می‌داند. [43] خداوند، چشم و گوش و زبان را برای کمال آدمی آفریده است. حال اگر کسی - چونان حیوان - از این ابزار شناخت برای رسیدن به خواسته‌های حیوانی بهره برد، چنین فردی با وجود داشتن چشم و گوش و زبان معمول، کور و کر و گنگ است: «وَ مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى». [44] خداوند، محمد را به‌حق برانگیخت تا بندگانش را از عبادت بت‌ها بیرون آورده و به عبادت خدا رهنمون شود و از پیروی شیطان برهاند و به طاعت خدا بیاورد. (نهج‌البلاغه، خطبه ۱۴۷) قرآن کریم در آیه‌ای دیگر، گفتگوی او را در قیامت بیان می‌کند که از خداوند می‌پرسد: من که در دنیا چشم داشتم، چرا کور محسور شدم؟ خداوند می‌فرماید: آن‌همه آیات ما در معرض دید شما بود و ندیدید. اینک از چشم سر نیز محروم می‌شوید؛ [45] یعنی چشم سر دادیم که چشم دل باز شود؛ وقتی باز نشد، آن را در قیامت باز پس می‌گیریم.

امام علی (ع) درباره هدایت‌گری پیامبر (ص) نیز می‌فرماید: رسول اکرم (ص) به سراغ قلب‌های کور و گوش‌های کر و زبان‌های گنگ می‌رفت تا زمینه‌رهایی آنها را فراهم سازد.

ایشان در فرازی دیگر درباره پیامبر اکرم (ص) فرمود:

فَبَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ لِيُخْرِجَ عِبَادَهُ مِنْ عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ إِلَى عِبَادَتِهِ وَ مِنْ طَاعَةِ الشَّيْطَانِ إِلَى طَاعَتِهِ

[۴۶] هرکس در اینجا / دنیا/ نابینا باشد / کور دل باشد، در سرای دیگر نابینا / بی چشم سر/ خواهد بود. (اسراء (۱۷): ۷۲)

نکته لطیف اینکه رسالت رسول خدا (ص) ایجاد پرستش نیست؛ زیرا هر انسانی بی استثنا عبادت و اطاعت می کند. در واقع تفاوت پرستش آدمیان فقط در معبودهاست. پرستش، شمول بسیاری دارد و حتی شنیدن يك سخن را در برمی گیرد.

پیروی از سلطه طاغوت نیز نوعی پرستش است؛ چنان که فرعون می گفت: قوم موسی و هارون، ما را پرستش کردند. [47] این عبادت، همان سلطه قاهرانه است که خداوند از قول فرعون فرموده: «وَ إِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ» [48] از نظر قرآن، تابع بودن در تغییر احکام الهی (حلال را حرام و حرام را حلال کردن) نوعی رب گزینی است: «اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَ رُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ...» [49] در روایتی به نقل از امام صادق (ع) آمده است که دانشمندان یهودی و راهبان مسیحی، حلال ها را حرام و حرام ها را حلال می کردند. [50] بدین سبب، خداوند فرموده است که در حقیقت شما پیروان، آنها را به عنوان «رَبِّ» و معبود برگزیده اید.

در کلام مولا، تعبیر «بت» نیز منحصر به بت های معمولی نیست و چنان که خداوند فرموده، هوا و هوس آدمی نیز گاه در شمار بت هاست: «أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ» [51]

آیا دیدی آن کس را که به جای خدا، هوا را به عنوان خدا و معبود برگزیده است؟ (فرقان (۲۵): ۴۳)

واژگان

بَعَثَ: برانگیخت

واتَر: پیاپی ارسال کرد

لِیَسْتَأْذِنُوا: تا طلب ادای پیمان کنند

یَذْکُرُوهُمْ: آنان را یادآور شوند

مَنْسِی: فراموش شده

یَحْتَجُّوا: دلیل و حجت آورند

یُثِرُوا: برانگیزند

دَفَائِنَ: (جمع دفینه) دفن شده های گران بها

یُرْوَاهُمْ: به آنان نشان دهند

الْمُقَدَّرَةُ: قدرت (بدون تشدید دال)، اندازه گیری شده (مشدد بودن دال)

مَعَايشَ: زندگی ها

تُحْيِيهِمْ: آنان را زنده سازد

أَجَال: اجل ها، سرآمدها

تُفْنِيهِمْ: آنان را به فنا دهد

أَوْصَاب: مرض های دامنگیر

تُهَرِّمُهُمْ: آنان را پیر کند

أَحْدَاث: حادثه هایی که معمول نبوده است

تَتَابَع: پیاپی درآید

مَدَارِع: زره ها، لباس های جنگی

الصُّوف: پشم حیوانات حرام گوشت (در گذشته پشم ها خشن بود)

العَصَى: عصا

الدُّلَّ: ذلت

أَسَاوِرَة: دست‌بندهای زینتی

يَتَوَسَّد: زیر سر خود می‌گذارد

الجَشِب: غذای غیرگوارا

إِدَام: خورش همراه با غذا

سِرَاج: چراغ

سَفَائِف: جمع سفیفه به معنای بافتنی

الخُوص: برگ درخت خرما

الشَّعِير: جو

قَضَمَ: با انتهای دهان خورد

طَرَفًا: با گوشه چشم به چیزی نگریستن

كَشَحًا: پهلوی

أَخْمَص: لاغرتر و شکم فرورفته‌تر

دَوَّار: دوره‌گرد، سیار

أَحْكَمَ: استحکام بخشید

مِراهم: ج مرهم

أَحْمِي: داغ کرد

مَوَاسِمَ: لوازم داغ کردن در طبّ قسم

أَوْثَان: ج وثن: بت

فصل چهارم: امامت و پیشوایی بعد از رسول خاتم (ص)

الف) نگاهی از منار عقل

ب) شمه‌ای از شمایل پیشوایان

یک. کامل‌های متصل به افق‌های بلند

دو. شرح ویژگی‌های حجت‌های الهی

ج) محبوب‌ترین‌های خدا

د) عاملان رشد معرفت

آیا قرآن به تنهایی کافی است؟

بسی روشن است که قرآن درصدد نیست تمام خط و نشان‌ها و جزئیات را بیان دارد، بلکه خداوند انبوهی از احکام عبادات، آلات، اقتصاد، اخلاق، تربیت، حکومت، قضاوت، امنیت، روابط خارجی و جز آن را به پیامبر اکرم (ص) واگذار کرده است. [52]

ایشان نیز علوم را به سینه امام علی (ع) منتقل نمود و هر امامی نیز به امام دیگر. بدین سان، از سخنان این بزرگان آثاری گردآمد تا منبع بیان احکام الهی باشد.

الف) نگاهی از منار عقل

به همان دلایل متقنی که برای ابلاغ رسالت خدایی، وابسته به نبوت و رسالتیم، به پاسداری از وحی و تفسیر درون‌ها و پاسخ به هزاران پرسش پیش‌بینی نشده نیز نیازمندیم. آیا می‌شود که مردم یک دوره در ۲۳ سال، بهترین پیامبر خدا را در میان خود داشته باشند و پس از او به حال خود رها شوند؟ فرماندار یک منطقه کوچک هنگام سفر، قائم مقام معین می‌کند. چگونه عقل کل، نبی اعظم (ص) مردمانی را که حتی بر سر مسائل جزئی اختلاف دارند (چهرسد به کلی)، به حال خود رها می‌کند؟ در هر سفر، رسول خدا (ص) جانشینی در شهر مدینه معرفی می‌کرد، از این رو ایشان چگونه برای سفر بی بازگشت خود، مردمان را به حال خود می‌گذارد؟

متون دینی ما به پرسش‌هایی از این دست به گونه‌ای مستدل پاسخ گفته‌اند. کتاب الغدير

که توسط علامه امینی در یازده جلد نگاشته شده است، نمونه‌ای از آن است.

پرسش دیگر این است که آیا جامعه بعد از نبی اکرم (ص) یک پادگان گسترده است، یا یک دانشگاه بزرگ تکامل؟ آیا پیشوای بعد از نبی (ص) نباید که از حیث دانش و بینش و ایمان و رفتار، شبیه‌ترین مردم به رسول خدا (ص) باشد؟ چه کسی باید پرسش‌های پیش‌بینی نشده مردم را تا دامنه ظهور مصلح کل پاسخ دهد؟

ممکن است گفته شود که دین نازل شده، جامع است و سنت رسول خدا (ص) همه ابعاد نیازهای ایمان‌آوردگان را پاسخ گوشت. در پاسخ می‌گوییم جامعیت دین را کاملاً می‌پذیریم، ولی تفسیر متن نازل شده و تفسیر سنت پیامبر اکرم (ص) بر عهده کسانی است که به علم خدا و شهر دانش پیامبر (ص) متصل بوده و از خوان معرفت او بهره برده باشند.

با وجود پاسداران توانای سنت رسول خدا (ص) چونان امام صادق (ع) که بی‌واسطه و با واسطه معلم رؤسای مذاهب اهل سنت بوده‌اند، باز میان فرقه‌ها در بسیاری از مسائل اختلاف وجود دارد، چه رسد که بخواهیم موشکافی‌های اهل البیت (علیهم السلام) را حذف نماییم.

هر واژه‌ای که مجهول مردم بود- بنابر روشی که خداوند در قرآن توصیف نموده- با رجوع به نبی اکرم (ص) ابهام‌زدایی می‌شد. از باب نمونه، چیستی نماز در ظواهر آیات قرآن نیامده است و به همین رو ایمان‌آوردگان به نبی اکرم (ص) مراجعه می‌کردند و حقیقت را جویا می‌شدند. این رجوع در موارد دیگر نیز بود؛ مواردی همچون زکات، حج، خمس، روزه، تعاملات زن و شوهر و بایدها و نبایدهای اجتماعی.

اما در این میان، یکی از دغدغه‌های مردم، دانستن مصادیق «اولی الامر» بود که فرمان اطاعت از آنها- در کنار اطاعت از خدا و رسول- صادر شده است. در آن زمان، نامی‌ترین صحابه می‌پرسیدند که خدا و رسول را شناختیم، ولی «اولی الامر» چه کسانی‌اند؟ آن حضرت نیز با نام و نشان، خلفای پس از خود را برمی‌شمرد. البته اهل سنت نیز روایت دوازده خلیفه را پذیرفته‌اند، اما در مصادیق، نظری غیر از نظر شیعه دارند. [53]

آیا ممکن است که رسول خدا (ص) جزئیات نماز و روزه و مانند آن را بیان دارد، ولی حساس‌ترین مسئله سرنوشت‌ساز را مهمل بگذارد؟ شیعه معتقد است از «یوم الدار» که آغاز اعلام نبوت حضرت به خویشان بود، تا واپسین لحظه‌های حیات ایشان به‌خصوص در واقعه عالم‌گیر غدیر، تکلیف پاسداری از وحی و حکومت و ولایت تا دامنه قیامت روشن شده است. [۵۴] بی‌تردید اهتمام به امر تکامل مردم و گزینش بهترین‌هایی که شباهت فراوان به خلق و علم و توانایی‌های نبی اعظم (ص) دارند، نشان‌دهنده احترام به مردمی است که حامل امانت و طرف خطاب‌های مختلف خداوند در قرآن کریم‌اند.

تاریخ اسلام یک مورد را نیز نقل نکرده است که کسی از پیشوایان شیعه- حتی در پنج سالگی- پرسشی کرده باشند و آنها پاسخی نداده باشند، مگر پاسخ آن سؤالاتی که فقط در حیطه علم خداست؛ مانند زمان فرارسیدن قیامت. آثار برجای‌مانده از پیشوایان دوازده گانه شیعه (ع) بهترین معرف جایگاه بلند دانش و فهم و بیانگر اتصال آنها به علم خدایی است.

ب) شمه ب از شمایل پیشوایان در نهج البلاغه

در بخش مایی از نهج البلاغه باید‌های کلی مرتبط با جایگاه امامت آمده است که به اجمال بدانها پرداخته می‌شود:

يك. کامل‌های متصل به افق‌های بلند

در نهج البلاغه به نقل از کمیل آمده است: امیرمؤمنان (ع) دست مرا گرفت و به سوی دشتی مرتفع بیرون برد. وقتی به صحرا رسیدم، آه دردآلودی کشید و سخنی بدین مضمون بیان فرمود:

ای کمیل بن زیاد! این قلب‌ها مانند ظرف‌هایند. پس بهترین آنها، با ظرفیت‌ترین آنهاست. آنچه می‌گویم، نگه‌دار! مردم سه دسته‌اند: عالم خدایی، دانش‌اندوز رهایی‌طلب، و بی‌اراده‌های مضطرب و رذل؛ آنها که تابع هر صدایی هستند و با وزش هر بادی منعطف شده و از نور علم، پرتو نگرفته و به هیچ ستون اطمینان‌بخشی پناه نبرده‌اند. [55] حضرت در ادامه، علم و ثروت را مقایسه کرده و مزایای دانش را برشمرده‌اند و اینکه از طریق دستیابی به معرفت، دین و زندگی ساخته می‌شود. همچنین ایشان فرمود:

در سینه من، دانش‌های فراوانی انباشته شده، اگر حاملانی برای برداشتن آن بیام! کسی از میان مردم لایق امانت‌داری این علوم نیست. این گونه است که علم با مرگ حاملان آن می‌میرد! [56] سپس افزود:

اللَّهُمَّ بَلِّ لَا تَخْلُو الْأَرْضُ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّةٍ إِمَّا ظَاهِرًا مَشْهُورًا وَ إِمَّا خَائِفًا مَغْمُورًا لِنَلَّا تَبْطُلَ حُجَجُ اللَّهِ وَ بَيِّنَاتُهُ وَ كَمْ ذَا وَ أَيْنَ أُولَئِكَ، كَ وَ اللَّهُ الْأَقْلَوْنَ عَدَدًا وَ الْأَعْظَمُونَ عِنْدَ اللَّهِ قَدْرًا يَحْفَظُ اللَّهُ بِهِمْ حُجَجَهُ وَ بَيِّنَاتِهِ حَتَّى يُودِعُوها نَظَرَاءَهُمْ وَ يَزَرَعُوها فِي قُلُوبِ أَشْبَاهِهِمْ

زمین تھی از انسانی نیست که به همراه دلایل عذربرانداز، برای خدا قیام کند، خواه آشکار و مشهور باشد یا ترسان و پنهان. از آن جهت [زمین، خالی از حجت نیست که] ارزش و جایگاه حجت‌های خداوند تباه نشود و آیات روشن خداوند منقرض نگردد. به خدا سوگند! از حیث عدد، اندک‌اند، ولی در پیشگاه خداوند از قدر و جایگاه والایی برخوردارند. خداوند با آنها، حجت‌ها و آیات روشن خود را حفاظت می‌کند؛ تا آنجا که آنها را به نظیرهای خود بسپارند و در دل‌های افراد شبیه خود بکارند!

[57] آنگاه حضرت خطاب به کمیل ویژگی‌های شاخص حجت‌های الهی و حافظان رسالت محمدی (ص) را چنین برمی‌شمرد:

هَجَمَ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلَى حَقِيقَةِ الْبَصِيرَةِ؛ وَ بَاشَرُوا رُوحَ الْيَقِينِ؛ وَ اسْتَلْأَوْا مَا اسْتَوْعَرَهُ الْمَتَرَفُونَ؛ وَ اَنْسَوْا بِمَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ الْجَاهِلُونَ؛ وَ صَحَبُوا الدُّنْيَا بِأَبْدَانٍ أَرْوَحَها مُعَلَّقَةٌ بِالْمَحَلِّ الْأَعْلَى. أُولَئِكَ خُلَفَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ الدُّعَاةُ إِلَى دِينِهِ؛ آه آه شَوْقًا إِلَى رُؤْيَيْهِمْ اَنْصَرِفَ يَا كُمَيْلُ إِذَا شِئْتَ.

دو. شرح ویژگی‌های حجت‌های الهی

۱. هجوم بصیرت، بر آنان

هَجَمَ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلَى حَقِيقَةِ الْبَصِيرَةِ

[58] در این فرمایش، تعبیر «هجوم، علم، حقیقت و بصیرت» درخور تأمل است. دل‌های پاک اینان به اندازه‌ای مستعد و پذیراست

نش خالص تشنه ورود به جان آهناست؛ دانشی که بر حقیقت بصیرت بنا شده است. بصیرت، بازشدن چشم‌دل است. دراین‌حال، حقیقت‌ها با روح صاحب بصیرت یگانگی می‌یابد. بی‌تردید اینکه ائمه (علیهم السلام) بی‌درنگ پرسش‌های مردم را پاسخ گفته‌اند، بیانگر بصیرت آهناست.

شیعه معتقد است که خلیفه رسول خدا (ص) باید سینه‌اش متصل به شبکه آگاهی آسمانی باشد تا مردم بر او خرده نگیرند. در میان مردم معمول است که جذب صاحبان دانش فراوان می‌شوند؛ به ویژه آنکه رفتار و اخلاق آنها را خدایی ببینند. در قرآن کریم تعبیرات

زیادی مانند «اولوا العلم» و «الراسخون فی العلم» مده که روایات معتبر، ائمه اطهار (علیهم السلام) را بهترین مصدقین آن می‌داند. برای مثال، امام صادق (ع) می‌فرماید:

سخن من، سخن پدرم و سخن او سخن جدم و سخن حسین و سخن او، گفتار حسن و حدیث حسن، حدیث امیرالمؤمنین و حدیث او، حدیث پیامبر و حدیث پیامبر (ص) گفتار خداست. [59] امام خمینی (قدس سره) درباره جایگاه علمی امامان (علیهم السلام) می‌نویسد:

سروران ما (علیهم السلام) آنچه در ارشاد خلق و اصلاح مخلوق بیان می‌فرمودند، از سرچشمه علم کامل لدنی رسول خدا (ص) است که از صُراح [60] وحی است و علم ربّانی بوده و از قیاسات و اختراعات که ساخته به دست تصرف شیطان است، عاری و بری است و همان‌طور که درباره رسول خدا (ص) وارد است که «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ»، [61] در حضرات ائمه هدی [نیز] جاری و ساری است؛ چنانچه در احادیث شریفه بدان اشارت است. [62] ایشان در جایی دیگر می‌نویسد:

ماها یک صورتی، یک پرده‌ای از پرده‌های کتاب خدا را می‌فهمیم و باقی‌اش محتاج به تفسیر اهل عصمت است که معلم به تعلیمات رسول‌الله بودند. [63] آثار برجای‌انده از پیشوایان که هزاران کتاب را لبریز ساخته و نیز نهج‌البلاغه امام علی (ع) و حتی اعترافات مخالفان امام، به‌نیکی نمودار آن است که آنان دارای علم بنیان‌گرفته از بصیرت‌اند.

۲. دست یافتگان به روح یقین [64]

وَبَشِّرُوا رُوحَ الْيَقِينِ: هر حقیقتی در عالم، هسته و مرکزی دارد که می‌توان آن را «روح» نامید. یقین نیز گمشده همه انسان‌هاست؛ آن‌سان که می‌توان گفت هیچ‌چیز مانند یقین در میان توده‌ها اندک نیست. ارزش یقین را باید به ارزش چیزی دانست که بدان یقین داریم. مثلاً اینکه شما یقین دارید کتابی روبه‌روی شماست، ارزش والاپی ندارد، اما مثلاً یقین به غیب، ارزشی توصیف‌ناشدنی دارد. خداوند می‌فرماید:

وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ. [65]

بدین‌بیان، دو مبنای بنیادین برای قرار دادن «امام»، یکی صبوری و دیگری یقین به آیات خداست. در سوره تکوین آمده است:

كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ * لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ. [66]

شک‌هایی که موجب براندازی یقین می‌شود، گاه ناشی از کم بودن آگاهی و تأمل است و گاه نیز ناشی از آلودگی دل.

۳. آسان‌بینی سختی‌ها

وَاسْتَلَانُوا مَا اسْتَوْعَرَهُ الْمُتَرَفُّونَ. [67]

«دانش یقینی» انسان‌های کامل و «عشق وافرشان» به محبوب، اراده، پولادین‌بودن بدانها بخشیده تا به همه زندگی و فراز و فرودهای آن به‌گونه‌ای دیگر نظر می‌کنند.

برای نمونه، دختر فرزانه و مجاهد امیرمؤمنان (ع) در دوران اسارت خود پس از واقعه کربلا، چگونه و از چه زاویه‌ای به زندگی می‌نگرد که چون از او می‌پرسند کربلا را چگونه

دید، می‌گوید: «جز زیبایی ندیدم!» [68] آنگاه که فرزندان امام حسین (ع) در خون می‌غلطند، حضرت از یک سو اشک فراق می‌ریزد و از سوی دیگر، چهره‌اش به نشانه رضایتمندی خدا برافروخته می‌گردد.

خداوند به صبوران وعده فرود و ورود فرشتگان را داده است تا بدانها بشارت دهند و اندوهشان را بزدایند:

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَ لَا تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ. [69] در برابر این

خلفای وارسته، نازپروردگانی قرار دارند که اگر از خدا هم یاد می‌کنند، در رویدادهای تلخ معیشتی، وضع حالشان چنین است:

فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ * وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ كَلَّا.... [70]

به هر روی، پیشوا و جانشین رسول خدا (ص) باید در برابر همه نامالیمات از جمله روی گردانی مردم مقاومت کند و جهالت‌ها، کاستی‌ها و عیوب آنها را با حوصله و عدالت پیشگی، درمان نماید؛ چنان که خود رسول الله (ص) در برابر این همه آزار، صبورانه مهربانی ورزید. [71]

(۲). آنان که گفتند: «پروردگار ما الله است» [و] آنگاه بر راه مستقیم ماندند، فرشتگان بر آنان نازل می‌شوند [و می‌گویند]: هان! مترسید و غمزه مباشید و به بهشتی که وعده یافته بودید، شاد باشید. (فصلت (۴۱): ۳۰)

(۳). و اما انسان [رشدنیافته] وقتی خداوند گرامی‌اش داشت و نعمتش بخشید، می‌گوید: «خدا می‌خواهد مرا بزرگ داشت». اما وقتی در آزمایشی دیگر رزق را بر او تنگ ساخت، می‌گوید: «خدا من را اهان کرد»؛ چنین نیست (فجر (۸۹): ۱۷-۱۵)

۴. انس به آنچه جاهلان از آن وحشت دارند

وَأَنْسُوا بَمَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ الْجَاهِلُونَ.

خدا باوری و معاد باوری سبب می‌گردد که انسان کامل با نامالیمات انس گیرد. امام علی (ع) به عثمان بن حنیف می‌نویسد:

هر پیروی امامی دارد که به او اقتدا کرده و از نور علم او بهره می‌گیرد. بدانید که امام شما از دنیا به دو جامه مندرس و از خوراکش به دو قرص اکتفا کرده است! شما نمی‌توانید چنین باشید، ولی مرا با «ورع»، «کوشش»، «پاکدامنی» و «درستی» یاری کنید. به خدا قسم که از دنیای شما زری نیندوخته و از غنایم و منافع، مالی گرد نیآورده‌ام و برای لباس کهنه خود، عوضی آماده نکرده و از غذای دنیا جز به اندازه قوت جاننداری که کمرش آسیب دیده و غذایش کم می‌شود، برنگرفته‌ام. دنیا در نظرم پست‌تر از دانه تلخی است که بر درخت بلوط برود

نَفْسُ خُودَ رَا بَا پَارَسَايِي رِيَاضَتِ مِي‌دَهَم تَا دَر رُوز تَرَس بَزَرگ تَر [/ قیامت] بَا اِيْمَنِي بَه مَحْشَر دَر آيِد و دَر لَغْزَش گَاه‌هَای آن استوار بماند. اگر می‌خواستیم، می‌توانستیم راهی به سمت انتخاب غسل مصفا و آرد سفید و بافته‌های ابریشم طی کنیم، اما بسیار دور است که هوای نفس بر من غالب شود و حرص و طمع مرا به سمت انتخاب غذاهای رنگارنگ بکشاند

ممکن است کسی بگوید: اگر این غذای ناچیز، قوت علی بن ابی طالب است! در هنگام رویارویی با هماوردها و جنگ شجاعان، رخوت می‌یابد، [اما] بدانید که درختان بیابان، چویشان استوارتر است، ولی درختان در جوار آب، پوست نازک‌ترند. درختان بیابان، آتششان شعله‌ورتر است و دیرتر خاموش می‌شوند [72]

۵. مصاحبت با ارواحی از عالم والا در دنیا

وَصَحِبُوا الدُّنْيَا بِأَبْدَانٍ أَرْوَاحُهَا مُعَلَّقَةٌ بِالْمَحَلِّ الْأَعْلَى. أُولَئِكَ خُلَفَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَالِدُّعَاءُ إِلَى دِينِهِ. [73] با کالبدی‌هایی با دنیا، همراهی و مصاحبت دارند که روح‌های آن کالبدها، وابسته به ایگاه رفیع است. آنها جانشینان راستین خدا در زمین و دعوتگران به دین او هستند. (همان)

روح پیشوایان معصوم (خلفاء الله) و انوار آنها در آغاز، حقایقی است فراتر از فهم ما که برخی از بزرگان به شرح آن پرداخته‌اند. [74] در اینجا به این مقدار بسنده می‌شود که روح آدمی نفخه خداوندی است که تا پیش از دمیده شدن در کالبد حضرت آدم (ع)، فرشتگان مأموریت نداشتند در برابر جسم او کرنش کنند:

فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ. [75] امام علی (ع) می‌فرماید: ائمه (علیهم السلام) با کالبدهایی که در دنیا تغذیه می‌شود، رو به سوی عالم بالا دارند و ارواح آنها وابسته و متعلق به عالم بالاست. مردم، جسم آنها را می‌بینند اما روح بلند پایه، ارتباط با عالم الوهیت دارد.

خداوند خواسته است که روح عالم بالا و مرغ باغ ملکوت، در دامن تن خاکی ساکن شده و به رشد و بالندگی رسد. هرچه تعلقات بدنی بیشتر شود، رشد روح و تعلق آن به عالم بالا کمتر خواهد شد. مناجات شعبانیه امیرمؤمنان (ع) نکته‌ای دارد که گواه این مدعا است:

الهي هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ وَ انِرْ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بَضِيَاءَ نَظَرِهَا إِلَيْكَ حَتَّى تَحْرِقَ أَبْصَارَ الْقُلُوبِ حُجْبَ النُّورِ فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعِظَمَةِ
و تَصِيرَ أَرْوَاحُنَا مَعْلُوقَةً بِعَرْ قُدْسِكَ

[۷۶] خدای من! کامل‌ترین نوع بریدن از عالم و برای تو فارغ شدن را به من ببخش! چشم‌های قلب‌های ما را با پرتو نگاهشان به تو، نورانی کن؛ تا آنجاکه چشم قلب‌ها، حجاب‌های نور را پاره کرده و به معدن عظمت راه یابد و ارواح ما وابسته و متعلق به صلابت پیراستگی و قداست تو شود. (قمی، مفاتیح الجنان، بخش مراقبت‌های ماه شعبان)

در توضیح این سخنان باید گفت: تا رسیدن به سرچشمه عظمت حق، منازل عظیمی پیش‌روست و آدمی تا عزم این راه نکند، چونان حیوانی در بند خواسته‌های خاکی خواهد ماند. هر مرحله‌ای که فرد بدان نرسیده، خود حجاب و مانع است، ولی برای آنان که رسیده‌اند، نور است. البته همین نور نیز در قیاس با منازل بالاتر، ظلمت است.

اگر آدمی به مرحله اعلا وابسته و متصل شد، از بند بندگی بندگان، رهایی خواهد یافت، وگرنه به این عالم تضاد و تشّت، وابسته شده است. قیمت انسان را متعلقات او تعیین می‌کند. وقتی انسانی اوج گیرد و به خدا تعلق یابد، بی‌گمان نمی‌توان قدر او را معین نمود.

ج) محبوب‌ترین‌های خدا

ر بخشی از نهج‌البلاغه با خطبه‌ای روبه‌رو می‌شویم که جامع صفات برتر امامت است. ابن‌ابی‌الحدید در این باره می‌گوید: این اوصاف - بدون ذکر نام از سوی حضرت - شایسته شخص امام است؛ گویی ایشان ویژگی‌های خود را بر می‌شمرد:

إِنَّ مِنْ أَحَبِّ عِبَادِ اللَّهِ إِلَيْهِ عَبْدًا أَعَانَهُ اللَّهُ عَلَى نَفْسِهِ فَاسْتَشْعَرَ الْحُزْنَ وَ تَجَلَبَبَ الْخَوْفَ فَزَهَرَ مَصْبَاحُ الْهُدَى فِي قَلْبِهِ وَ أَعَدَّ الْقَرَى لِيَوْمِهِ النَّازِلَ بِهِ فَقَرَّبَ عَلَى نَفْسِهِ الْبَعِيدَ وَ هَوَّنَ الشَّدِيدَ نَظَرَ فَأَبْصَرَ وَ ذَكَرَ فَاسْتَكْثَرَ وَ ارْتَوَى مِنْ عَذَابِ فِرَاتٍ سَهَّلَتْ لَهُ مَوَارِدُهُ فَشَرِبَ نَهْلًا وَ سَلَكَ سَبِيلًا جَدِّدًا قَدْ خَلَعَ سَرَائِلَ الشَّهَوَاتِ وَ تَخَلَّى مِنَ الْهُمُومِ إِلَّا هَمًّا وَاحِدًا أَنْفَرَدَ بِهِ فَخَرَجَ مِنْ صِفَةِ الْعَمَى وَ مُشَارَكَةِ أَهْلِ الْهَوَى وَ صَارَ مِنْ مَفَاتِيحِ أَبْوَابِ الْهُدَى وَ مَغَالِيقِ أَبْوَابِ الرَّدَى قَدْ أَبْصَرَ طَرِيقَهُ وَ سَلَكَ سَبِيلَهُ وَ عَرَفَ مَنَارَهُ وَ قَطَعَ غِمَارَهُ وَ اسْتَمْسَكَ مِنَ الْعَرَى بِأَوْثِقِهَا وَ مِنَ الْحِبَالِ بِأَمْتِنِهَا. [77] قطعاً از محبوب‌ترین بندگان خدا در پیشگاه او، بنده‌ای است که خداوند او را در پیکار با نفس، یاری کرده است. آنگاه «حزن» را شعار و «خوف» را لباس روین خود برگزیده است. سپس چراغ هدایت در دل او درخشش یافته و امکانات پذیرایی را برای روزی که بر او وارد می‌شود، فراهم ساخته است. سپس دور را بر خود نزدیک ساخته و دشواری را بر خود آسان نموده است. نگاه اندیشمندانه کرد و بصیرت یافت و خدا را فراوان یاد نمود و از آب گوارایی سیراب شده است که آبشخورهای آن برای او زمینه زی شده و او هم فراوان نوشیده و در راهی مطمئن گام نهاده است. جامه‌های خواهش‌های افراطی را از تن خود بیرون کرده و از همه هم‌وغم‌ها - جز همی که ویژه اوست - خود را رها نموده است. به همین دلیل از صفت کوردلی رها شده و از دام دوستی با هواپرستان، به کلیدی از درب‌های هدایت تبدیل شده و به قفلی برای درب‌های هلاکت، نسبت به راه خود بصیرت یافته و در راه خودپویایی را آغاز نموده است و مناره‌های راه را شناخته و از ورطه، عبور کرده و از میان دستگاه‌ها به مطمئن‌ترین آنها تمسک بسته و از میان بندها، به متین‌ترین آنها دست انداخته است. (نهج‌البلاغه، خطبه ۸۷)

برخی از این ویژگی‌ها، چنان است که جز بر پارسای معصوم (ع) صدق نمی‌کند. آن حضرت در ادامه این خطبه ویژگی‌های دیگری را نیز بیان می‌کند:

فَهُوَ مِنَ الْيَقِينِ عَلَى مِثْلِ ضَوْءِ الشَّمْسِ قَدْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلَّهِ

...

قَدْ أَخْلَصَ لِلَّهِ فَاسْتَخْلَصَهُ فَهُوَ مِنْ مَعَادِنِ دِينِهِ

...

قَدْ أَلْزَمَ نَفْسَهُ الْعَدَلَ

[78] اینک بجاست به پاره‌ای از تعبیرات امام در این خطبه پردازیم. از ناحیه یقین، چونان نور خورشید است؛ خود را برای خدای پیراسته، در بلند پایه‌ترین کارها نصب کرده است ... برای خدا حاصل کرده و خدا هم او را مخلص ساخته است. به همین سبب، از جمله معدن‌های دین خداست ... جان خود را با عدل همراه کرده است. (نهج البلاغه، خطبه ۸۷)

يك. امداد ویژه خداوند

أَعَانَهُ اللَّهُ عَلَى نَفْسِهِ

. انسان کامل با اطاعت از خداوند، محبوب او می‌شود و آنگاه مورد یاری او قرار می‌گیرد تا بتواند قله‌های معرفت را درنوردد.

دو. حزن و خوف مثبت

فَاسْتَشَعَرَ الْحُزْنَ وَ تَجَلَّبَبَ الْخَوْفَ.

حزن و خوف مثبت همراه اولیای الهی است ولی حزن و خوف منفی در قاموس اولیا جایی ندارد؛ چنان‌که قرآن می‌فرماید:

إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ. [79]

الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ. [80]

بدین بیان، تنها باید از خداوند ترسید، اما نه ترس جاهلان، بلکه ترس عالمانه و عاقلانه که بدان خشیت گویند.

قرآن در آیه دیگری می‌فرماید: «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَأَخَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ». [81]

خلاصه اینکه، مثبت یا منفی بودن خوف و حزن را متعلق آن معین می‌کند؛ یعنی آنچه فرد از آن می‌ترسد و یا غمگین می‌گردد.

سه. درخشش چراغ هدایت

فَزَهَرَ مِصْبَاحُ الْهُدَى فِي قَلْبِهِ.

زهور به معنای درخشش است. بی‌تردید با پاکداشت جان و زدودن دوده‌های آلودگی و غبارهای غفلت، قلب نورانی می‌گردد. قلب را بدین معانی به کار برده‌اند:

۱. کانون ایمان؛ ۲. محل بروز گرایش به معبود و حقیقت و اخلاق و زیبایی در تمام

مصادق‌هایش؛ ۳. قلبی که در سینه است؛ ۴. کانون عواطف؛ ۵. روح؛ ۶. عقل. [82] باید در کاربردهای مختلف قلب، به قرینه‌ها نگرست، ولی بیشتر به معنای روح آدمی است که فراز و فرود دارد.

درباره تعبیر چراغ نیز باید گفت که خداوند را چراغ‌هایی است که مهم ن آنها پیامبر (ص)، ائمه (علیهم السلام)، عقل، قرآن و دل مصفاست. خداوند به پاکدلان وعده چراغی از درون داده است:

إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا. [83]

ما انسان‌ها حقایق مهم را به دوگونه درك می‌کنیم:

۱. مراجعه به ذهن و دیدن تصویر بایگانی‌شده؛

۲. راه شهود و یگانه‌شدن روح با يك آگاهی خاص.

در طریق دوم جای تردید نمی‌ماند. در واقع فرد با تهنید نفس، همه تردیدها را از صفحه دل می‌زداید.

امام علی (ع) می‌فرماید:

أَيْنَ الْعُقُولُ الْمُسْتَضِيحَةُ بِمَصَابِيحِ الْهُدَى وَ الْأَبْصَارُ اللَّامِحَةُ إِلَى مَنَارِ التَّقْوَى أَيْنَ الْقُلُوبُ الَّتِي وَهَبَتْ لِلَّهِ وَ عُوْقِدَتْ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ

[84] آری، آفت‌های مختلف، عقل آدمی را احاطه نموده که در آیات و روایات بدان اشارت رفته است. اما در صورت رفاقت عقل و

دل و فکر و ذکر، عقل نیز از شر آفات در امان می‌ماند و به تعبیر حضرت، روشنی می‌یابد.

چهار. بصیرت و ذکر فراوان

نَظَرَ فَأَبْصَرَ وَ ذَكَرَ فَاسْتَكْثَرَ.

بصیرت، گشوده شدن چشم دل است و آنچه موجب بصیرت است، نظر به اضافه گرایش به حق است.

خداوند می‌فرماید: «أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَيَّ الْإِبِلَ كَيْفَ خُلِقَتْ* وَ إِلَيَّ السَّمَاءُ كَيْفَ رُفِعَتْ».[85]

نگاه به شتر و آسمان، نگاه عالمانه و تأمل آمیز است، نه صرف نگاه ظاهری. همراه این بصیرت و تأمل عقلانی، حرکت دل شروع می‌شود و اتصال با محبوب قلب‌ها برقرار می‌گردد.

پنج. آبشخوری گوارا

وَ ارْتَوَى مِنْ عَذْبٍ فُرَاتٍ سُهِّلَتْ لَهُ مَوَارِدُهُ فَشَرِبَ نَهْلًا.

او در اثر پاکی، متصل به آب گوارایی شده که از الهام‌های خداوندی سرچشمه می‌گیرد. فیض‌گیری در این عالم، بسته به شایستگی، درخواست و مراقبت عملی فرد است. به بیانی دیگر، راز اتصال به آبشخور جاری و پرموج معنویت، پاکداشت جان از استیلاي نفس است.

انسان کامل و معصوم برگزیده به دنبال فرصت‌های معنوی است که در زمین و زمان- مانند سرزمین مکه و ماه رمضان- رخ می‌دهد تا با بهره‌گیری از این فرصت‌ها از آبشخور معنویت سیراب گردد.

این سخن بیانگر آن است که نمی‌بایست تصور شود که انسان برگزیده به‌عنوان پیشوا و جانشین پیامبر (ص) از تغذیه خود غافل نمی‌ماند. تاریخ نیز نشان می‌دهد که پیشوایان معصوم (علیهم السلام) به‌طور مداوم مردم را به بهره‌مندی از این فرصت‌ها توصیه می‌کرده‌اند.

شش. راهی هموار برای صعود به قله کمال

وَ سَلَكَ سَبِيلًا جَدَدًا.

راه هموار و مستحکم، طریق اولیای خداست. آنان دل به هر کس، و اندیشه به هر نظریه‌پردازی نمی‌سپارند؛ چراکه آبشخور آنان وحی است. آنها صراط مستقیم را برگزیده و بلکه خود صراط مستقیم‌اند.

هفت. خارج شدن از مشارکت هواپرستان

وَ تَخَلَّى مِنَ الْهَمُومِ إِلَّا هُمَا وَاحِدًا أَنْفَرَدَ بِهِ فَخَرَجَ مِنْ صِفَةِ الْعَمِيِّ وَ مُشَارَكَةِ أَهْلِ الْهَوَى.

میان هم و غم تفاوتی هست. هم در بیشتر موارد، همت‌ها، نیت‌ها، دغدغه‌ها، دل‌مشغولی و فکر مشغولی را در برمی‌گیرد و نوعاً آزاردهنده نیست. آن حضرت در جای دیگر می‌فرماید:

حَيْثُ تَفَرَّدَ بِي دُونَ هُمُومِ النَّاسِ هُمْ نَفْسِي فَصَدَفَنِي رَأْيِي وَ صَرَفَنِي عَنْ هَوَايَ وَ صَرَحَ لِي مَخْضُ أَمْرِي فَأَفْضَى بِي إِلَى جَدٍّ لَا يَكُونُ فِيهِ لَعَبٌ وَ صِدْقٌ لَا يَشُوْبُهُ كَذِبٌ از آنجا که دل مشغولی خودم- نه هم‌ها و دل‌مشغولی مردم- مرا به خود مشغول ساخته، بدین سبب- از غیر خودم رویگردان ساخته و هوای نفس را کنار زده و نظر خالص را برایم آشکار ساخته و مرا به جدیتی کشانده که بازی در آن راه ندارد و به راستی و صدقی رسانده که در آن کذب نیست. (نهج البلاغه، نامه ۳۱)

[86] این هم، هم انسانی است که در این بیان آمده است. اما در نامه‌ای دیگر می‌خوانیم:

«فَمَا خُلِقْتُ لِشِغْلِي أَكُلُ الطَّيِّبَاتِ كَالْبَهِيمَةِ الْمَرْبُوطَةِ هُمُّهَا عَلْفُهَا».[87] من خلقت نشده‌ام که خوردن پاکی‌ها مرا به خود مشغول کند؛ مانند حیوانی که او را بسته باشند و هم او، علف اوست. (همان، نامه ۴۵)

این گفته حضرت بیانگر هم حیوانی است. بر پایه آنچه گفته آمد، می‌توان «هم» را همان دغدغه مداوم آدمی یا حیوان دانست که با «غم» متفاوت است.

حال به تعبیر امام بازمی‌گردیم که فرمود: «آن انسان وارسته، خود را از همه هم‌ها خلاص نمود، مگر همی که خاص اوست.» تکثر و پراکندگی که دامن دنیاگرایان را می‌گیرد، در ساحت انسان کامل راه ندارد. هم او واحد است و آن جلب رضایت خداوند است که منشأ پرداختن به امور گوناگون می‌شود؛ بدین‌بین که در آغاز خود را بشناسد و بسازد و مراقبت کند و در آخر نیز به سوی جامعه رود و مردمان را به مقامات بلند برساند. حرف «ف» در «فخرج» (پس خارج شد) می‌رساند که اگر انسان دغدغه‌ها و هموم خود را توحیدی کرد، چشم‌دل او باز می‌شود و از مشارکت با هواپرستان دور می‌گردد. زیرا حرف «ف» در اینجا الهام‌بخش است که بعد از مراحل ریاضت شرعی - که در قبل از این تعبیر آمده است - خروج از صفت کوردلی اتفاق می‌افتد.

هشت. کلید درهای هدایت

وَ صَارَ مِنْ مَفَاتِيحِ أَبْوَابِ الْهُدَى.

این تعبیر به‌خوبی می‌رساند که اوصاف ذکر شده در فرمایش امام، در وصف انسانی است که کلید هدایت در دست اوست؛ کسی که بی‌تردید جز امام معصوم (ع) نمی‌تواند باشد.

از تأمل در آیات مرتبط با هدایت در می‌یابیم که پیشوایان امت‌های پیشین به امر خدا هدایت می‌کرده‌اند. هدایت گاه به‌معنای نشان دادن راه است؛ مانند: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا»؛ [88] «و هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ». [89] و گاه به معنای پشتیبانی از فرد راه یافته توسط خداوند است که او را از نور هدایت بهره‌مند ساخته است و رابطه نورانی هدایت بین او و خدا قطع نشده است. قرآن از رسالت پیامبران به «بلاغ مبین» (/ رسانیدن آشکار) تعبیر نموده است. در اینجا پرسیدنی است که اگر رسول خدا (ص) مأمور هدایت مردم است، چرا آیاتی نظیر «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ» [90] و یا «لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ» [91] با این مأموریت در تنافی است؟ پاسخ اینکه، نمایاندن راه درست، غیر از رساندن نور هدایت است. به بیانی دیگر، رسول اکرم (ص) زمینه اتصال افراد را به نور هدایت خداوندی فراهم می‌سازد، نه آنکه نور هدایت بدهد؛ تا آنجاکه خود ایشان چندین بار «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» را در نماز می‌خواندند تا مبدا نور هدایت از او قطع گردد.

کلیدهای هدایت به اذن خداوند در دست جانشین راستین نبی اعظم (ص) است؛ چنان‌که در قرآن آمده است: «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَيَّ الْحَقُّ أَحَقُّ أَنْ يَتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِيَّ». [92]

نه. قفل درهای هلاکت

و مَغَالِيقِ أَبْوَابِ الرَّدَى قَدْ أَبْصَرَ طَرِيقَهُ وَ سَلَكَ سَبِيلَهُ وَ عَرَفَ مَنَارَهُ وَ قَطَعَ غِمَارَهُ وَ اسْتَمْسَكَ مِنَ الْعُرَى بِأَوْثِقِهَا.

عالی‌ترین نوع بصیرت از آن انسان کامل است: «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَ مِنْ اتَّبَعَنِي...». [93]

برای پیشوایان که خود منار مردم‌اند، منار بلندی است که اسوه بودن رسول خاتم (ص) و اخلاق او است و الهام‌های حضرت حق که علی (ع) در نهج‌البلاغه فرموده‌اند: نبی خاتم (ص) هر روز اسوه و الگویی از اخلاق را برایم نصب می‌نمود و به نمایش می‌گذاشت. [94] ما از گوداب‌هایی [95] که سر راهشان بود، به‌نیکی عبور می‌کردند. هر کس در هر مقامی که هست، به فراخور کشف و شهود و راهیابی‌اش، بر سر راهش گردنه‌هایی دارد. مثلاً سید

شهدا (ع) در عصر عاشورا به‌هنگام تیر خوردن فرزند شیرخواره، این‌گونه مناجات کرد که خدایا! اگر نمی‌دید، برایم دشوار بود یا سختی‌های تکی امامان معصوم (علیهم السلام) نیز جملگی بیانگر آن است که آنها نیز غمرات یا گوداب‌های دشواری داشته و از آن به سلامت گذشته‌اند.

اما درباره تمسک به دستگیره مطمئن‌تر، در قرآن کریم می‌خوانیم: «فَمَنْ يَكْفُرُ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنُ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انْفِصَامَ لَهَا...». [96]

خداوند، کفر به طاغوت را که مقدمه ایمان است، در آیه‌ای دیگر بیان داشته: «وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا». [97]

ستیز با طاغوت و تسلیم‌ناپذیری در برابر آن، در همه حرکت‌های ائمه (علیهم السلام) موج می‌زند.

اما ایمانی که قرآن از آن یاد می‌کند، غیر از ایمانی است که بر سر زبان‌های مردم افتاده است؛ چنان‌که در سوره حجرات آمده: **قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ بَادِيَهِنشِينَ** عرب گفتند: «ایمان آوردیم». بگو: «ایمان نیاورده‌اید، لیکن بگویید مسلمان شده‌ایم» و هنوز ایمان در قلب شما وارد نشده است و (حجرات (۴۹): ۱۴)

[98] خداوند هرگاه می‌خواهد یکی از پیامبران یا وصی او را بستاند، معمولاً از او با عباراتی نظیر بنده ما، مخلص و مؤمن یاد می‌کند. در آیه‌ای که در شأن امام علی (ع) نازل شده، می‌خوانیم:

أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَ عِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ جَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ- آيَا سِيرَابِ ساختن حاجیان و آباد کردن مسجدالحرام را همانند [کار] کسی پنداشته‌اید که به خدا و روز باز پسین ایمان آورده و در راه خدا جهاد می‌کند؟ [نه، این دو] نزد خدا یکسان نیستند. (توبه (۹): ۱۹)

[99] بنابر برخی روایات، «شیهه» و «عباس» با هم بر سر افتخارات بحث می‌کردند که امام علی (ع) از کنار آنان گذر کرد و کلامی بین آنان رد و بدل شد، تا اینکه سرانجام خدمت رسول خدا (ص) رسیدند. در این هنگام آیه فوق و سه آیه بعد از آن در فضیلت امام علی (ع) و جایگاه ایمان و جهاد و هجرت نازل شد. [100] قرآن درباره ایمان رسول خدا (ص) نیز می‌فرماید: **«آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَ الْمُؤْمِنُونَ...»** [101] حضرت علی (ع) در ادامه این ویژگی‌ها می‌فرماید:

فَهُوَ مِنَ الْيَقِينِ عَلَى مِثْلِ ضَوْءِ الشَّمْسِ قَدْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ فِي أَرْفَعِ الْأُمُورِ مِنْ إِصْدَارِ كُلِّ وَارِدٍ عَلَيْهِ وَ تَصْيِيرِ كُلِّ فَرْعٍ إِلَى أَصْلِهِ مَصْبَاحٌ ظُلُمَاتٍ كَشَافٌ عَشَوَاتٍ مُبْهَمَاتٍ دَفَاعٌ مُعْضَلَاتٍ دَلِيلٌ فَلَوَاتٍ يَقُولُ فِيْفَهُمْ وَ يَسْكُتُ فَيَسْلَمُ قَدْ أَخْلَصَ لِلَّهِ فَاسْتَخْلَصَهُ فَهُوَ مِنْ مَعَادِنِ دِينِهِ وَ أَوْتَادِ أَرْضِهِ قَدْ أَلْزَمَ نَفْسَهُ الْعَدْلَ فَكَانَ أَوَّلَ عَدْلِهِ نَفْيُ الْهَوَى عَنْ نَفْسِهِ يَصِفُ الْحَقَّ وَ يَعْمَلُ بِهِ لَا يَدْعُ لِلْخَيْرِ غَايَةً إِلَّا أَمَّهَا وَ لَا مَظِنَّةَ إِلَّا قَصْدَهَا قَدْ أَمَّكَانَ الْكِتَابَ مِنْ زِمَامِهِ فَهُوَ قَائِدُهُ وَ إِمَامُهُ يَحُلُّ حَيْثُ حُلَّ نَقْلُهُ وَ يَنْزِلُ حَيْثُ كَانَ مَنَزِلُهُ

[102] از ناحیه یقین، چونان نور خورشید است؛ خود را برای خدای پیراسته، در بلندپایه‌ترین کارها نصب کرده است؛ نصب در صادر نمودن هرچه بر او وارد شده و برگرداندن هر فرعی به اصلش. چراغ ظلمت‌هاست؛ ضعف دید را از میان برمی‌دارد؛ کلید مبهم‌هاست؛ بازدارنده مشکل‌سازها [و] راهنمای بیابان‌هاست. می‌گوید و تفهیم می‌کند و [در جای مناسب خود] سکوت می‌کند و سالم می‌ماند. خود را برای خدا خالص کرده و خدا هم او را مخلص ساخته است. به همین سبب، ازجمله معدن‌های دین خداست و ازجمله میخ‌های زمین او. جان خود را با عدل همراه کرده است. اولین گام عدل او، دور ساختن هوا از جان خویش است. حق را توصیف و به آن عمل می‌کند. هیچ فرجامی را در باب خوبی‌ها رها نمی‌کند، جز اینکه آهنگ آن می‌کند و حتی گمان خیر را رها نمی‌سازد و قصد آن را دارد. زمام اختیار خود را به کتاب خدا سپرده و کتاب خدا پیشوای اوست. هر کجا [قرآن] بار سنگین خود را بنهد، فرود آید و هرجا که [قرآن] جا می‌گیرد، مسکن گزیند [و] تابع مطلق کتاب خداست. [نهج‌البلاغه، خطبه ۸۷]

برای دوری از دامنه‌دار شدن مطلب و پرهیز از اطاله کلام، توضیح و شرح این فرازا را وامی‌گذاریم. [103]

د) عاملان رشد معرفت

در یکی از خطبه‌های نهج‌البلاغه آمده است:

وَ إِمَّا الْأُئِمَّةُ قُلُومَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَ عُرْفَاؤُهُ عَلَى عِبَادِهِ وَ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَهُمْ وَ عَرَفُوهُ وَ لَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرَهُمْ وَ أَنْكَرُوهُ [104] منحصراً پیشوایان، برپا دارندگان [دین] خدایی بر خلق اویند و عارفان خدا بر مردم. هیچ‌کس وارد بهشت نخواهد شد، مگر کسی که آنها را بشناسد و آنها نیز او را بشناسند، و هیچ‌کس وارد آتش نخواهد شد، مگر کسی که آنها را منکر شود و آنها نیز منکر او شوند. (نهج‌البلاغه، خطبه ۱۵۲)

در جای جای نهج البلاغه با شواهدی روبه روییم که مقصود از کلمه «ائمه»، جانشینان دوازده گانه پیامبر (ص) (از امام علی (ع) تا مهدی (عج)) است. [105]

«قوام» جمع «قائم» است. بنابراین «قائم علی خلقه»، یعنی عهده دار امور مردم. «الائمة قوام الله» نیز یعنی جمعی که «از سوی خدا» امور خلق را بر عهده دارند. این تعبیر را در کنار سخن دیگری از امام بگذارید که فرمود: ائمه (علیهم السلام) از قریش و از بطن هاشم اند. [106] بر این پایه با اندکی تأمل می توان دریافت که قبول پیشوایی امیرمؤمنان (ع) به عنوان خلیفه چهارم، به معنای تصدیق گفتار صادقانه اوست و قبول این تصدیق، پذیرش ادعای

حضرت است که فرمود: «قائم امر امت» باید منصوب از سوی خدا باشد؛ یعنی آنچه در غدیر اتفاق افتاد، چنان که منابع فراوان اهل سنت و صحابه مورد قبول آنها نیز، بدان اذعان دارند. [107] در حدیثی از رسول اکرم (ص) آمده است: سوگند به خدا! سه چیز حق است: تو و امامان بعد از تو، عرفا و شناخته شدگانی هستید که خدا را جز از طریق معرفت شما، نمی توان شناخت، و عرفایی هستید که هیچ کس وارد بهشت نمی شوند، مگر کسی که شما او را شناخته اید و او شما را شناخته است، و عرفایی هستید که هیچ کس داخل دوزخ نمی شود، مگر آنها که شما را انکار کنند و شما آنها را انکار کنید. [108] اما اینکه در این روایات آمده است که منکر علی بن ابی طالب (ع)، معضل اساسی دارد، مراد آن کسی است که می داند و انکار می کند، نه کسی که قاصر است و دلیل کافی برای پذیرش ندارد. بنابراین اگر برای اینان حقیقت اثبات گردد، بی درنگ تسلیم خواهند شد.

واژگان

لَا تَخْلَوْ: تهی نیست

مَغْمُورًا: پوشیده و پنهان

يُودَعُونَ: آن را به امانت می سپارند

يُزْرَعُونَ: آن را بکارند

بَاشِرًا: لمس کردند

اسْتَلَانُوا: آسان دانستند

أَسْتَو

عَرَه: آن را دشوار تلقی کردند

الْمُتَرْفُونَ: نازپروردگان

صَحَبُوا: همراهی کردند

تَجَلَّبَبَ: لباس رویین قرار داد

زَهَر: درخشید

الْقَرَى: امکانات پذیرایی از مهمان

هَوَّنَ: آسان کرد

أَر

تَوَى: سیراب شد

عَذَبَ: آب گوارا

فُرَات: آب شیرین

مَوَارِد: آبشخور

شَرِبَ نَهْلًا: فراوان نوشید (به عنوان نوشیدن نخست)

سَلَّكَ: پویید، پیمود

جَدَدًا: راه هموار

سَرَابِيل: جامه ها، پیراهن ها

مَغَالِيق: قفل ها

الرَّدَى: هلاکت

غَمَار: گوداب ها

العُرَى: دستگیره ها

أَوْتَقَى: مطمئن ترین

ضَوْء: نوری که بازتاب نباشد

اِصْدَار: صادر کردن

تَصْصِير: گردانیدن، تحول دادن

كَشَّاف: برطرف کننده

عَشَوَات: ضعف بینایی در چشم ها (کنایه از ضعف بصیرت)

مُعْضَلَات: مشکل سازها

فَلَوَات: بیابان ها

أَوْتَاد: میخ ها

لَا يَدْعُ: رها نمی کند

أَمَّهَا: آن را قصد کرد

مَظَنَّةً: گمان

امکن: بر خود هموار کرد

يَحُلُّ: حلول می کند و در جایی وارد می شود

[1] (۱). خداوند در میان مردم رسولانش را برانگیخت و انبیایش را پیایی فرستاد تا از مردمان بخواهند که در برابر پیمان فطری خود با خدا وفادار باشند و به عهد خود عمل کنند و نعمت از یادرفته خدا را به یاد مردم بیاورند و به وسیله پیام رسانی، با آنان مستدل سخن گویند و استدلال نمایند و عقل های گران بها و فراموش شده را به نفع آنان برانگیزند و نشانه های قدرت [خدا] را به آنان بنمایانند ... و آن گونه معیشتی را که حیاتشان می بخشد و معرفی سرآمدهایی که آنان را به فنا می دهد، و رنج هایی را که پیرشان می کند و حادثه هایی را که پیایی بر آنان وارد می شود، به آنها نشان دهند. (تَحجُّ البلاغه، خطبه ۱)

[2] (۱). نحل (۱۶): ۳۶.

[3] (۲). جمعه (۶۲): ۲.

[4] (۳). غاشیه (۸۸): ۲۱.

[5] (۴). حدید (۵۷): ۲۵.

[6] (۵). ص (۳۸): ۲۶.

[7] (۶). برای نمونه بنگرید به: جمعه (۶۲): ۲؛ غاشیه (۸۸): ۲۱؛ نحل (۱۶): ۳۶.

[8] (۱). برای نمونه بنگرید به: حدید (۵۷): ۲۵.

[9] (۲). بنگرید به: مطهری، وحی و نبوت، ص ۴۳-۳۶.

[10] (۳). تَحجُّ البلاغه، خطبه ۱.

[11] (۴). حقیقت گرایانه رویت را به سمت دین کن؛ همان آفرینش ویژه خدایی که مردمان را بر آن آفریده است. در خلقت خدا تبدیلی وجود ندارد. دین استوار برای داریانده، همان است، ولی بیشتر

مردم نمی دانند. (روم (۳۰): ۳۰)

[12] (۱). برای مطالعه درباره حقیقت این پیمان و بررسی حقیقت عالم «ذر» و اندیشه‌های تفسیری گوناگون در این باره، بنگرید به: تفاسیر المیزان، مجمع البیان و نمونه، ذیل آیه ۳۰ سوره روم.

[13] (۲). تَحجُّ البَلاغه، خطبه ۱.

[14] (۳). اگر بخواهید نعمت‌های خدا را بشمارید، توان شمارش آنها را ندارید. (ابراهیم (۱۴): ۳۴)

[15] (۱). تَحجُّ البَلاغه، خطبه ۱.

[16] (۲). معلوف، المنجد، ص ۱۱۸، ماده «حَجَّ».

[17] (۳). نور (۲۴): ۵۴؛ عنکبوت (۲۹): ۱۸.

[18] (۱). تَحجُّ البَلاغه، خطبه ۱.

[19] (۲). اگر می‌شنیدم یا عقل را به کار می‌گرفتم، در زمره آتشیان نبودم. (ملک (۶۷): ۱۰)

[20] (۳). کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۸.

[21] (۴). عقل همان است که خدای رحمان به یمن آن پرستیده می‌شود و بهشت‌ها با آن به‌دست می‌آید. (موسوی خمینی (امام)، شرح حدیث جنود عقل و جهل، ص ۹، حدیث ۳)

[22] (۱). همان، حدیث ۶.

[23] (۲). طباطبائی، المیزان، ج ۱۱، ص ۲۹۶.

[24] (۳). احزاب (۳۳): ۷۲.

[25] (۴). تَحجُّ البَلاغه، خطبه ۱.

[26] (۵). چه انبوه نشانه‌هایی در آسمان‌ها و زمین است که بر آنها عبور و از آنها اعراض می‌کنند. (یوسف (۱۳): ۱۰۵)

[27] (۱). به‌زودی نشانه‌های خودمان را در «آفاق» و در «جان‌های» آنها بدیشان خواهیم نمود تا روشن شود که او حق است. (فصلت (۴۱): ۵۳)

[28] (۲). [آیاتی که انبیا مأموریت ارائه آنها را دارند:] سقفی است که بر فراز آنها افراشته شده و گاهواره‌هایی است که در زیر آنها نهاده شده است. (تَحجُّ البَلاغه، خطبه ۱)

[29] (۳). همان.

[30] (۱). هرکس- از زن و مرد- عمل صالح انجام دهد و مؤمن باشد، قطعاً او را با زندگی پاکیزه‌ای حیات [حقیقی] بخشیم. (نحل (۱۶): ۹۷)

[31] (۲). ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چون خدا و پیامبر، شما را به چیزی فراخوانند که به شما حیات می‌بخشد، آنان را احابت کنید. (انفال (۸): ۲۴)

[32] (۳). تَحجُّ البَلاغه، خطبه ۱.

[33] (۱). آیا آن کسی که مرده بود [هلاک معنوی و زنده‌اش کردم و برای او نور ایجاد کردم تا با آن در میان مردم حرکت کند، مانند کسی است که گویی در تاریکی است و از آن خارج نمی‌شود؟]

انعام (۶): ۱۲۲)

[34] (۲). [پیامبر مردم را به معروف فرمان می‌دهد و از منکر باز می‌دارد و پاکی‌ها را بر آنان حلال و خبیث‌ها را حرام می‌کند و بارهای شاق را از آنان برمی‌گیرد و نیز «غل» هایی که بر آنهاست

.... (اعراف (۷): ۱۵۷)

[35] (۱). موسی پسر عمران درحالی که برادرش هارون همراهی‌اش می‌کرد، بر فرعون وارد شدند، در آن حال که پوشش‌های پشمینه بر تن داشتند و در دستشان عصا بود. با او شرط کردند که اگر

تسلیم خدا شود، دوام ملک و تداوم عزتش را تضمین کنند. فرعون نیز گفت: آیا از این دو نفر تعجب نمی‌کنید که دوام عزتم و بقای ملکم را شرط می‌کنند، درحالی‌که وضعیت فقر و افتادگی‌شان را

شاهدید؟ چرا اینان دست‌بندهای طلا ندارند؟ (تَحجُّ البَلاغه، خطبه ۱۹۲)

[36] (۲). اگر بخواهی در مورد عیسی بن مریم برایت می‌گویم، او سنگ را بالش قرار می‌داد و لباس خشن می‌پوشید و غذای ناگوار می‌خورد و خورش او گرسنگی، و چراغ شبان‌گاه او ماه، و

سایه‌هایش در زمستان [نیز] مشرق‌ها و مغرب‌های زمین بود و میوه و گل او گیاهانی بود که زمین برای حیوانات می‌رویاند. (همان، خطبه ۱۶۰)

[37] (۳). او با دست خود از لیف خرما زنبیل می‌بافت و به دوستانش می‌فرمود: کدام یک از شما عهده‌دار فروش اینها می‌شود و از پول آن، قرص نان جویی می‌خورد؟ (همان)

[38] (۱). همان.

[39] (۱). پزشکی بود که با طب خود، دوره‌گردی می‌کرد [و] مرهم‌های خود را استحکام بخشید و لوازم داغ کردن خود را مهیا و گرم نمود. به سراغ موضع‌هایی می‌رفت که ضرورت داشت؛ مانند

قلب‌های بی‌بیش و کور، گوش‌های کر و زبان‌های گنگ. با داروهای خویش به دنبال موضع‌های غفلت و موطن‌های حیرت می‌رفت. (همان، خطبه ۱۰۸)

[40] (۲). ای پیامبر! بگو: آیا به‌شما خبر دهم که کدامینتان در عمل، بیشترین زیان را می‌بینید؟ کسانی که تلاششان در زندگی دنیا گم شده [در مسیر تکامل آنها نیست]، ولی گمان می‌کنند که کار

نیکویی می‌کنند. (کهف (۱۸): ۱۰۴)

[41] (۱). تفاوت میان غفلت و حیرت آن است که در غفلت، جهل حرف نخست را می‌زند، اما در حیرت، سرگردانی حاکم است؛ یعنی ممکن است فرد گرفتار بخواهد نجات یابد، ولی هیچ راهی

برای خروج از حیرانی نمی‌شناسد.

[42] (۲). بقره (۲): ۱۸.

[43] (۳). صُم: جمع اصم به‌معنای کر؛ بُکَم: جمع ابکم به‌معنای گنگ؛ عُمی: جمع اعمی به‌معنای نابینا.

[44] (۴). هرکس در اینجا [دنیا] نابینا باشد [کورولد باشد]، در سرای دیگر نابینا [بی‌چشم سر] خواهد بود. (اسراء (۱۷): ۷۲)

[45] (۵). بنگرید به: طه (۲۰): ۱۲۵ و ۱۲۶.

[46] (۶). خداوند، محمد را به‌حق برانگیخت تا بندگانش را از عبادت بت بیرون آورده و به عبادت خدا رهنمون شود و از پیروی شیطان برهاند و به طاعت خدا بیاورد. (تَحجُّ البَلاغه، خطبه ۱۴۷)

[47] (۱). بنگرید به: مؤمنون (۲۳): ۴۷.

[48] (۲). ما بر آنان سلطه داریم. (اعراف (۷): ۱۲۷)

[49] (۳). توبه (۹): ۳۱.

[50] (۴). محمدی ری‌شهری، میزان الحکمه، ج ۶، ماده «عبد»، حدیث ۱۱۳۵۸.

[51] (۵). آیا دیدی آن کس را که به‌جای خدا، هوا را به‌عنوان خدا و معبود برگزیده است؟ (فرقان (۲۵): ۴۳)

[52] (۱). وجود کتاب‌های کافی، من لایحضره الفقیه، تهذیب، استبصار، وسائل الشیعه، بحارالانوار و صدها کتاب حدیثی دیگر، بیانگر نقش تفسیرگری پیشوایان معصوم* است.

[53] (۱). در کتاب‌های الغدیر به‌ویژه در جلد نخست آن و المراجعات (رهبری امام علی*)، مستندات نقل‌شده از اهل سنت نیز ذکر شده است.

[54] (۱). بنگرید به: امینی، الغدیر، ج ۱.

[55] (۱). نُحج البلاغه، حکمت ۱۴۷.

[56] (۲). همان.

[57] (۳). بن قی از انسانی نیست که به همراه دلایل عذررانداز، برای خدا قیام کند، خواه آشکار و مشهور باشد یا ترسان و پنهان. از آن جهت [زمین، خالی از حجت نیست که] ارزش و جایگاه حجت‌های خداوند تبار نشود و آیات روشن خداوند منقرض نگردد. به خدا سوگند! از حیث عدد، اندک، ولی در پیشگاه خداوند از قدر و جایگاه والایی برخوردارند. خداوند با آنها، حجت‌ها و آیات روشن خود را حفاظت می‌کند؛ تا آنجا که آنها را به نظایرهای خود بسپارند و در دل‌های افراد شبیه خود بکارند!

[58] (۱). دانش زلال براساس حقیقت و روح بصیرت، به آنان هجوم آورد.

[59] (۲). کلینی، اصول کافی، ج ۱، کتاب فضل العلم، باب روایت کتب، حدیث ۱۴ (ترجمه فارسی).

[60] (۱). ظرف.

[61] (۲). نجم (۵۳): ۳ و ۴.

[62] (۳). موسوی خمینی (امام)، شرح حدیث جنود عقل و جهل، ص ۵.

[63] (۴). هـو، امامت و انسان کامل، ص ۱۸۱. برای آگاهی بیشتر درباره جایگاه علمی امامان شیعه بنگرید به: شرف‌الدین، المراجعات، ترجمه محمدجعفر امامی با عنوان رهبری امام‌علی*؛ محمدی‌ری‌شهری، دانش‌نامه امیرالمؤمنین*؛ کلینی، اصول کافی، کتاب الحجة.

[64] (۵). برخی رُوح و عده‌ای رُوح را مناسب‌تر دانسته‌اند. اگر رُوح الیقین باشد، معنای جمله این است: «آنان نسیم یقین را لمس کرده‌اند». اما اگر رُوح الیقین باشد، معنای آن این‌گونه می‌شود: «آنان حقیقت یقین را دریافته‌اند».

[65] (۱). و چون شکیبایی کردند و به آیات ما یقین داشتند، برخی از آنان را پیشوایی قرار دادم که به فرمان ما [مردم را] هدایت می‌کردند. (سجده (۳۲): ۲۴)

[66] (۲). هرگز چنین نیست! اگر علم‌الیقین داشته باشید، به یقین دوزخ را می‌بینید. (تکائر (۱۰۲): ۵ و ۶)

[67] (۳). آنچه را هوسبازان دنیاگرا، دشوار می‌شمرند، آنان آسان می‌دانند.

[68] (۱). سید بن طاووس، لُوف، ص ۲۱۰.

[69] (۲). آنان که گفتند: «پروردگار ما الله است» [و] آنگاه بر راه مستقیم ماندند، فرشتگان بر آنان نازل می‌شوند [و می‌گویند]: هان! مترسید و غم‌زده مباشید و به بخشی که وعده‌یافته بودید، شاد باشید. (فصلت (۴۱): ۳۰)

[70] (۳). و اما انسان [رشدنیافته] وقتی خداوند گرامی‌اش داشت و نعمتش بخشید، می‌گوید: «خدای من مرا بزرگ داشت». اما وقتی در آزمایشی دیگر رزق را بر او تنگ ساخت، می‌گوید: «خدایم به من اهانت کرد»؛ چنین نیست (فجر (۸۹): ۱۷-۱۵)

[71] (۴). قمی، سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۸.

[72] (۱). نُحج البلاغه، نامه ۴۵.

[73] (۱). با کالبدی‌هایی با دنیا، همراهی و مصاحبت دارند که روح‌های آن کالبد‌ها، وابسته به جایگاه رفیع است. آنها جانشینان راستین خدا در زمین و دعوتگران به دین او هستند. (همان)

[74] (۲). جوادی آملی، در ادب فنای مقربان، ج ۳، ص ۱۰۴.

[75] (۳). پس وقتی آن را به اعتدال رساندم و از روح خود در آن دمیدم، پیش او به سجده افتید. (حجر (۱۵): ۲۹)

[76] (۴). خدای من! کامل‌ترین نوع بریدن از عالم و برای تو فارغ شدن را به من ببخش! چشم‌های قلب‌های ما را با پرتو نگاهشان به تو، نورانی کن؛ تا آنجا که چشم قلب‌ها، حجاب‌های نور را پاره کرده و به معدن عظمت راه یابد و ارواح ما وابسته و متعلق به صلابت پیراستگی و قداست تو شود. (قمی، مفاتیح الجنان، بخش مراقبت‌های ماه شعبان)

[77] (۱). قطعاً از محبوب‌ترین بندگان خدا در پیشگاه او، بنده‌ای است که خداوند او را در پیکار با نفس، یاری کرده است. آنگاه «حزن» را شعار و «خوف» را لباس روین خود برگزیده است. سپس چراغ هدایت در دل او درخشش یافته و امکانات پذیرایی را برای روزی که بر او وارد می‌شود، فراهم ساخته است. سپس دور را بر خود نزدیک ساخته و دشواری را بر خود آسان نموده است. نگاه اندیشمندانه کرد و بصیرت یافت و خدا را فراوان یاد نمود و از آب گوارایی سیراب شده است که آبشخورهای آن برای او زمینه بی‌شده و او هم فراوان نوشیده و در راهی مطمئن گام نهاده است. جامه‌های خواهش‌های افراطی را از تن خود بیرون کرده و از همه هم‌وغم‌ها- جز همی که ویژه اوست- خود را رها نموده است. به همین دلیل از صفت کوردلی رها شده و از دام دوستی با هواپرستان، به کلیدی از درب‌های هدایت تبدیل شده و به قلبی برای درب‌های هلاکت، نسبت به راه خود بصیرت یافته و در راه خودپویایی را آغاز نموده است و مناره‌های راه را شناخته و از ورطه، عبور کرده و از میان دستگیردهای مطمئن‌ترین آنها تمسک بسته و از میان بندها، به متین‌ترین آنها دست انداخته است. (نُحج البلاغه، خطبه ۸۷)

[78] (۱). از ناحیه یقین، چونان نور خورشید است؛ خود را برای خدای پیراسته، در بلند پایه‌ترین کارها نصب کرده است ... برای خدا حاصل کرده و خدا هم او را مخلص ساخته است. به همین سبب، از جمله معدن‌های دین خداست ... جان خود را با عدل همراه کرده است. (نُحج البلاغه، خطبه ۸۷)

[79] (۱). از بندگان خدا تنها دانایان‌اند که از او می‌ترسند. (فاطر (۳۵): ۲۸)

[80] (۲). همان کسانی که پیام‌های خدا را ابلاغ می‌کنند و از او می‌ترسند و از هیچ کس جز خدا بیم ندارند. (احزاب (۳۳): ۳۹)

[81] (۳). آگاه باشید که بر دوستان خدا نه ییمی است و نه آنان اندوهگین می‌شوند. (یونس (۱۰): ۶۲)

[82] (۱). بنگرید به: طباطبایی، المیزان، ج ۴، ص ۱۳.

[83] (۲). اگر از خداوند متعال پروا کنید، برای شما نیروی تشخیص حق از باطل قرار می‌دهد. (انفال (۸): ۲۹)

[84] (۳). آن عقل‌های روشنی‌یافته از پرتو چراغ‌های هدایت و آن چشم‌های دوخته‌شده به مناره‌های پارسایی کجایند؟ آن دل‌هایی که هدیه به خدا شده و بر طاعت خداوند پیوند داده شده‌اند، کجایند؟ (نُحج البلاغه، خطبه ۱۴۴)

[85] (۱). آیا به شتر که چگونه خلقت شده و به آسمان که چگونه رفعت یافته، نظر نمی‌کنند؟ (غاشیه (۸۸): ۱۸ و ۱۹)

[86] (۱). از آنجا که دل‌مشغولی خود- نه هم‌ها و دل‌مشغولی مردم- مرا به خود مشغول ساخته، بدین سبب- از غیر خودم رویگردان ساخته و هوای نفس را کنار زده و نظر خالص را برآم آشکار ساخته و مرا به جدیتی کشانده که بازی در آن راه ندارد و به راستی و صدقی رسانده که در آن کذب نیست. (نُحج البلاغه، نامه ۳۱)

[87] (۲). من خلقت نشده‌ام که خوردن پاک‌ها مرا به خود مشغول کند؛ مانند حیوانی که او را بسته باشند و هم او، علف اوست. (همان، نامه ۴۵)

[88] (۱). انسان (۷۶): ۳.

[89] (۲). بلد (۹۰): ۱۰.

[90] (۳). در حقیقت تو هر که را دوست داری، نمی‌توانی راهنمایی کنی. (قصص (۵۶): ۵۶)

[91] (۴). هدایت آنان بر عهده تو نیست. (بقره (۲): ۲۷۲)

[92] (۱). پس آیا کسی که به‌سوی حق رهبری می‌کند، سزاوارتر است مورد پیروی قرار گیرد، یا کسی که راه نمی‌نماید، مگر آنکه [خود] هدایت شود؟ (یونس (۱۰): ۳۵)

[93] (۲). بگو این است راه من! با بصیرت به‌سوی خدا دعوت می‌کنم و نیز کسانی که پیروی من نمودند. (یوسف (۱۲): ۱۰۸)

[94] (۳). تَحِجُّ البَلاغه، خطبه ۱۹۲.

[95] (۴). جایی که آب زیاد جمع شود.

[96] (۱). پس هرکس به طاغوت کفر ورزد و ایمان به «الله» آورد، به دستگیره مطمئن‌تر دست انداخته که هرگز گسستن ندارد. (بقره (۲): ۲۵۶)

[97] (۲). و آنان که از پرستش طاغوت اجتناب کردند. (زمر (۳۹): ۱۷)

[98] (۳). بادیه‌نشینان عرب گفتند: «ایمان آوردیم.» بگو: «ایمان نیاورده‌اید، لیکن بگوئید مسلمان شده‌ام» و هنوز ایمان در قلب شما وارد نشده است و (حجرات (۴۹): ۱۴)

[99] (۱). آیا سیراب ساختن حاجیان و آباد کردن مسجدالحرام را همانند [کار] کسی پنداشته‌اید که به خدا و روز باز پسین ایمان آورده و در راه خدا جهاد می‌کند؟ [نه، این‌دو] نزد خدا یکسان

نیستند. (توبه (۹): ۱۹)

[100] (۲). مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۳۲۱.

[101] (۳). پیامبر بدانچه از جانب پروردگارش بر او نازل شده است، ایمان آورد ... و نیز مؤمنان (بقره (۲): ۲۸۵)

[102] (۴). از ناحیه یقین، چونان نور خورشید است؛ خود را برای خدای پیراسته، در بلندپایه‌ترین کارها نصب کرده است؛ نصب در صادر نمودن هرچه بر او وارد شده و برگردانیدن هر فرعی به

اصلش. چراغ ظلمت‌هاست؛ ضعف دید را از میان برمی‌دارد؛ کلید مبهم‌هاست؛ بازدارنده مشکل‌سازها [و] راهنمای بیابان‌هاست. می‌گوید و تفهیم می‌کند و [در جای مناسب خود] سکوت می‌کند

و سالم می‌ماند. خود را برای خدا خالص کرده و خدا هم او را مَخْلَص ساخته است. به همین سبب، ازجمله معدن‌های دین خداست و ازجمله میخ‌های زمین او. جان خود را با عدل همراه کرده است.

اولین گام عدل او، دور ساختن هوا از جان خویش است. حق را توصیف و به آن عمل می‌کند. هیچ فرجامی را در باب خوبی‌ها رها نمی‌کند، جز اینکه آهنگ آن می‌کند و حتی گمان خیر را رها

نمی‌سازد و قصد آن را دارد. زمام اختیار خود را به کتاب خدا سپرده و کتاب خدا پیشوای اوست. هر کجا [قرآن] بار سنگین خود را بنهد، فرود آید و هرجا که [قرآن] جا می‌گیرد، مسکن‌گزیند/[تابع

مطلق کتاب خداست. (تَحِجُّ البَلاغه، خطبه ۸۷)

[103] (۱). جهت مطالعه بیشتر بنگرید به: نگارنده، پیراستن و آراستن.

[104] (۲). منحصراً پیشوایان، برپا دارندگان [دین] خدایی بر خلق اویند و عارفان خدا بر مردم. هیچ‌کس وارد بهشت نخواهد شد، مگر کسی که آنها را بشناسد و آنها نیز او را بشناسند، و هیچ‌کس

وارد آتش نخواهد شد، مگر کسی که آنها را منکر شود و آنها نیز منکر او شوند. (تَحِجُّ البَلاغه، خطبه ۱۵۲)

[105] (۳). بنگرید به: خطبه ۲، ۱۳۱، ۱۴۴ و ۲۰۹ و حکمت ۷۳ و ۲۵۲. بدین آثار نیز بنگرید: علامه حلی، احقاق الحق، محمدی ری‌شهری، میزان الحکمه، ج ۱، حدیث ۸۶۱.

[106] (۴). بنگرید به: تَحِجُّ البَلاغه، خطبه ۱۴۴.

[107] (۱). کتاب الغدير، اثر علامه امینی را می‌وان بهترین اثر در اثبات این مدعا دانست.

[108] (۲). صدوق، خصال، باب الثلاثة، حدیث ۱۸۳.

فصل پنجم: جایگاه اهل بیت (علیهم السلام)

الف) نزدیکترین اصحاب، خزانه داران و درب های نور

ب) توصیف امام از خود

الف) نزدیکترین اصحاب، خزانه داران و درب های نور

امام علی (ع) برخی از فضایل پیشوایان (خاندان اهل بیت) را چنین برمی شمرد:

نَحْنُ الشُّعَارُ وَ الْأَصْحَابُ وَ الْحَزَنَةُ وَ الْأَبْوَابُ وَ لَا تُؤْتَى الْبُيُوتُ إِلَّا مِنْ أَبْوَابِهَا فَ مَنْ أَتَاهَا مِنْ غَيْرِ أَبْوَابِهَا سُمِّيَ سَارِقًا فِيهِمْ كَرَاهِمُ الْقُرْآنِ وَ هُمْ كُنُوزُ الرَّحْمَنِ إِنْ نَطَقُوا صَدَقُوا وَ إِنْ صَمَتُوا لَمْ يَسْبَقُوا. [1] ما پیوستگان و اصحاب و خزانه بانان و درب هاییم! خانه ها را جز از درب هایش وارد نشوند. هرکس از غیر درب های معمول آن درآید، سارق است. در آنان [/ اهل البیت] آیات کریمه قرآنی نازل شده است. آنان گنج های خدای رحمان اند. اگر به سخن درآیند، راست می گویند و اگر خاموش باشند، کسی بر آنان سبقت نمی گیرد. (نهج البلاغه، خطبه ۱۵۴)

به لباسی که همواره در تن آدمی است و به بدن او چسبیده است «شعار» گویند. به تعبیر صبحی صالح، مراد امام این است که ما خاندان پیوسته با رسول خدا (ص) بوده ایم. [2] با این توصیف، آیا کسی با استدلال می تواند تبعیت شیعه از سنت پیامبر (ص) را نادیده انگارد؟ آیا می توان پیوند همیشگی و ناگسستنی رسول خدا (ص) و علی بن ابی طالب (ع) را انکار کرد؟ امام (ع) در جایی دیگر می فرماید:

وَ لَقَدْ كُنْتُ أَتَّبِعُهُ أَتِّبَاعَ الْفَصِيلِ أَثَرُ أُمِّهِ يَرَفَعُ لِي فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ أَخْلَاقِهِ عِلْمًا

[3] مانند بچه شتر که همراه مادر به همه جا می رود، من نیز همراه رسول خدا بودم [و او] هر روز جلوه ای از اخلاق خود را در معرض دید من می نهاد. (همان، خطبه ۱۹۲)

بی تردید این همراهی سبب گردید که اهل بیت پیامبر آشناترین افراد با سنت، عبادات و جزئیات اعمال و افکار رسول خدا (ص) باشند. امام (ع) در ادامه می فرماید: «ما اصحاب هستیم». برادران اهل سنت برای صحابی پیامبر (ص) جایگاه بلندی قائل اند که شیعه نیز آن را می پذیرد، گرچه وفادار ماندن به راه رسول خدا (ص) در زمان حضور و بعد از رحلت ایشان را شرط می داند.

چگونه عقل می پذیرد که همه صحابه پیامبر (ص) را بدون استثنا تأیید کنیم؛ حال که برخی از آنها مقابل علی بن ابی طالب (ع) جنگ افروزی کردند؟ ممکن است پاسخ داده شود که هر کدام اجتهاد کرده و براساس اجتهاد عمل کردند. در پاسخ می گوییم با کدام ملاک چنین قضاوتی می کنیم؟ رسول خدا (ص) در کجا فرموده که تمام اصحاب بدون استثنا مصون از سوءنیت اند؟

چگونه ممکن است کسی در راه خدا به تمامی کوشش کند، ولی خداوند، او را به راه صواب نکشاند؟ خداوند می فرماید:

وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَهُمْ سُبُلَنَا. [4] و کسانی که در راه ما کوشیده اند، به یقین راه های خود را بر آنان می نمایم. (عنکبوت ۲۹): (۶۹)

اگر آنان که با امام علی (ع) خلیفه چهارم (به باور اهل سنت) جنگیدند و کشته شدند، برای درک حقیقت کوشش کامل نموده بودند، چرا خداوند آنان را به راه درست هدایت نکرد تا با علی بن ابی طالب (ع) نستیزند؟ اگر این منطق درست باشد، می توان یزید را نیز محکوم نکرد؛ حال آنکه جنایتی هولناک تر در حق امام حسین (ع) و خاندانش در تاریخ دیده نشده است.

امام (ع) در ادامه می فرماید:

«وَ الْحَزَنَةُ وَ الْأَبْوَابُ.»

در روایات بسیاری از رسول اکرم (ص) آمده است که امام علی (ع) باب و خزینه دانش پیامبر (ص) است. [5] تجربه طولانی تاریخ اسلام و عنایت دوست و دشمن به امام علی (ع) و فرزندان معصوم آن حضرت تا امام مهدی (عج) مؤید این ادعاست.

امام علی (ع) فقط به دانش و جایگاه خود اشاره نکرده، بلکه با تعبیر «نخن»، سایر اهل بیت را نیز دارای این اوصاف دانسته است. اگر فردی کاملاً صادق، کسی را صددرصد تأیید کند و او نیز فرد سومی را تأیید نماید، آیا به نفر سوم اعتماد نمی کنید؟ از سویی احادیث معتبری از رسول خدا (ص) در معرفی پیشوایان دوازده انه (علیهم السلام) با اسم و مشخصات آمده که در آنها به جایگاه رفیع آنان اشارت رفته است. [6] به تعبیر امام (ع)، هر کس می خواهد وارد شهری شود، بی تردید باید از دروازه آن درآید، وگرنه او را سارق می نامند. بر این بنیاد، از باب و طریق ائمه (علیهم السلام) باید مسیر الهی را پیمود.

در ادامه سخن حضرت می خوانیم:

«فِيهِمْ كَرَامَةُ الْقُرْآنِ وَ هُمْ كُنُوزُ الرَّحْمَنِ.» درباره «فیهم کرائم القرآن» به جز ترجمه ای که گفته آمد، می توان این گونه نیز ترجمه کرد: «در شأن آنها آیات کریمه فراوانی نازل شده است.» در تفسیر برخی آیات، روایت های انبوهی از اهل سنت و شیعه در باب جایگاه رفیع پیشوایان معصوم (علیهم السلام) آمده است. فزونی این روایات دلالت بر این دارد که علوم و بطون قرآن، در قلب این بزرگان جای دارد. [7]

ب) توصیف امام از خود

در نهج البلاغه به مناسبت هایی امام (ع) به توصیف خود می پردازد. حکمت این کار را باید این گونه توضیح داد: رسول اعظم (ص) آن هنگام که مبعوث شد، توده های مردم با دیدن قرآن و آیات و نشانه ها بدو ایمان آوردند؛ تا بدان پایه که حتی بیم آن می رفت که در تجلیل از او راه افراط را بپیمایند. از این جهت تلاش حضرت در دو حیطه بود:

۱. تفهیم اینکه او سفیر خدا و آورنده قرآن است؛

۲. اینکه او را بنده خدا بدانند.

اما در مورد امام علی (ع) - با وجود صدها برهان قاطع - به دلیل حسادت ها و جهالت ها و جوان بودن حضرت، لازم بود که این پزشک روح های نیازمند، خود را به بیماران معرفی نماید تا بتواند دردهای آنان را درمان کند. سخنان مخالفان آن حضرت بهترین گواه بر ضرورت دفاع ایشان از خود و جایگاه الهی اوست. حال به نمونه هایی از این توصیفات و دفاعیه ها می پردازیم.

یك. حقانیت امام (ع)

فَوَالَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِنِّي لَعَلِّي جَادَّةٌ الْحَقِّ وَ إِنَّهُمْ لَعَلِّي مَزَكَّةٌ الْبَاطِلِ. [8]

نظیر این تعبیر در جایی دیگر نیز آمده است:

وَ إِنِّي لَعَلِّي بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّي وَ مِنْهَاجٍ مِنْ نَبِيِّي وَ إِنِّي لَعَلِّي الطَّرِيقُ الْوَاضِحُ الْقُطْبُ لَقَطًا. [9]

نیز در نامه ای فرمود:

إِنِّي وَ اللَّهُ لَوْ لَقِيتُهُمْ وَاحِدًا وَ هُمْ طَلَاعُ الْأَرْضِ كُلِّهَا مَا بَالَيْتُ وَ لَا اسْتَوْحَشْتُ وَ إِنِّي مِنْ ضَالِّهِمْ الَّذِي هُمْ فِيهِ وَ اهْدَى الَّذِي أَنَا عَلَيْهِ لَعَلِّي بَصِيرَةٌ مِنْ نَفْسِي وَ يَقِينٌ مِنْ رَبِّي وَ إِنِّي إِلَى لِقَاءِ اللَّهِ لَمُشْتَاقٌ وَ حُسْنُ ثَوَابِهِ لَمُنْتَظَرٌ رَاجٍ وَ لَكِنِّي آسَى أَنْ يَلِيَ أَمْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ سَفَهَاؤُهَا وَ فُجَارُهَا فَيَتَّخِذُوا مَالَ اللَّهِ دُولًا

وَ عِبَادَهُ خَوَلًا

وَ الصَّالِحِينَ حَرَبًا وَ الْفَاسِقِينَ حَزْبًا

[10].

(۳). به خداوند سوگند! اگر با دشمنانم در حالتی مواجه شوم که آنان همه زمین را پر کرده باشند، نه باکی دارم و نه وحشت می کنم.

اطمینان دارم که آنان در گمراهی اند و من بر هدایت، و این را با بصیرت خود می یابم و به پروردگارم یقین دارم. من به ملاقات خدا مشتاق و منتظر و امیدوار به ثواب نیکوی خداوند هستم، ولی علت پافشاری ام این است که می ترسم زمام مردم را سفیهان و فاجران

به دست گیرند. آنگاه بیت المال را دست به دست کنند و بندگان خدا را بنده خود کرده و با صالحان ستیز کنند و فاسقان را حزب خود نمایند. (همان، نامه ۶۲)

در خطبه ای دیگر می خوانیم:

لَوْلَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بُوْجُودِ النَّاصِرِ وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ إِلَّا يُقَارُوا عَلَى كِظَّةِ ظَالِمٍ وَ لَا سَعَبٍ مَظْلُومٍ لِأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا وَ لَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوْلَهَا- اگر مردم بر گردم جمع نمی شدند که از این طریق بر من اتمام حجت شود و اگر عهد خدا از دانایان نبود که در برابر شکمبارگی ظالم و گرسنگی مظلوم بی اعتنا نمانند، زمام شتر خلافت را بر گردنش می انداختم / آن را رها می کردم] و آن را از همان آبشخور نخستن سیراب می کردم. (همان، خطبه ۳)

....[11] این «خودباوری» اعلی، در آثار علمی، رفتارها و سخنان دوست و دشمن حضرت آمده است. ادعا از سوی هر کس، مان است، اما اثبات آن دشوار. اگر امروز کتاب نهج البلاغه در اوج صلابت است و حتی اهل سنت بدان اهتمام دارند، به دلیل صدق این مدعاست.

«خودی» را باید باور کرد که از ذات الهی الهام گرفته باشد، «خوداتکاپی مذهبی» ریشه در «خدا اتکاپی» دارد. امام در عین خودباوری به هنگام نیایش خود را فانی در ذات یگانه حق می دید که نمونه های آن در دعاهاى آن حضرت- مانند دعای کمیل- تجلی کرده است.

پایداری امام در مواضع حق، به دلیل همین خودباوری دینی است که نمونه آن در فرازهایی از نامه ۶۲ مشاهده گردید.

دو. حق گوئی

وَ الَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ وَ اصْطَفَاهُ عَلَى الْخَلْقِ مَا أَنْطَقَ إِلَّا صَادِقًا. [12]

ممکن است در طول تاریخ کسانی این چنین ادعا کرده باشند، ولی با گذشت قرن ها، آن ادعا- با پیش آمدن خلاف آن- رنگ باخته است. اما اگر تمام تاریخ اسلام را واکاویم، هیچ دلیلی بر دروغگوئی امام علی (ع) و جانشینان او نخواهیم یافت. حتی رسول اکرم (ص) را

کاذب می خواندند، اما تا چه حد وجدان های آگاه و دل های حقیقت جو بدین سخن اعتماد کرده اند؟ شاید چند صباحی بتوان مردمی- همچون شامیان در عهد معاویه- را فریب داد، ولی کف های روی آب رفتنی است و حقیقت آشکار خواهد شد. [13]

سه. عدم شك در حق

مَا شَكَّكَتُ فِي الْحَقِّ مُذْ أُرِيتُهُ. [14] شك دو خاستگاه دارد:

يك. ادراك ناقص و یا عدم فهم عمیق؛

دو. تمایل نفسانی به غیر خدا و آلودگی دل آدمی.

کسی باید سلسله جنبان کاروان بشری برای رسیدن به کمال باشد که خود هیچ گاه دچار تردید نشده باشد تا عزم راسخ او موجب صلابت و دلگرمی مردم گردد.

چهار. دست پروردگان خداوند

فَإِنَّا صَنَائِعُ رَبِّنَا وَ النَّاسُ بَعْدُ صَنَائِعُ لَنَا. [15]

ما قطعاً دست پرورده خدایمان هستیم و مردم بعد از آن، دست پرورده و تربیت شده ما هستند. (همان، نامه ۲۸)

یکی از نامه های روشنگرانه امام، نامه به معاویه است که با استنادهای تاریخی، قرآنی و عقلی، پاسخ محکمی به او داده است. ایشان با تعبیر «فانّا...» خود و اهل بیت (علیهم السلام) خود را تربیت شدگان خدا می داند و مردمان را دست پرورده آنان.

در خطبه ۱۹۲ آمده است که رسول خدا (ص) به فرمان خداوند، امام علی (ع) را از کودکی تحت تربیت الهی خود قرار داد و امام علی (ع) و فاطمه زهرا (س) تربیت یافتند.

پنج. شیفتگی به مرگ

وَاللّٰهُ لَا يَنْزِلُ اَبِي طَالِبٍ اَنْسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطُّفْلِ بِئَدْيِ اُمِّهِ. [16] به خدا سوگند که پسر ابی طالب بیشتر از انس کودک به سینه مادر، به مرگ انس دارد. (همان، خطبه ۵)

تا مسئله مرگ برای انسان مؤمن حل نشود، در بسیاری از رذیلت‌ها غوطه‌ور خواهد بود. حل شدن مسئله مرگ - چه رسد به عشق ورزیدن به آن - تنها سلاح برنده‌ای است که مؤمن مجاهد را در همه عرصه‌ها یکه‌تاز می‌سازد. نمونه بارز نهراسیدن از مرگ، دفاع جانانه امام (ع) از رسول خدا (ص) در جنگ احد است. او زخم‌ها را بر تن خرید تا نگین حلقه اصحاب پاك، در آن کوران حفظ گردد. [17] ترس از مرگ یا به دلیل عدم باور به حیات پس از مرگ است و یا به سبب داشتن خطاهای بسیار و یا به دلیل دلبستگی شدید به این حیات طبیعت. بی شک همه اینها در حق يك مؤمن راستین بی مفهوم است، چه رسد به سرور مؤمنان علی (ع).

شش. ساده‌زیستی

وَ لَوْ شِئْتُ لَأَهْتَدَيْتُ الطَّرِيقَ إِلَى مُصَعَّى هَذَا الْعَسَلِ وَ لُبَابِ هَذَا الْقَمَحِ وَ نَسَائِجِ هَذَا الْقَرِّ وَ لَكِنْ هِيَاتَ أَنْ يَغْلِبَنِي هَوَايَ وَ يَقُودَنِي جَشْعِي إِلَى تَخْيِيرِ الْأَطْعَمَةِ وَ لَعَلَّ بِالْحِجَازِ أَوْ الْيَمَامَةِ مَنْ لَا طَمَعَ لَهُ فِي الْقُرْصِ وَ لَا عَهْدَ لَهُ بِالشَّيْعِ. [18]

اگر می‌خواستم، می‌توانستم از عسل خالص و مغز گندم و بافته‌های ابریشم برای خود خوراك و لباس فراهم کنم، اما بسیار از من دور است که هوای نفس بر من غلبه کند و طمع و حرص مرا به‌سوی انتخاب انواع غذاها بکشاند؛ حال آنکه ممکن است در حجاز یا یمامه کسی باشد که طمع قرص نانی ندارد و یاد ندارد چه‌موقع سیر شده است. (نهیج البلاغه، نامه ۴۵)

عائدان امام علی (ع) حتی يك مرتبه به او تهمت اسراف و تبذیر نزدند و ایشان را به

داشتن زندگی اشرافی متهم نکردند. بی تردید امام (ع) در میان همه، به زهد و ساده‌زیستی در حد اعلا شهره است.

متن یادشده، بخشی از نامه امام (ع) به عثمان بن حنیف (عامل حضرت در بصره) است که او را به خاطر شرکت در مهمانی اشرافیان بصره - و نبودن طبقه محروم جامعه بر سر آن سفره - مورد انتقاد قرار داده است. حضرت در ادامه می‌فرماید: زندگی امام تو چنین است؛ درحالی که دستم برای بهره‌مندی مادی از موهبت‌های خدا بسته نیست.

هفت. پیشتازی در اطاعت

أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي وَ اللّٰهُ مَا أَحْكُمُ عَلَى طَاعَةِ إِلَّا وَ أَسْبِقُكُمْ إِلَيْهَا وَ لَا أَنْهَأُكُمْ عَنْ مَعْصِيَةٍ إِلَّا وَ أَتَنَاهَى قَبْلَكُمْ عَنْهَا. [19] ای مردم! به خدا قسم! من شما را به طاعتی ترغیب نمی‌کنم، مگر اینکه در انجام طاعت بر شما سبقت گرفتم و شما را از معصیتی باز نمی‌دارم، مگر اینکه خودم از آن دوری می‌کنم» (همان، خطبه ۱۷۵)

مردم عصرها این ادعای امام (ع) را در کنار تاریخ زندگی آن حضرت و قضاوت دوست و دشمن، در کنار هم می‌سنجند و به صدق این ادعا اعتراف می‌کنند.

هشت. زیرکی امام (ع)

وَاللّٰهُ مَا مُعَاوِيَةُ بِأَدَهَى مِنِّي وَ لَكِنَّهُ يَغْدِرُ وَ يَفْجُرُ وَ لَوْلَا كَرَاهِيَةُ الْغَدْرِ لَكُنْتُ مِنْ أَدَهَى النَّاسِ. [20] به خدا سوگند! معاویه سیاست‌مدارتر و زیرک‌تر از من نیست؛ فقط او فریب می‌دهد و گناه مرتکب می‌شود. اگر فریب دادن را ناخوش نداشتم، از سیاسی‌ترین‌ها بودم [سیاست من با اخلاق آمیخته است]. (همان، خطبه ۲۰۰)

زندگی معاویه - آن گونه که تاریخ‌های معتبر گواهی می‌دهند - [21] آمیخته با سیاست ماکیاویستی است که می‌گوید: هدف سیاسی یا غیر آن، استفاده از هر وسیله (هرچند ضد اخلاقی باشد) را توجیه می‌کند. برای نمونه در جنگ صفین نیروهای معاویه بر فرات تسلط یافتند و نیروهای امام را از آب محروم کردند. امام (ع) نیز در خطبه کوبنده‌ای فرمود:

دشمن می‌خواهد شما را طعمه مرگ کند؛ یا بر این ذلت بمانید و محل را ترك کنید و یا شمشیرهای تشنه را از خون آنان سیراب کنید تا خود از فرات سیراب شوید! مرگ، مقهور دشمن شدن است، اگرچه زنده باشید و حیات، قاهر شدن است، اگرچه بمیرید. معاویه جمعی

از گمراهان را گرد آورده و واقعیت را از آنان پوشانده؛ تا حدی که گردن‌ها را در تیررس مرگ قرار داده‌اند. [22] پس از این خطبه، روه‌ای حضرت بر فرات تسلط یافتند. جمعی به امام (ع) پیشنهاد دادند که شما نیز همچون معاویه عمل کنید و آنها را از آب محروم کنید، ولی امام (ع) فرمود: «کاری که جاهلان کردند، من هرگز نمی‌کنم.» [23]

نُه. خداخواهی

إِنِّي أُرِيدُكُمْ لِلَّهِ وَ أَنْتُمْ تُرِيدُونَنِي لِأَنْفُسِكُمْ. [24] من شما را برای خدا می‌خواهم و شما مرا برای خودتان می‌خواهید. (نهج‌البلاغه، خطبه ۱۳۶)

عارف کاملی همچون امام علی (ع)، همه دوستی‌هایش رنگ خدایی دارد؛ چنان‌که در این فراز به این نکته اشاره می‌فرماید که آن حضرت مردم را برای خدا می‌خواهد ولی مردم او را برای خود می‌خواهند. میان این دو خواستن تفاوت بسیاری است. کسی که مردم را برای خدا بخواهد، سپاسگزاری مردم و عدم آن ذره‌ای در میزان خدمت به آنان تأثیری نمی‌گذارد؛ چراکه او پاداش خدمتگزاری به مردم را از خدا می‌خواهد. اما اگر مردم امام را برای خود بخوانند در هنگامی که امام در برابر تمایلات آنها ایستادگی کند، از او روی برمی‌گردانند؛ چنان‌که اصحاب جمل چنین کردند.

ده. نگاه به دنیا به اندازه ارزش آن

أَنَا كَابُ الدُّنْيَا لَوُجْهَهَا وَ قَادِرُهَا بِقَدْرِهَا وَ نَاضِرُهَا بِعَيْنِهَا. [25] من دنیا را با صورتش به خاک مالیده‌ام و به اندازه‌هایی که دارد، آن را اندازه گرفتم و با چشم خودش آن را نظاره کرده‌ام. (همان، خطبه ۱۲۸)

دنیا در حقیقت دهلیز و پلی است برای رسیدن به زندگی واپسین. اگر دنیا را از همین زاویه دنیایی بنگریم، ناپایداری آن حذف می‌گردد و دیگر آن را متاع و کالایی نمی‌بینیم. خداوند در چند موضع قرآن، مال را «خیر» و «فضل» معرفی کرده، ولی در جای دیگر می‌فرماید: «زینت حیات، دنیا است»، از این رو به اندازه‌ای که هست، باید بدان دل بست.

آنان که به دنیا چسبیدند (أَتَأْتُلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ) [26] و به آن دل خوش داشتند (أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا) [27] و از آن انتظار خلود داشتند (وَ لَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ) [28] دنیا نیز مانع عروجشان گردید و بلکه رأس هر خطایی شد (رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ حُبُّ الدُّنْيَا). [29]

اما کسانی که آن را سجده‌گاه، مهبط فرشتگان و تجارت‌خانه با خدا دانستند، دنیا نیز آنان را در راستای حرکت به سوی ابدیت یاری کرد. از این رو، بجاست همان‌گونه که دنیا، ما مهمانان را برای مدتی می‌پذیرد، ما نیز دنیا را «مهمان‌خانه» موقتی در نظر بگیریم.

واژگان

الشُّعَار: لباس به بدن چسبیده

الْحَزَنَةُ: خزینه‌بانان

سُمِّي: نامیده شده است

كِرَائِم: نعمت‌های بزرگ، بزرگی‌ها

كُنُوز: گنج‌ها

صَمَتُوا: ساکت شدند

الفَصِيل: بچه شتر

أَثَر: به دنبال

مَرْكَلَة: لغزش، لغزشگاه

طَلَع: پر شدن

مَا بَالَيْتُ: به آن نیندیشیدم

راج: امیدوار

آسى: اندوهناك مى شوم

دَوْلًا: دست به دست همدیگر بدهند

خَوَّلًا: به بندگی گرفتن

لایقاروا: آرام نمی گیرند

كَظَّة: شکم لبریز از غذا

سَغَب: گرسنگی همراه با رنج

غَارِب: گردن و جلوی کوهان شتر

مُذْ أُرَيْتَهُ: از زمانی که به من ارائه شده است

صَنَائِعُ: دست پروردگان

القَمَح: گندم

نَسَائِج: بافته‌ها

القَز: ابریشم

جَشَع: شدت حرص

الشَّبَع: سیری

ما أَحْكُمُ: ترغیب نمی کنم

أَدَهَى: زیرک‌تر

يَغْدُرُ: فریب می دهد

يَفْجَرُ: گناه می کند

کاب: کسی که دیگری یا چیزی را با صورت، رو به زمین اندازد

فصل ششم: سیاست و بایدهای سیاسی

الف) رابطه سیاست و دیانت

ب) تعاملات سیاسی درون گروهی

ج) تعاملات سیاسی برون گروهی

د) سیاست و اخلاق سیاسی

الف) رابطه سیاست و دیانت

هیچ‌گاه فکر کرده‌اید که «سیاست ما عین دیانت ماست»، یعنی چه؟ يك مثال ساده، مقصود را بیان می‌کند: آیا شما می‌توانید زوجیت عدد «دو» را از آن بگیری؟ بی‌شک هر کجا «دو» باشد، زوجیت نیز با آن خواهد بود. سیاست در متن طرح‌های تربیتی و عرفانی اسلام است. «سوره حمد» که تعبیر «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» در دل آن است، عینیت سیاست و دیانت را می‌نمایاند. در واقع عبادت، مصادیق گسترده‌ای دارد؛ آن‌گونه که حتی در قرآن کریم پذیرش حاکمیت جباران از سوی مردم، «پرستش» معرفی شده است، چنان‌که از زبان فرعون می‌گوید:

وَقَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ. [30]

همچنین از زبان موسی (ع) بیان شده که به فرعون فرمود:

وَ تِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ. [31]

این عبادت فرعون همان اطاعت از اوست که استیلای جبارانه او را می‌رساند؛ چنان‌که فرعون می‌گوید:

وَ إِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ. [32]

با گفتن «ایاک نعبد» [33] همه طاغوت‌ها را- که راه استیلای حاکمیت خدایی را می‌بندند- نفی کرده، با خدا پیمان می‌بندیم که در راه نفی حاکمیت‌های نامشروع مبارزه کنیم. امام صادق (ع) می‌فرماید:

حتی شنیدن سخن سخنگو، عبادت اوست؛ اگر از خدا می‌گوید، عبادت خدا و اگر از شیطان می‌گوید، عبادت شیطان است. [34]
رسول اکرم (ص) در همان آغاز ورود به مدینه، در نخستین گام، به تشکیل حکومت پرداخت تا بدین‌سان تمام حوزه‌های فعالیت آدمیان را پوشش دهد و یک نظام آموزشی و تربیتی را تحکیم بخشد. بی‌شک بدون حکومت، متجاوزان از فساد دست نمی‌شویند و عدالت هیچ‌گاه تحقق نمی‌یابد.

نرآن و نهج‌البلاغه و روایات ما نشان‌دهنده اهمیت مسئله حکومت، سیاست و عدالت است تا در پرتو آن، جامعه‌ای امن برای رشد آدمیان فراهم آید. پس روشن است که یک جامعه ترسان و ملت‌ه‌ب، نه اقتصاد دارد، نه اخلاق و نه تربیت و آموزش و فن‌آوری.
امام علی (ع) می‌گوید:

اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ الَّذِي كَانَ مَنَّا مُنَافَسَةً فِي سُلْطَانٍ وَ لَا التَّمَّاسَ شَيْءٍ مِنْ فَضُولِ الْخَطَامِ وَ لَكِنْ لِنَرِدَ الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ وَ نُظْهِرَ الْإِصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ فَيَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ وَ تَقَامَ الْمُعْطَلَةُ مِنْ حُدُودِكَ

[35] خدایا! تو قطعاً می‌دانی که آنچه از ما بود [/ مجاهدت‌ها]، به‌خاطر رقابت در کسب حکومت و کسب متاع فزون‌تر دنیا نبود، لیکن می‌خواستیم شعارها و مظاهر دین تو را برگردانده و احیا کنیم و در شهرهای تو، اصلاح و ساماندهی را آشکار کرده تا بندگان ستم‌دیده تو در ایمنی باشند و حکم‌های مانده و تعطیل‌شده تو برپا شود. (نهج‌البلاغه، خطبه ۱۳۱)

نیز فرموده است:

وَ إِنَّهُ لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ يَعْمَلُ فِي إِمْرَتِهِ الْمُؤْمِنُ وَ يَسْتَمْتَعُ فِيهَا الْكَافِرُ وَ يُبَلِّغُ اللَّهُ فِيهَا الْأَجَلَ وَ يَجْمَعُ بِهِ الْفِيءَ وَ يُقَاتِلُ بِهِ الْعَدُوَّ وَ تَأْمَنُ بِهِ السُّبُلُ وَ يُؤْخَذُ بِهِ لِلضَّعِيفِ مِنَ الْقَوِيِّ حَتَّى يَسْتَرِيحَ بَرٌّ وَ يَسْتَرَاحَ مِنْ فَاجِرٍ

و قطعاً مردمان، حاکم می‌خواهند؛ نیکوکار یا فاجر، تا در پرتو حکومت [عادل]، مؤمن به عمل خویش بپردازد و کافر نیز [از بهره‌های خدادادی] متمتع شود، و خداوند سرآمدها و اجل‌ها را به غایت خود برساند و [در سایه حکومت]، بیت‌المال گردآوری گردد و با دشمنان مبارزه شود؛ راه‌ها ایمنی یابد و از زورگویان، حق ضعیفان ستانده گردد تا نیکوکار به‌راحتی زندگی کرده، از شر فاجر در امان ماند. (همان، خطبه ۴۰)

(۲). همان، خطبه ۲۰۰.

[36] در انتهای خطبه نیز آمده: «در حاکمیت نیکوکار، پارسایان پاک، میدان عمل دارند و در حکومت زشتکاران، پست‌ها بهره‌مند می‌شوند»؛ چنان‌که خود فرمود:

به خدا قسم! معاویه! هشیارتر از من نیست، لیکن او فریب می‌دهد و گناه می‌کند. اگر فریب‌دهی را ناخوش نمی‌داشتم، از زیرک‌ترین مردم بودم. [37]

ب) تعاملات سیاسی درون‌گروهی

جامعه اسلامی برای رشد معنوی و تقویت بنیاد و ارکان خود، تنها باید هشدارهای مکتبی را در باب تعامل با خودی‌ها و هم در باب تعامل با بیگانگان، جدی بگیرد.

امام علی (ع) فرمود: لَا يُقِيمُ أَمْرَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ إِلَّا مَنْ لَا يُصَانَعُ وَ لَا يُضَارِعُ وَ لَا يَتَّبِعُ الْمَطَامِعَ فَرَمَانِ خدا را برپای نمی‌دارند به جز کسانی که سازش نکنند و تشبه به اهل باطل نداشته باشند و پیگیر طمع‌ها نباشند. (همان، حکمت ۱۱۰)

[38] حضرت در این فرمایش، برپا دارندگانِ فرمان خدا را دارای سه ویژگی می‌داند که در این بخش به مورد دوم و سوم می‌پردازیم و مورد نخست را نیز در تعاملات برون‌گروهی برمی‌رسیم.

یك. عدم تشبیه به اهل باطل

انسان به اقتضای فطرت خویش به دنبال الگوست و آن را متناسب با معرفتی که یافته، برمی‌گزیند. بنابراین انسان خودباور که به کرامت خدایی خویش واقف شده، الگوهای انتخابی او متناسب با میزان همین معرفت اوست، ولی انسان خودگم‌کرده، چون چیزی در درون خود نیافته است همواره گمشده خود را در بیرون از خود جستجو می‌کند. از این رو تابع چشم‌وگوش‌بسته الگوهای کاذب می‌شود. یکی از نشانه‌های خودگم‌کردگی، عدم انس با خویش است و فراری بودن از «خلوت با خود». نشانه دیگر، تقلیدهای چشم‌بسته است.

امام علی (ع) ویژگی دوم «برپای‌دارندگان امر خدا» را عدم تشبیه به اهل باطل می‌داند؛ همان تقلید چشم‌بسته‌ای که استعدادهای خوداتکایی را می‌سوزاند و سرانجام مانع اتصال به خداوند می‌گردد.

تقلید کسانی که از بصیرت دینی و معنوی بی‌بهره‌اند، گواه بر «بیگانگی از هویت الهی خویش» و «ناآگاهی»، «خودکم‌بینی» و «خودباختگی» تقلیدگران است.

دو. استقامت در مصاف با دشمن

در خطبه یازدهم نهج‌البلاغه امام علی (ع) برای تحکیم پیوستگی امت و غلبه بر دشمن به نکاتی اشاره کرده است. این کلام در جنگ جمل به‌هنگام دادن پرچم به‌دست فرزندشان محمد حنفیه، خطاب به آن سردار ایراد شده است.

۱. صلابتی فراتر از کوه

تَزُولُ الْجِبَالُ وَ لَا تَزُولُ [39]

مؤمن مانند کوهی استوار است که بادهای تند حوادث، قلب او را دگرگون نمی‌کند. از این رو، هر انسان مدعی ایمان، می‌تواند خود را در حوادث تلخ و شیرین محک زند و عیار ایمانش را بسنجد.

در سوره عصر نیز بر چهار عنصر تکیه شده که نیمی از آن، عنایت بر پایداری و بر حق ماندن است.

۲. خشم خدایی

عَضُّ عَلَى نَاجِدِكَ [40]

بنده خدا بودن، رنگ اخلاق خدایی گرفتن است. در دعای افتتاح آمده است: «من باور کردم که تو مهربان‌ترین مهربانی، اما در جایگاه خودش، و نیز عذاب سخت‌ترین عذاب‌هاست، ولی در موضع خودش.» و خشم نگرفتن بر نابکاران از سوی مؤمنان، ایمان آنان را مختل می‌کند.

در فرهنگ قرآنی در کنار عطوفت و مهرورزی، سرسختی در برابر حق‌ستیزان جایگاهی درخور دارد. بی‌تردید ایمان بدون کفروزی به طاغوت، ایمانی بی‌روح است.

گاه حقیقت به‌گونه‌ای جلوه می‌کند که انکار آن از مصداق‌های این آیت روشن است:

وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ [41]

بنابراین همان‌گونه که خدا بر این قوم منکر حقایق روشن، خشم می‌گیرد، بنده متخلّق به اخلاق او نیز باید خشم بورزد.

۳. سرسپاری به حق

أَعْرِ اللَّهَ جُمُوعَتَكَ [42] جمعه خویش را به خدا عاریت ده. (همان)

تا امتی به این مرحله نرسد، نباید منتظر فتح و نصرت خداوندی باشد. بی‌تردید فداکاری جزء جدایی‌ناپذیر مبارزه‌ای است که چشم به فتح آن دوخته‌ایم.

تَدُ فِي الْأَرْضِ قَدَمَكَ. [43] گام‌هایت را در زمین، چون میخ فرو بر. (همان)

این جمله، تفسیر آیه «پایداری» است که در سوره هود آمده:

فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ. [44] همان‌گونه که مأموریت یافته‌ای، تو بر راه مستقیم بمان و نیز آنان که با تو هستند و به خدا بازگشته‌اند. (هود (۱۱): ۱۱۲)

۵. دیدی وسیع

أَرْمِ بِبَصَرِكَ أَقْصَى الْقَوْمِ. [45] چشم خود را به دورترین نقطه جمعیت بینداز. (نهیج‌البلاغه، خطبه ۱۱)

آری، باید ریشه‌های فتنه را- تا حد توان- بیرون کشید و شالوده‌های آلوده را زدود که این حقیقت، فرمان جاوید کتاب وحی خداوند است. [46] دید وسیع، همت بلند و تعمق در برخورد با دشمن، حادثه‌های آبستن فتنه را درهم می‌شکند و خیال امت را آسوده می‌کند؛ کاری که امام علی (ع) در برخورد با معاویه بدان می‌اندیشید و می‌فرمود:

فَإِنَّ الشَّيْطَانَ كَامِنٌ فِي كِسْرِهِ. [47] شیطان در زیر آن پوشش [/ خیمه] کمین کرده است؛ [تا آنجا پیشروی کنید]. (نهیج‌البلاغه، خطبه ۶۶)

۶. اراده‌ای قوی

غُضُّ بَصَرِكَ. [48] چشم‌ت را [از آنچه اراده‌ات را سست می‌کند]، فرو بند. (نهیج‌البلاغه، خطبه ۱۱)

نگریستن با چشم کاملاً باز به‌سوی دشمن، گاه نشانه هراس است. در این باب امام حسین (ع) در وصف یاران خویش می‌فرمود: «یارانم با نیم‌نگاه به مرگ می‌نگرند.» [49] گاهی عواملی خشم خدایی انسان را فرو می‌نشانند و فرد فریادگر را ساکت می‌کند؛ این فرمان الهی حضرت، تأکید می‌کند که چشم از عوامل هول‌آور و آنچه که خشم تو را کاهش می‌دهد، فرو بند.

۷. توکل بر خدا

وَاعْلَمْ أَنَّ النَّصْرَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ. [50] بدان که پیروزی از سوی خدای پیراسته است. (نهیج‌البلاغه، خطبه ۱۱)

شش بند پیشین به‌منظور سامان دادن حرکت مبنی برای پیروزی است، ولی بند هفتم شرط تحقق کامل آنهاست. در ماجرای طالوتیان و جالوتیان، به این حقیقت اشاره شده است. [51]

ج) تعاملات سیاسی برون‌گروهی

یک. برخورد با فتنه‌ها

خداوند در سوره ممتحنه، خطوط کلی تعامل با بیگانگان را ترسیم نموده و از رسول عظم (ص) و امت او خواسته است که آنها را در تعاملات سیاسی و نظامی خود در نظر گیرند. امام لمی (ع) در چند موضع نهج‌البلاغه، رسالت مؤمنان در این باب را تبیین نموده است.

۱. عوامل فتنه

گاه به حادثه‌ها، شرایط، پدیده‌ها و افرادی که زمینه‌آزمون را فراهم کنند و گاه نیز به تباهی و مشته شدن حق و باطل «فتنه» گفته می‌شود. واژه «فتنه» در اصل به‌معنای ذوب کردن طلا برای تفکیک سره از ناسره است. در شرایط دشوار، خالص از ناخالص جدا می‌شود که می‌توان بدان «فتنه» گفت. [52] امام علی (ع) درباره ریشه فتنه‌ها (تباهی) می‌فرماید:

إِنَّمَا بَدَأَ وَقُوعِ الْفِتَنِ أَهْوَاءُ تُتَّبَعُ وَ أَحْكَامُ تَبْتَدِعُ يُخَالَفُ فِيهَا كِتَابُ اللَّهِ وَ يَتَوَلَّى عَلَيْهَا رِجَالٌ رَجَالًا عَلَى غَيْرِ دِينِ اللَّهِ فَلَوْ أَنَّ الْبَاطِلَ خَلَصَ مِنْ مَزَاجِ الْحَقِّ لَمْ يَخَفْ عَلَى الْمُتَرَادِينَ وَ لَوْ أَنَّ الْحَقَّ خَلَصَ مِنْ لَبْسِ الْبَاطِلِ انْقَطَعَتْ عَنْهُ أَلْسُنُ الْمُعَانِدِينَ وَ لَكِنْ يُؤْخَذُ مِنْ هَذَا ضِغْثٌ وَ مِنْ هَذَا ضِغْثٌ فَيُمَزَجَانِ فَهَذَاكَ يَسْتَوِي الشَّيْطَانُ عَلَى أَوْلِيَائِهِ وَ يَنْجُو «الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ الْحُسْنَى»

«[53] سرآغاز پیدایش «فتنه‌ها» دو عامل است: هوس‌هایی که پیروی شوند و احکامی که به نام دین در حوزه دین وارد شوند [/ احکام بدعتی]. در این شرایط با کتاب خدا [/ حق خالص] مخالفت می‌شود و مردانی بر سر مردان دیگر- برخلاف آیین حق- حاکمیت می‌یابند. اگر «باطل» از حق جدا می‌شد، حقیقت بر طالبان حقیقت پوشیده نمی‌ماند و اگر «حق» هم خالص عرضه می‌شد، زبان اهل عناد از آن کوتاه می‌گشت. اما بخشی از حق را با بخشی از باطل به هم درمی‌آمیزند که در این گیرودار، شیطان بر اولیایش تسلط یافته و فقط آنان که دیرینه نیکو در پیشگاه خداوند دارند، رهایی می‌یابند. (نهج البلاغه، خطبه ۵۰)

جنایتکارترین انسان‌های تاریخ برای پوشش دادن باطل و آراستن پوسته‌ای از حقیقت، تلاش کرده و نوعاً باطل را با اهرم حقیقت حرکت داده‌اند. در این شرایط، وجود معیارهای انتخاب و گسترش آن، ضروری می‌نماید.

در این میان، نظام علوم اسلامی والاترین رسالتی که دارد، تقویت بنیاد اندیشه‌های درست مبتنی بر فطرت خدادادی است تا مؤمنان در دنیای پر آشوب «ایسم» ها و در زمان درآمیختن حق و باطل فریب نخورند. در پیکارها، پیکره‌ها آسیب می‌بیند و در فتنه‌ها نیزه‌ویت انسانی. از همین روست که قرآن کریم می‌فرماید: فتنه از قتل نیز بزرگ‌تر و شدیدتر است. [54] نخل نورسته اندیشه نوجوانی که در دوران فعالیت چشمگیر فطرت است، بی‌شک در طوفان اندیشه‌ها و برداشت‌ها آسیب می‌بیند. آری، پس از آشنایی کلی با فطرت الهی- که در دسترس اوست- شایسته است که با مکاتب آسمانی دیگر و اندیشه‌های بشری به تدریج آشنا گردد.

عصر انقلاب ما، عصر اشاعه برداشت‌های مختلف است و عرضه برخی از قرائت‌ها. این کار، هم مبارك است و هم نامبارك. اگر پاسداران اندیشه دینی، فرد را در باروری اندیشه‌اش یاری کنند و مکتب را آن‌گونه که هست معرفی کنند، هراسی نیست، ولی اگر جز این باشد، نسل امروز با بحران جدی روبه‌رو خواهد شد.

در آخر خطبه، امام (ع) به فتنه‌ای اشاره نموده که امروزه نیز با آن روبه‌رویم: [55] متأسفانه گاه برخی برای نفی ضرورت «دستگیرنده» در تفسیر متون دینی، به پاره‌ای از آیات مانند

«وَلَقَدْ يَسْرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ» [56]

و

«تَبَيَّنَّا لِكُلِّ شَيْءٍ» [57]

متمسک می‌شوند؛ غافل از آنکه اگر قرآن به تنهایی برای عموم توده‌ها کافی بود، رسول خاتم (ص) نمی‌فرمود:

من در میان شما دو گران‌سنگ را به ودیعت می‌سپارم: یکی قرآن و دیگری عترت. این دو هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا در کوثر بر من وارد شوند. [58] بحث‌های طولانی تفسیر قرآن نشان داده است که بدون الهام از روایات، دست کم آیات بسیاری بر ما مجهول خواهند ماند و هزاران حکم، نامشخص می‌ماند. این مطلب بدان معناست که قرآن حقایق انبوهی در خود دارد که نیازمند تفسیر اهل بیت (علیهم السلام) است و روایات ما آن احکام را از دل قرآن استخراج می‌نماید.

نکته آخر اینکه با نگاهی گذرا به فتنه‌ها در تاریخ می‌توان ردپای هواپرستی‌ها را مشاهده کرد و اینکه چگونه ناسره‌هایی در متن قانون‌های آسمانی (عملی و نظری) راه یافته است.

۲. فطانت و زیرکی در برابر فتنه‌ها

۱. نگاهی به نهج البلاغه می‌توان دریافت که امام علی (ع) شوک‌های فراوانی بر پیکر جامعه خفته آن روز وارد آورده تا در برخورد با فتنه‌های رنگارنگ دشمن، هوشیار باشند. بی‌گمان غفلت از دشمنی خصم و گوش سپردن به شعارهای به‌ظاهر دلسوزانه او، موجب تباهی جامعه می‌گردد که تاریخ گواه این مدعاست. امام علی (ع) می‌فرماید:

وَ اللَّهُ لَا أَكُونُ كَالضَّبْعِ تَنَامُ عَلَى طُولِ اللَّدْمِ حَتَّى يَصِلَ إِلَيْهَا طَالِبُهَا وَ يَخْتَلِهَا رَاصِدُهَا وَ لَكِنِّي أَضْرِبُ بِالْمُقْبِلِ إِلَى الْحَقِّ الْمُدْبِرَ عَنْهُ وَ بِالسَّمْعِ الْمُطِيعِ الْعَاصِيَ الْمُرِيبَ أَبَدًا بِه خدا سوگند! چون گفتار نیستم که با آهنگ بر در خانه‌اش، خوابش کرده تا او را فریفته و

دستگیرش کنند. من همراه با یاری حق جویان، پشت کردگان به حقیقت را و با فرمان برداران مطیع [نیز] عاصیان شك انداز را سرکوب می کنم (نُحْجِ الْبَلَاغَهُ، خطبه ۶)

.... [59] در آمیختن کیاست و سیاست که از شیوه های مؤمنان اهل باور است، مانع از افتادن در موضع انفعالی در برابر دشمن است. امام (ع) تأکید می ورزد که به شرط همراهی ایمان داران و فرمان برداران، نه تنها با آهنگ دشمن به خواب نمی روم، بلکه خواب خوش را از آنان می گیرم تا چموشی در برابر حقیقت، بی پاسخ نماند.

۳. شباهت فتنه ها با حق

وَ إِنَّمَا سُمِّيَتْ الشُّبُهَةُ شُبُهَةً لِأَنَّهَا تُشَبِّهُ الْحَقَّ فَأَمَّا أَوْلِيَاءُ اللَّهِ فَضِبَاؤُهُمْ فِيهَا الْبَقِيَّةُ وَ دَلِيلُهُمْ سَمْتُ الْهُدَى وَ أَمَّا أَعْدَاءُ اللَّهِ فَدَعَاؤُهُمْ فِيهَا الضَّلَالُ وَ دَلِيلُهُمُ الْعَمَى. [60] از آن رو شبهه را شبهه می نامند که شباهت به حق دارد. دوستان خدا، روشنی شان در این شبهه ها یقین است و راهنمایان، مسیر هدایت، ولی دشمنان خدا، گمراهی شان آنها را به شبهه ها فرا می خواند و راهنمایان کوری آنهاست. (همان، خطبه ۳۸)

امروزه همه دشمنان اسلام بدین نتیجه رسیده اند که یا باید کارایی اسلام را در مدیریت جامعه انقلابی زیر سؤال برند، یا اینکه در فهم های درست اختلال ایجاد کنند. آنان برای این منظور، شکاکیت را رونق بخشیدند تا ارکان حقیقت را در ذهن ها و اندیشه ها متزلزل سازند. طرح پرسش و پاسخ، شیوه قرآن کریم است؛ آن گونه که حتی در مورد خلقت آدم (ع)، با سؤال فرشتگان و پاسخ خداوند روبه روییم. در سوره کهف نیز چند پرسش به تفصیل پاسخ یافته و برخی سوره ها نیز با سؤال آغاز می شود. «عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ»، «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ» و «أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالْدِّينِ» پرسش ای از این دست است. در روش پیامبر (ص) و ائمه معصومین (علیهم السلام) نیز بهره گیری از طرح پرسش - برای آماده سازی ذهن ها - کاملاً مشهود است، اما طرح «پرسش میمون» کجا و مطرح شدن باطل های حقیقت نما کجا!؟

دردمندان جامعه و دلسوزان اندیشمند، همیشه فهم ها، نیازها و ضرورت ها را در آموزش های اجتماعی مورد عنایت قرار می دهند. بی شك توسعه فضای تضارب فکرها و زایش برداشت های حق طلبانه، امری مبارک است که به حکم ظرافت هایش، آفت های فراوان نیز دارد.

دو. برخورد با جاهلان دین نما

امیرمؤمنان (ع) به هنگام شنیدن شعار خوارج که می گفتند «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ»، فرمود: كَلِمَةٌ حَقٌّ يُرَادُ بِهَا بَاطِلٌ. [61] سخن حقی است که تفسیر و اراده باطلی از آن مقصود است. (همان، خطبه ۴۰)

یکی از ترفند های اثرگذار در مبارزه با حق ناب، طرح شعار جذاب حق و مخفی کردن چهره باطل در پس آن است. دستاویزکنندگان شعار حق به دو گروه تقسیم می شوند: گروهی تفسیر درست این شعار را نمی دانند و دسته ای نیز از روی آگاهی برای دست یازیدن به باطل، در پرتو شعار حق پناه می گیرند.

پس از تأمل بسیار در مورد خوارج و انگیزه های آنان و دقت در فرازهای مختلف نُحْجِ الْبَلَاغَهُ می توان دریافت که کارگردانان خوارج از روی برتری جویی، جنگ افروزی کردند و همراهان و لشکریان نیز در تحلیل وقایع و حقایق دچار اشتباه شدند. در این باره به دو نمونه از کلام امام (ع) در نُحْجِ الْبَلَاغَهُ اشاره می کنیم.

آن حضرت درباره انگیزه سه گروه قاسطان، ناکثان و مارقان (خوارج) در مبارزه با آن بزرگوار، می فرماید: كَانَتْهُمْ لَمْ يَسْمَعُوا اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَقُولُ تِلْكَ الدَّائِرَةُ الْآخِرَةُ نَجَعَلَهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَ لَا فَسَاداً وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ بَلَى وَ اللَّهُ لَقَدْ سَعَوْهَا وَ وَعَوْهَا وَ لَكِنَّهُمْ حَلِيتِ الدُّنْيَا فِي أَعْيُنِهِمْ گویا اینان سخن خدای سبحان را نشنیدند که فرمود: «آن سرای آخرت است؛ به کسانی اختصاص می دهیم که برتری جوی و فسادگر نیستند و سرانجام متعلق به تقواییشان است.» آری، به خدا سوگند! این سخن را شنیده و از بر داشتند، اما دنیا در نظرشان جلوه گری کرد (همان، خطبه ۳)

[62] ایشان در سخنی دیگر فرمود:

لَا تُقَاتِلُوا الْخَوَارِجَ بَعْدِي فَلَيْسَ مَنْ طَلَبَ الْحَقَّ فَأَخْطَاهُ كَمَنْ طَلَبَ الْبَاطِلَ فَأَدْرَكَهُ

[63] بعد از من با خوارج جنگ نکنید؛ زیرا کسی که جوینده حق است و به خطا رفته [/ حق را نیافته] مانند کسی [/ معاویه و

یاران او] نیست که به دنبال باطل بوده و به آن دست یافته است. (همان، خطبه ۶۱)

بی تردید برتری جویی، ایدئولوژی سازی می کند؛ یعنی اگر کسی اسیر غریزه برتری جویی شود درصدد برمی آید تا مکتب فکری خاصی را ایجاد نماید، بلکه از این طریق به طور ضابطه مند و قانونی هوس برتری جویی خویش را اعمال کند و برای دور ماندن از انتقادات، فرمان می دهد که ظواهر برخورد با دیگران را رعایت نمایند. [64] خوشبختانه جامعه انقلابی ما به گونه ای بالنده و ژرف نگر شده که تاکنون از ترفندهای فرقه های خوارج تأثیری نپذیرفته است. بی گمان در این راستا ارتقای بینش، ژرف نگری، جدایی ناپذیری از علما و مذهب و تمسك به ولایت فقیه، ضرورتی دو چندان می یابد.

سه. سازش و انعطاف

لَا يُقِيمُ أَمْرَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ إِلَّا مَنْ لَا يُصَانِعُ وَلَا يُضَارِعُ وَلَا يَتَّبِعُ الْمَطَامِعَ فَرَمَانَ خدای پیراسته را برای نمی دارد، جز آنکه سازشکاری نکند و چونان اهل باطل عمل ننماید و پیگیر طمع ها نباشد. (همان، حکمت ۱۱۰)

[65] یکی از دستمایه های برپا داشتن «فرمان جامع خداوندی» از نظر امام (ع)، سازش نکردن است. در اینجا بجاست که مرز میان «سازش» و «انعطاف مثبت» آشکار شود. ما در زندگی پیشوایان عصمت دیده ایم که آنان به هیچ رو سازش نمی کرده اند، ولی گاه- متناسب با ضرورت- انعطاف پذیر بوده اند. از باب نمونه، امام علی (ع) پس از رحلت نبی اکرم (ص) و ماجرای خلافت، اوضاع را بررسی نمود و بدین نتیجه رسید که زمینه برای اجرای حاکمیت خدایی خویش مناسب نیست، گرچه از همان روزهای نخست تا پایان دوران ۲۵ ساله نیز گام های روشنگرانه ای برداشت. اما در دوران خلافت می بینیم که حضرت در کنار حکمت تحمیلی و پذیرش آتش بس صفین، هرگز بر سر مصالح، مصالحه نکرد و حاضر به زیر پا نهادن اصول بنیادین نشد.

اصولاً شرایط زمانی و مکانی از پیچیدگی خاصی برخوردار است. درباره تفاوت میان سازش و انعطاف چنین نیز می توان گفت: هر کجا همراهی توده ها در اجرای فرمان های اجتماعی خداوند دخیل است، انعطاف (در کنار روشننگری و بیدارسازی) مطرح می گردد، یعنی امام در آغاز عدم همراهی مردم را با نصیحت مورد نقد قرار می دهد و در صورت بی اثر بودن خیرخواهی، در تصمیم گیری منعطف می شود چنان که امام علی (ع) در ماجرای به نیزه کردن قرآن ها توسط معاویه به نصیحت و خیرخواهی یاران اقدام نمود و پس از آن به مالک اشتر که آماده محور شرارت ها بود، فرمان بازگشت را صادر نمود. اما ماجرای عاشورا به گونه دیگری بود. امام حسین (ع) در شب عاشورا یاران خود را ترخیص نمود و فرمود: از سیاهی شب بهره گیرید و خود را برهانید. [66] البته این روش مختص امام حسین (ع) نیست، بلکه تدبیری متناسب با رویدادهای آن زمان است که اگر هر امام دیگری نیز در آن جایگاه بود، چنین می کرد. در دوران ما سازش با استکبار الزاماً سازش بر سر اصول و مبانی است، اما انعطاف در شرایطی که قانون اساسی آن را پیش بینی کرده، سازش محسوب نمی شود.

د) سیاست و اخلاق سیاسی

همان گونه که سیاست و دیانت یگانگی دارند، اخلاق و دیانت نیز درهم تنیده اند. بنابراین از آن رو که اخلاق جزء دیانت است، می ن گفت سیاست و اخلاق نیز اتحاد دارند و از یکدیگر جداناپذیرند. در نهج البلاغه، اندرزهای سیاسی- اخلاقی بسیاری آمده است که به بخشی از آن نظر می افکنیم.

يك. پارسایی، وسیله پاسداری

امیرمؤمنان (ع) در آغاز بیعت مردم با ایشان، سخنانی فرمود که چراغ راه امروز ماست:

ذِمَّتِي بِمَا أَقُولُ رَهِيْنَةً وَ أَنَا بِهِ زَعِيْمٌ إِنَّ مَنْ صَرَحَتْ لَهُ الْعِبْرُ عَمَّا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْمَثَلَاتِ حَزَرَتْهُ التَّقْوَى عَنْ تَقَحُّمِ الشُّبُهَاتِ

[67] تعهد خویش را وامدار سخنانی که می‌گویم، می‌دانم و ضمانت تحقق آن را برعهده می‌گیرم: کسی که اندرزها و عبرت‌ها، کيفرهای پیش‌روی را بر وی آشکار سازد، تقوایش وی را از [افتادن در دام] شبهه‌ها باز می‌دارد. (نُهج‌البلاغه، خطبه ۱۶)

«شبهه» را به دلیل تشابه به حق شبهه می‌گویند. [68] هیچ‌گاه تردستان دنیا طلب، باطل را عریان عرضه نمی‌کنند؛ زیرا پذیرش باطل با فطرت حقیقت طلب آدمیان ناسازگاری دارد. اینان بخشی از حق و بخشی از باطل را درمی‌آمیزند و معجون خاصی می‌سازند تا با حاکم کردن آن، اهل باطل یکدیگر را بیابند و شیطان بر یاران خود استیلا یابد. [69] تقوایشگی سبب می‌گردد که سالک صراط مستقیم در گرداب شبهه‌ها فرو نیفتد. از سویی هرچه عقل‌های بشری، بالنده و آگاهی‌های هر نسل عمیق‌تر گردد، امکان فریفته شدن طالبان حقیقت، کمتر می‌شود. گاه «صورت مسئله‌ها» به گونه‌ای تنظیم می‌شود که دستیابی به راه‌حل در نظر آگاهان آسان و برای عده‌ای ناپخته، دشوار می‌شود، به گونه‌ای که تفهیم غلط بودن آن و بر هم زدن این باور دروغین، کار آسانی به نظر نمی‌رسد. در اینجا است که پاسداران اندیشه - به حکم رسالتی که خداوند بر عهده آنها نهاده - باید وارد عمل شوند و با منطق و نرمش و صلابت اندیشه، جامعه را به سمت بهترین انتخاب‌ها رهبری کنند.

دو. پرهیز از طمع‌ورزی

چنان‌که پیش‌تر گذشت، امام (ع) می‌فرماید:

فرمان خدا را بر پای نمی‌دارند، مگر کسانی که سازش نکنند و تشبه به اهل باطل نداشته باشند و پیگیر طمع‌ها نباشند. [70] طمع‌ها در حقیقت همان پیروی از نفسانیات است که به کرات در قرآن کریم، [71] روایات و به خصوص نُهج‌البلاغه به ستیز با آن اشارت رفته است.

«طمع» در روایات ما عمدتاً به معنای «طمع نفسانی» به کار می‌رود و گاه نیز در معنای «طمع معقول».

اهمیت ندادن به کرامتی که خداوند به بنی آدم عطا کرده است و نرسیدن به لذت کرنش در برابر خدا، موجب می‌شود انسان به کارهایی نظیر طمع ورزیدن و تلاش برای تشبه به اهل باطل دست بزند. اگر انسان کرامت خویش را باور کند، لزومی به تقلید کورکورانه نمی‌بیند و او خویش را دارای جایگاهی متعال می‌بیند. شرط رسیدن به این تعالی، دوری‌گزیدن از رذائلی چون طمع است.

سه. از خود راضی‌ها

امام (ع) فرمودند:

«مَنْ رَضِيَ عَنْ نَفْسِهِ كَثُرَ السَّاحِطُ عَلَيْهِ» [72] هرکسی که از خود خشنود و راضی شد، ناخشنودان او بسیار شوند. (نُهج‌البلاغه، حکمت ۶)

انسان خودش را بسیار دوست دارد و هر کس خودش یا چیزی را بسیار دوست بدارد، عیب‌های آن را نمی‌بیند. در روایات بسیاری از جمله در خطبه معروف پارسایان امام علی (ع) آمده است که تقوایشگان همواره با دیده گمان‌آلود به خود می‌نگرند: «فَهُمْ لَأَنْفُسِهِمْ مُتَّهَمُونَ». این از آن روست که «کلاه‌گذاری» های نفس آدمی، بسیار پنهان و پیچیده است.

انتظار «نقد» از دیگران و صادقانه در اندیشه اصلاح بودن، آینه خوبی برای دیدن عیب‌هاست. هیچ گروه یا حزب یا شخصی نمی‌تواند ادعا نماید که از عیوب مبرا است و حتی کسانی که این روحیه ناپسند را دارند، این نکته را انکار نمی‌کنند.

اما غفلت و فراموشی، گاه سبب می‌گردد که آنان به گونه‌ای با نقدها برخورد کنند که گویی هیچ عیبی در آنها نیست. البته نقد نیز ظرافت‌های بسیار دارد که این نیز مورد غفلت قرار می‌گیرد. یکی از نشانه‌های حیات معنوی در انسان‌ها، تصدیق نقدهای درست دیگران است و اعتراف به اشتباه. این ویژگی، خشم دیگران را مهار و آن را به مهر بدل می‌کند؛ مگر در آنجا که اعتراف به خطا یا اقرار به موفق نبودن يك موضع‌گیری، دستاویز دشمنان گردد.

چهار. باور کردن دیگران

حضرت می‌فرماید: مَنْ اسْتَبَدَّ بِرَأْيِهِ هَلَكَ، وَ مَنْ شَاوَرَ الرِّجَالَ شَارَكَهَا فِي عُقُولِهَا هَرَسَ که استبداد به رأی داشته باشد، تباه می‌شود و کسی که با مردان [بزرگ] مشورت کند، در عقل‌هایشان شریک شده است. (همان، حکمت ۱۶۱) [73].

با ریشه‌یابی واژه «استبداد» ظرافت‌های سخن امام (ع) آشکارتر می‌شود: «بُد» که در تعبیر معروف «لابد» می‌آید، «جدایی و بُعد» را گویند. [74] «استبداد» نیز برگرفته از همین معناست؛ یعنی فرد «خودرأی» اصرار دارد که آنچه باید اتفاق افتد و تفرق و تفکیک در آن راه ندارد، رفتار یا اندیشه من است.

آنچه انسان بدان معتقد است، «رأی» نام دارد؛ [75] حال چه مطابق با واقع باشد و چه نباشد. بنابراین برداشت‌ها را «رأی» می‌گویند، نه آنچه از یقینات مکتب وحی دریافت می‌کنیم.

مشورت با صاحبان اندیشه، موجب مشارکت در عقل‌های آنان می‌شود. نقطه مقابل این خصیصه، «خودرأی» و «استبداد به رأی» است. افراد خودرأی به دو گروه تقسیم می‌شوند: دسته‌ای که به دلیل جمود یا جهل مرکب، رأی خود را درست‌ترین آرا می‌دانند و گروهی که به دلیل هماهنگی خواسته‌ها و منافعشان با رأی خاصی، بر آن پای می‌فروشند.

درمان گروه اول، شکستن دیوار جهل و جمود است که درمورد پاره‌ای از انسان‌ها به سهولت اجرا می‌شود و درمان دسته دوم، ایجاد تحول در اراده آنهاست که کاری است بس دشوار.

امروزه مشاوره در تمام زمینه‌ها نیاز آدمیان است و بیش از پیش رخ نموده؛ آن‌گونه که توجه بسیاری را برانگیخته است. از همین رو، شایسته است که در حرکت‌های سیاسی نیز این روش را بگسترانیم.

پنج. شناخت نیرنگ‌ها

وَاللّٰهُ مَا مُعَاوِيَةَ بِأَدْهَىٰ مِنِّي وَ لَكِنَّهُ يَغْدِرُ وَ يَفْجَرُ وَ لَوْلَا كَرَاهِيَةُ الْغَدْرِ لَكُنْتُ مِنَ أَدْهَىٰ النَّاسِ وَ لَكِنْ كُلُّ غُدْرَةٍ فُجْرَةٌ وَ كُلُّ فُجْرَةٍ كُفْرَةٌ وَ لِكُلِّ غَادِرٍ لَّوَاءٌ يُعْرَفُ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ اللّٰهُ مَا أُسْتَغْفَلُ بِالْمَكِيدَةِ وَ لَا أُسْتَغْمَزُ بِالشَّدِيدَةِ بِهِ خَدَاوُنْدُ سَوْكَند كه معاويه از من سياستمدارتر و زیرک‌تر نیست. او به نیرنگ و فجور دست می‌زند. اگر نیرنگ را ناخوش نداشتیم، از زیرک‌ترین مردم بودم. هر نیرنگی، فجور و گناه محسوب می‌شود و فجور به کفر می‌انجامد. «در روز قیامت، هر حيله‌گری پرچمی ویژه دارد که با آن شناخته می‌شود.» به خدا سوگند! من با حيله‌گری دیگران اغفال، و در رویارویی با سختی‌ها ناتوان نمی‌شوم. (نهج البلاغه، کلام ۲۰۰)

[76] در سیاست علوی- که برخاسته از وحی است- جایی برای سیاست «ماکیاولیسمی» نیست. مقدس بودن هدف متعالی، ایجاب می‌کند که از راه‌ها و ابزارهای مقدس برای رسیدن به آن استفاده شود. در اسلام، هم مقصد مقدس است و هم راه‌های رسیدن به آن.

همین سیاست در تمام برخوردهای سیاسی امامان معصوم (علیهم السلام) به عنوان اصلی ثابت مطرح‌نظر بوده است. فرمان‌های مؤکد نبی اکرم (ص) در آغاز جنگ‌ها مانند عدم تخریب مزارع، آلوده نکردن آب‌ها و نکشتن کودکان و ناتوانان و زنان، شاهد دیگری بر این مدعاست.

جعل حدیث، افترا، ایجاد کینه در دل‌ها و به‌طورکلی بهره‌گیری از هر روش ممکن برای رسیدن به هدف، ازجمله سیاست‌های پایدار معاویه در رویارویی با امام علی (ع) بوده است. در ماجرای تسلط معاویه بر فرات در جنگ صفین و محروم کردن نیروهای امام (ع)، برخی به حضرت پیشنهاد دادند همان‌گونه که آنها ما را از آب محروم کردند، شما نیز چنین کنید. پیشوای عادل در پاسخ فرمود:

کاری که جاهلان کردند، هرگز انجام نمی‌دهم! قرآن را بر آنان عرضه می‌کنم، اگر پذیرفتند، که مطلوب ماست، وگرنه با آنان نبرد خواهم کرد. [77] بی‌تردید گروه‌ها و تشکلات با اتکا به این اصل ثابت و تکیه بر صداقت و یکرنگی، قادر خواهند بود دل‌های بسیاری را به سوی حقیقت فراخوانند.

شش. حمل بر صحت سخنان به‌ظاهر سوء

لَا تَظُنُّ بِكَلِمَةٍ خَرَجْتَ مِنْ أَحَدٍ سُوءًا وَ أَنْتَ تَجِدُ لَهَا فِي الْخَيْرِ مُحْتَمَلًا هَر كَلِمَةٍ هِيَ مِنْ أَهْلِ دَهَانٍ كَسَى خَارِجٌ مِى شُود، تَا آنجَا كِه رَاهِى بَرَاى اَحْتِمَال خَيْر مِى دَهَى، بَر بَدِى حَمَل مَكْن. (نَهْجُ الْبَلَاغَه، حَكْمَت ۳۶۰)

[78] کلمه‌ها و جمله‌های صادرشونده را می‌توان بنابر احتمالات گوناگون، تفسیر و تحلیل کرد. ما در زندگی از همین راه‌های تفهیم و تفهم می‌گذریم. بدین‌روی، باید‌ها و نباید‌های اخلاقی و وجدانی، ما را در بهترین نوع فهم‌ها و ادراک‌ها یاری می‌کنند. بهترین راه برای تعامل با دیگران این است که در گامی بنیادین، روحیه «حقیقت‌گرایی» و «واقع‌یابی» را در خود تقویت نماییم. در روایات توصیه شده است که اگر بیشتر مردم زمانه، ایمان‌دار و اهل پاکی بودند، کارها و گفتارهای مردم را حمل بر صحت کن، اما در جامعه‌ای که بیشتر مردم دغل‌اند، حمل بر صحت جایگاهی ندارد.

هفت. خوبی‌ها و بدی‌های عاریه‌ای

إِذَا أَقْبَلْتَ الدُّنْيَا عَلَى أَحَدِ أَعَارَتِهِ مُحَاسِنَ غَيْرِهِ وَإِذَا أَدْبَرْتَ عَنْهُ سَلَبَتْهُ مُحَاسِنُ نَفْسِهِ. [79] هرگاه دنیا به کسی روی کند، خوبی‌های دیگران را به حساب او می‌گذارد و چون پشت کند، خوبی‌های او را از او می‌گیرد. (همان، حکمت ۹)

امام (ع) نمی‌خواهد این نگرش بغض‌آلود ناصواب را به «ذات دنیا» بازگرداند. این تعبیر و نظایر آن، حاکی از برخورد مردم زمانه و دنیاگرایان است. حضرت در جایی دیگر نگاه نادرست کسی را که می‌پنداشت دنیا ذاتاً موجودی پست و نامبارک است، تصحیح کرد [80] و سپس امکانات تکامل‌آور و عزت‌مند دنیا را ستود.

این هشدار بزرگ امیرمؤمنان (ع) به خیل ایمان‌داران است که مبدا تا زمانی که کسی توانایی دارد، از روی چابک‌دستی یا محبت افراطی، خوبی‌های دیگران را به حساب او بگذارد و از این سو کسی را که این‌گونه نیست، خوبی‌هایش را نادیده انگارد؛ چنان‌که شاعری می‌گوید: «چشم عاشق از دیدن عیب‌ها ناتوان است و چشم غضب‌زده و ناخشنود، تنها بدی‌ها را برملا می‌کند.» [81]

هشت. پرهیز از دشمن‌سازی

مَنْ ضَيَّعَهُ الْأَقْرَبُ أُتِيحَ لَهُ الْأَبْعَدُ. [82]

کسی که نزدیکان تباهش کنند، آن‌ها که دور هستند، پناهش می‌دهند. (نَهْجُ الْبَلَاغَه، حَكْمَت ۱۴) فیض‌الاسلام در ذیل این حکمت، شرحی داده است که با معنای ما منافات دارد. او می‌نویسد: کسی را که نزدیکان رها کنند، خداوند افراد دورتری را می‌گمارد که او را عهده‌دار شوند.

خداوند می‌فرماید:

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجَرُوا. [83] آری، ادعای ایمان به‌تنهایی پذیرفته نیست و آنان که به‌هنگام ضرورت، به هجرت تن نداده‌اند، از سلك ایمان‌داران راستین بیرون‌اند

آنان که ایمان آورده، ولی مهاجرت نکرده‌اند، با شما پیوند ولایتی و دوستی ندارند، تا اینکه هجرت کنند. (انفال (۸): ۷۲)

در فرهنگ قرآنی، مخالفان (آن‌ها که منطبق اهل ایمان را باور ندارند) به دو گروه تقسیم می‌شوند: یکی کسانی که به‌دلیل غلبه خواسته‌های حیوانی به عناد و ستیز و سنگ‌بندی روی می‌آورند و دسته دیگر نیز مخالفانی که غیرمعاندند. در سوره ممتحنه به‌صراحت آمده است:

لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ. [84] امام علی (ع) در فرمان معروف مالک‌اشتر می‌فرماید: وَ لَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبْعًا ضَارِيًا تَغْتَمُّ أَكْلَهُمْ فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ إِمَّا أَخُ لَكَ فِي الدِّينِ وَ إِمَّا نَظِيرُ لَكَ فِي الْخَلْقِ

[85] بر آنان درنده مباش که خوردن آنان را غنیمت شماری؛ زیرا آنان دو گروه‌اند: یا برادر دینی توآند [مسلمانان]، یا در خلق مانند توآند [انسان هستند]. (نَهْجُ الْبَلَاغَه، نَامَه ۵۳)

ابراین از مجموعه آنچه از قرآن و نهج‌البلاغه نقل شد، به این نتیجه می‌رسیم که ما با سه گروه روبه‌رویم: ۱. خودی‌های معتقد به ارزش‌ها؛ ۲. غیرخودی‌های غیرمعاند؛ ۳. غیرخودی‌های ستیزه‌گر. در زمینه برخوردهای مناسب با هر گروه، دستورهای فراوانی در متون دینی، رساله‌های عملیه و کتب اخلاقی آمده است. سه گروه در این جهت با هم مشترک‌اند که از برخورد انسانی ایمان‌داران، برخوردار

می‌شوند. دو گروه اول در این جهت نیز همسان‌اند که با آنها ستیز نخواهد شد. گروه سوم نیز در شرایط خاصی با آنها برخورد و فتنه آنان خنثی می‌شود.

حفظ نیروهای خودی، تغذیه فکری و اخلاقی آنان و نرنجاندنشان، اهمیتی بسزا دارد. درست نیست که انسان به‌خاطر جذب نیروهای جدید، خودی‌های موجود را از دست بدهد. درواقع پس از رسیدگی به خودی‌ها باید به جذب دیگران پرداخت.

در حکمت چهاردهم هشدار داده شده که مراقب باشید نیروهای خودی ضایع نشوند. چه‌بسا به‌دلیل بی‌اعتنایی، این نیروها به‌راحتی به دشمن ملحق شوند. از این سو نیز روشن است که کوتاه آمدن در زمینه ارزش‌ها برای حفظ نیروی خودی، بسیار نكوهیده است، گرچه طلحه‌ها و زبیرها به دشمن ملحق شوند.

نُه. بسیاری راوی‌ها و اندکی راعی‌ها (اهل رعایت)

اعْقِلُوا الْخَبَرَ إِذَا سَمِعْتُمُوهُ عَقْلَ رِعَايَةٍ لَا عَقْلَ رِوَايَةٍ فَإِنَّ رِوَاةَ الْعِلْمِ كَثِيرٌ وَرِعَاةُ قَلِيلٌ. [86] هرگاه خبری را شنیدید، آن‌گونه که سزاوار ژرف‌نگری است، در آن تدبیر کنید، نه روایت کردن سطحی؛ زیرا روایت‌گرانِ علم فراوان‌اند و رعایت‌گران آن اندک. (همان، حکمت ۹۸)

واژگان و جمله‌ها ممکن است معانی گوناگونی داشته باشند که در این میان، شنوندگان همان ظاهر را درمی‌یابند و ملاک قرار می‌دهند. امام (ع) هشدار می‌دهد که گوش شما- بخواهید یا نخواهید- همواره خبر می‌شنود. از این رو باید خبرهای دریافتی را در اتاق انتظار تعقل نگاه دارید.

در این بین، شایعه‌سازی جایگاه ویژه‌ای دارد. در سنجش خبرها همواره باید بین خبر دریافتی و خبرهای دیگر و شناختی که احیاناً از خبرساز داریم، پیوند ایجاد کنیم و پس از تحلیل به قضاوت بنشینیم.

اما اگر مقصود از «خبر»، روایت و حدیث باشد، باید به‌گونه‌ای دیگر آن را تحلیل کنیم. امام (ع) در تحلیل این موضوع می‌فرماید: راویان علم فراوان‌اند و راعیان آن قلیل. بسا حامل دانشی که آن را به کسانی تحویل می‌دهد که از او بیشتر می‌فهمند (مضمون روایت). بی‌شک رعایت‌گران و اهل تدبیر، خواص‌اند و اندک.

واژگان

واژه: معنا

مُنَافَسَةٌ: رغبت و میل

فُضُول: دستاوردهای فزون‌تر زندگی

الْمَعَالِمُ: نشانه‌های راه

الْفِيءُ: اموالی که با صلح از کفار گرفته می‌شود

بَرٌّ: نیکوکار، نیکوکاری

لَا يُضَانِعُ: سازش نمی‌کند

لَا يُضَارِعُ: تشابه پیدا نمی‌کند

لَا تُزَلُّ: زوال‌نپذیر

عَضٌّ: فشار آور

ناجذ: آخرین دندان

إِرْمٌ: بیفکن

أَقْصَى الْقَوْمِ: انتهای قوم

غُضٌّ: فرو بند [چشم‌ت را] و نگاه عمیق مکن

اهواء: هوس‌ها

تُبْتَدَع: به بدعت نهاده می‌شود

مزاج: مخلوط شدن

المرتادین: جویندگان حقیقت

ضِعْث: يك دسته

یمزجان: مخلوط می‌شوند

الضُّبُع: کفتار

اللِّدَم: صدایی که در خانه کفتار می‌زند تا او را خواب کند

يَحْتَلُّهَا: با حيله با او برخورد می‌کند

راصِدُهَا: صیاد و رصدکننده او

ذَمَّتِي: عهد من

أَلْمَثَلَات: عقوبت‌های همانند

حَجَزَتُهُ: او را بازداشت

مَكِيدَهُ: حيله

أَقْبَلْتُ: روی کرد

اعَارَتْهُ: به او عاریه داد

أَدْبَرْتُ: روی گردانید

اتَّيَحَ لَهُ: پناه داده شد

عَقْل رِعاية: تعقل و اندیشه کردن

تفسیر موضوعی نهج البلاغه (رهبر اسلامی، علی)، ص: ۱۴۵

[1] (۱). ما پیوستگان و اصحاب و خزانه‌بانان و درب‌هایم! خانه‌ها را جز از درب‌هایش وارد نشوند. هرکس از غیر درب‌های معمول آن درآید، سارق است. در آنان [اهل‌البیت] آیات کریمه قرآنی نازل شده است. آنان گنج‌های خدای رحمان‌اند. اگر به‌سخن درآیند، راست می‌گویند و اگر خاموش باشند، کسی بر آنان سبقت نمی‌گیرد. (نهج‌البلاغه، خطبه ۱۵۴)

[2] (۲). نهج‌البلاغه، شرح واژه‌های خطبه ۱۵۴، واژه ۱۸۹۹.

[3] (۳). مانند بچه‌شتر که همراه مادر به همه‌جا می‌رود، من نیز همراه رسول‌خدا بودم [و او] هر روز جلوه‌ای از اخلاق خود را در معرض دید من می‌نهاد. (همان، خطبه ۱۹۲)

[4] (۱). و کسانی که در راه ماکوشیده‌اند، به‌یقین راه‌های خود را بر آنان می‌نمایم. (عنکبوت (۲۹): ۶۹)

[5] (۲). بنگرید به: محمدی ری‌شهری، دانشنامه امیرالمؤمنین*، ج ۸، ص ۱۷۲.

[6] (۱). بنگرید به: حرّ عاملی، اثبات الهداة.

[7] (۲). جوادی‌آملی، در ادب فنای مقربان.

[8] (۱). پس سوگند به خدایی که معبودی جز او نیست، من بر جاده حقم و آخا [دشمنان من] بر لغزشگاه باطل‌اند. (نهج‌البلاغه، خطبه ۱۹۷)

[9] (۲). و من دلیل آشکار از پروردگارم [بر حقانیت خود] دارم و بر راهی که پیامبرم پیمود حرکت می‌کنم و قطعاً در مسیر روشن سیر می‌کنم. (همان، خطبه ۹۷)

[10] (۳). به خداوند سوگند! اگر با دشمنانم در حالتی مواجه شوم که آنان همه زمین را پر کرده باشند، نه باکی دارم و نه وحشت می‌کنم. اطمینان دارم که آنان در گمراهی‌اند و من بر هدایت، و این را با بصیرت خود می‌یابم و به پروردگارم یقین دارم. من به ملاقات خدا مشتاق و منتظر و امیدوار به ثواب نیکوی خداوند هستم، ولی علت پافشاری‌ام این است که می‌ترسم زمام مردم را سفیهان و فاجران به‌دست گیرند. آنگاه بیت‌المال را دست‌به‌دست کنند و بندگان خدا را بنده خود کرده و با صالحان ستیز کنند و فاسقان را حزب خود نمایند. (همان، نامه ۶۲)

[11] (۱). اگر مردم بر گردم جمع نمی‌شدند که از این طریق بر من اتمام حجت شود و اگر عهد خدا از داناان نبود که در برابر شکم‌بارگی ظالم و گرسنگی مظلوم بی‌اعتنا نمانند، زمام شتر خلافت را بر گردنش می‌انداختم [آن را رها می‌کردم] و آن را از همان آبخشور نخستش سیراب می‌کردم. (همان، خطبه ۳)

[12] (۲). به آن کسی که رسولش را به‌حق برانگیخت و از میان خلق او را برگزید، من به‌جز به راستی سخنی نمی‌گویم. (همان، خطبه ۱۷۵)

[13] (۱). مضمون آیه ۱۷ رعد.

[14] (۲). از آن زمان که حق بر من نشان داده شد، تاکنون شك نکرده‌ام. (نهج‌البلاغه، حکمت ۱۸۴)

[15] (۳). ما قطعاً دست‌پرورده خدایمان هستیم و مردم بعد از آن، دست‌پرورده و تربیت‌شده ما هستند. (همان، نامه ۲۸)

[16] (۱). به خدا سوگند که پسر ابی طالب بیشتر از انس کودک به سینه مادر، به مرگ انس دارد. (همان، خطبه ۵)

[17] (۲). سبحانی، فروغ ابدیت، ج ۱، ص ۴۱۷؛ ج ۲، ص ۴۸۲، ۶۹۷ و ۷۴۲.

[18] (۳). اگر می‌خواستیم، می‌توانستیم از عسل خالص و مغز گندم و بافته‌های ابریشم برای خود خوراک و لباس فراهم کنیم، اما بسیار از من دور است که هوای نفس بر من غلبه کند و طمع و حرص مرا به‌سوی انتخاب انواع غذاها بکشاند؛ حال آنکه ممکن است در حجاز یا مامه کسی باشد که طمع قرص نانی ندارد و یاد ندارد چه‌موقع سیر شده است. (نُحج‌البلاغه، نامه ۴۵)

[19] (۱). ای مردم! به خدا قسم! من شما را به طاعتی ترغیب نمی‌کنم، مگر اینکه در انجام طاعت بر شما سبقت گرفتم و شما را از معصیتی باز نمی‌دارم، مگر اینکه خودم از آن دوری می‌کنم» (همان، خطبه ۱۷۵)

[20] (۲). به خدا سوگند! معاویه سیاست‌مدارتر و زیرک‌تر از من نیست؛ فقط او فریب می‌دهد و گناه مرتکب می‌شود. اگر فریب دادن را ناخوش نداشتیم، از سیاسی‌ترین‌ها بودم // سیاست من با اخلاق آمیخته است. (همان، خطبه ۲۰۰)

[21] (۳). بنگرید به: امینی، الغدير، ج ۱۰؛ شریف قرشی، زندگی امام‌حسن مجتبی *.

[22] (۱). نُحج‌البلاغه، خطبه ۵۱.

[23] (۲). ابن ابی‌الحدید، شرح نُحج‌البلاغه، ج ۳، ص ۳۳۱.

[24] (۳). من شما را برای خدا می‌خواهم و شما مرا برای خودتان می‌خواهید. (نُحج‌البلاغه، خطبه ۱۳۶)

[25] (۱). من دنیا را با صورتش به خاک مالیده‌ام و به اندازه‌هایی که دارد، آن را اندازه گرفتم و با چشم خودش آن را نظاره کرده‌ام. (همان، خطبه ۱۲۸)

[26] (۲). توبه (۹): ۳۸.

[27] (۳). همان.

[28] (۴). اعراف (۷): ۱۷۶.

[29] (۵). محمدی ری‌شهری، میزان الحکمه، ج ۳، حدیث ۵۸۱۵.

[30] (۱). قوم آخا // موسی و هارون ما را عبادت می‌کنند. (مؤمنون (۲۳): ۴۷)

[31] (۲). و [آیا] اینکه فرزندان اسرائیل را بنده [خود] ساخته‌ای، نعمتی است که منتش را بر من می‌نهی؟ (شعراء (۲۶): ۲۲)

[32] (۱). ما قطعاً بر سر آخا قهر و غلبه داریم. (اعراف (۷): ۱۲۷)

[33] (۲). به‌خاطر تقدم مفعول بر فعل، یعنی تقدم «ایاک» بر «نعبد».

[34] (۳). محمدی ری‌شهری، میزان الحکمه، ج ۶، ص ۱۹، حدیث ۱۱۳۵۲.

[35] (۴). خدایا! تو قطعاً می‌دانی که آنچه از ما بود // مجاهدت‌ها، به‌خاطر رقابت در کسب حکومت و کسب متاع فزون‌تر دنیا نبود، لیکن می‌خواستیم شعارها و مظاهر دین تو را برگردانده و احیا کنیم و در شهرهای تو، اصلاح و ساماندهی را آشکار کرده تا بندگان ستم‌دیده تو در اینی باشند و حکم‌های مانده و تعطیل‌شده تو برپا شود. (نُحج‌البلاغه، خطبه ۱۳۱)

[36] (۱). و قطعاً مردمان، حاکم می‌خواهند؛ نیکوکار یا فاجر، تا در پرتو حکومت [عادل، مؤمن به عمل خویش پردازد و کافر نیز] از بهره‌های خدادادی متمتع شود، و خداوند سرآمدها و اهل‌ها را به غایت خود برساند و [در سایه حکومت]، بیت‌المال گردآوری گردد و با دشمنان مبارزه شود؛ راه‌ها اینی باید و از زورگویان، حق ضعیفان ستانده گردد تا نیکوکار به‌راحتی زندگی کرده، از شر فاجر در امان ماند. (همان، خطبه ۴۰)

[37] (۲). همان، خطبه ۲۰۰.

[38] (۱). فرمان خدا را برپای نمی‌دارند به جز کسانی که سازش نکنند و تشبه به اهل باطل نداشته باشند و پیگیر طمع‌ها نباشند. (همان، حکمت ۱۱۰)

[39] (۱). کوه‌ها تباهی‌پذیرند و تو زوال‌ناپذیر. (همان، خطبه ۱۱)

[40] (۲). آن نشانه‌ها را در حالی انکار کردند که جان‌هاشان بدان حقیقت باور داشت. (نحل (۲۷): ۱۴)

[41] (۳). دندان‌ها را به‌هم بفشار // در سرکوبی نایکاران خشم بورز. (نُحج‌البلاغه، خطبه ۱۱)

[42] (۱). حجمه خویش را به خدا عاریت ده. (همان)

[43] (۲). گام‌هایت را در زمین، چون میخ فرو بر. (همان)

[44] (۳). همان‌گونه که مأمویت یافته‌ای، تو بر راه مستقیم همان و نیز آنان که با تو هستند و به خدا بازگشته‌اند. (هود (۱۱): ۱۱۲)

[45] (۴). چشم خود را به دورترین نقطه جمعیت بینداز. (نُحج‌البلاغه، خطبه ۱۱)

[46] (۵). بنگرید به: نحل (۲۷): ۱۴.

[47] (۱). شیطان در زیر آن پوشش [حیمه] کمین کرده است؛ [تا آنجا پیشروی کنید]. (نُحج‌البلاغه، خطبه ۶۶)

[48] (۲). چشمش را [از آنچه اراده‌ات را سست می‌کند]، فرو بند. (نُحج‌البلاغه، خطبه ۱۱)

[49] (۳). نجمی، سخنان حسین بن علی * از مدینه تا کربلا، ص ۲۱۶.

[50] (۴). و بدان که پیروزی از سوی خدای پیراسته است. (نُحج‌البلاغه، خطبه ۱۱)

[51] (۵). بنگرید به: بقره (۲): ۲۵۱-۲۴۹.

[52] (۱). سیاح، فرهنگ جامع، ج ۳، ص ۱۱۴۰.

[53] (۲). سرآغاز پیدایش «فته‌ها» دو عامل است: هوس‌هایی که پیروی شوند و احکامی که به‌نام دین در حوزه دین وارد شوند // احکام بدعتی. در این شرایط با کتاب خدا // حق خالص مخالفت می‌شود و مردانی بر سر مردان دیگر- برخلاف آیین حق- حاکمیت می‌یابند. اگر «باطل» از حق جدا می‌شد، حقیقت بر طالبان حقیقت پوشیده نمی‌ماند و اگر «حق» هم خالص عرضه می‌شد، زبان اهل عناد از آن کوتاه می‌گشت. اما بخشی از حق را با بخشی از باطل به‌هم درمی‌آمیزند که در این گیرودار، شیطان بر اولیایش تسلط‌یافته و فقط آنان که دیرینه نیکو در پیشگاه خداوند دارند، رهایی می‌یابند. (نُحج‌البلاغه، خطبه ۵۰)

[54] (۱). بقره (۲): ۱۹۱ و ۲۱۷.

[55] (۲). و آن تلاش معاندان انقلاب اسلامی برای آلود کردن آب‌هاست تا بتوانند ناپختگان را در دام خود بیندازند.

[56] (۳). قرآن را برای یادآوری آسان کردم. (قمر (۵۴): ۱۷، ۲۲، ۳۲ و ۴۰)

[57] (۴). قرآن، بیان هر چیزی است. (نحل (۱۶): ۸۹)

[58] (۱). مجلسی، بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۱۰۶، حدیث ۷.

[59] (۲). به خدا سوگند! چون گفتار نیستم که با آهنگ بر در خانه‌اش، خوابش کرده تا او را فریفته و دستگیرش کنند. من همراه با یاری حق‌جویان، پشت‌کردگان به حقیقت را و با فرمان‌برداران مطیع [نیز] عاصیان شک‌انداز را سرکوب می‌کنم (نهیج‌البلاغه، خطبه ۶)

[60] (۱). از آن‌رو شبیه را شبیه می‌نامند که شباهت به حق دارد. دوستان خدا، روشنی‌شان در این شبیه‌ها یقین است و راهنمایان، مسیر هدایت، ولی دشمنان خدا، گمراهی‌شان آنها را به شبیه‌ها فرا می‌خواند و راهنمایان کوری آهناست. (همان، خطبه ۳۸)

[61] (۱). سخن حقی است که تفسیر و اراده باطلی از آن مقصود است. (همان، خطبه ۴۰)

[62] (۲). گویا اینان سخن خدای سبحان را نشنیدند که فرمود: «آن سرای آخرت است؛ به کسانی اختصاص می‌دهیم که برتری‌جوی و فسادگر نیستند و سرانجام متعلق به تقوایی‌شان است.» آری، به خدا سوگند! این سخن را شنیده و از بر داشتند، اما دنیا در نظرشان جلوه‌گری کرد (همان، خطبه ۳)

[63] (۳). بعد از من با خوارج جنگ نکنید؛ زیرا کسی که جوینده حق است و به خطا رفته [حق را نیافته] مانند کسی [معاویه و یاران او] نیست که به دنبال باطل بوده و به آن دست یافته است. (همان، خطبه ۶۱)

[64] (۱). در این باب بنگرید به: همان، خطبه ۳۲.

[65] (۲). فرمان خدای پیراسته را برای غمی‌دارد، جز آنکه سازشکاری نکند و چونان اهل باطل عمل ننماید و پیگیر طمع‌ها نباشد. (همان، حکمت ۱۱۰)

[66] (۱). نجفی، سخنان حسین بن علی* از مدینه تا کربلا، ص ۲۰۹.

[67] (۲). تعهد خویش را وامدار سخنانی که می‌گویم، می‌دانم و ضمانت تحقق آن را برعهده می‌گیرم؛ کسی که اندرزها و عبرت‌ها، کیفی‌های پیش‌روی را بر وی آشکار سازد، تقوایش وی را از [افتادن در دام] شبیه‌ها باز می‌دارد. (نهیج‌البلاغه، خطبه ۱۶)

[68] (۱). همان، خطبه ۳۸.

[69] (۲). بنگرید به: همان، خطبه ۵۰.

[70] (۳). همان، حکمت ۱۱۰.

[71] (۴). «یا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَ لَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ: ای داوود! تو را خلیفه در زمین نهادم. میان مردم به حق حکم کن و هوا را پیگیری مکن که تو را از راه خدا گمراه می‌کند.» (ص(۳۸): ۲۶)

[72] (۱). هرکسی که از خود خشنود و راضی باشد، ناخشنودان او بسیار شوند. (نهیج‌البلاغه، حکمت ۶)

[73] (۱). هرکس که استبداد به‌رأی داشته باشد، تباہ می‌شود و کسی که با مردان [بزرگ] مشورت کند، در عقل‌هایشان شریک شده است. (همان، حکمت ۱۶۱)

[74] (۲). ابن‌فارس، معجم مقاییس اللغة، ج ۱، ص ۱۷۶، واژه «بد»؛ نیز بنگرید به: بندر ریگی، ترجمه منجد الطلاب، واژه «بد».

[75] (۳). همان، ج ۲، واژه «رأی»؛ نیز بنگرید به: بندر ریگی، همان، واژه «رأی».

[76] (۱). به خداوند سوگند که معاویه از من سیاستمدارتر و زیرک‌تر نیست. او به نیرنگ و فجور دست می‌زند. اگر نیرنگ را ناخوش نداشتم، از زیرک‌ترین مردم بودم. هر نیرنگی، فجور و گناه محسوب می‌شود و فجور به کفر می‌انجامد. «در روز قیامت، هر حيله‌گری پرچی ویژه دارد که با آن شناخته می‌شود.» به خدا سوگند! من با حيله‌گری دیگران اغفال، و در رویارویی با سختی‌ها ناتوان نمی‌شوم. (نهیج‌البلاغه، کلام ۲۰۰)

[77] (۱). ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهیج‌البلاغه، ج ۳، ص ۳۳۱.

[78] (۲). هر کلمه‌ای که از دهان کسی خارج می‌شود، تا آنجا که راهی برای احتمال خیر می‌دهی، بر بدی حمل مکن. (نهیج‌البلاغه، حکمت ۳۶۰)

[79] (۳). هرگاه دنیا به کسی روی کند، خوبی‌های دیگران را به حساب او می‌گذارند و چون پشت کند، خوبی‌های او را از او می‌گیرند. (همان، حکمت ۹)

[80] (۱). همان، حکمت ۱۳۱.

[81] (۲). و عین‌الرّضا عن کل عیب کلّیله: و لکن عین السخّط تبدی المساویا.

[82] (۳). کسی که نزدیکان تباہش کنند، آنها که دور هستند، پناهش می‌دهند. (نهیج‌البلاغه، حکمت ۱۴) فیض‌الاسلام در ذیل این حکمت، شرحی داده است که با معنای ما منافات دارد. او می‌نویسد: کسی را که نزدیکان رها کنند، خداوند افراد دورتری را می‌گمارد که او را عهده‌دار شوند.

[83] (۴). آنان که ایمان آورده، ولی مهاجرت نکرده‌اند، با شما پیوند ولایتی و دوستی ندارند، تا اینکه هجرت کنند. (انفال(۸): ۷۲)

[84] (۱). خداوند، نیکی و عدالت‌ورزی را در حق کسانی که در دین با شما بخت‌نهند و شما را از دیارتان بیرون نکرده‌اند، نمی‌کند (ممتحنه(۶۰): ۸)

[85] (۲). بر آنان درنده می‌باش که خوردن آنان را غنیمت شماری؛ زیرا آنان دو گروه‌اند: یا برادر دینی تو‌اند [مسلمان ند]، یا در خلق مانند تو‌اند [انسان هستند]. (نهیج‌البلاغه، نامه ۵۳)

[86] (۱). هرگاه خبری را شنیدید، آن گونه که سزاوار ژرف‌نگری است، در آن تدبیر کنید، نه روایت کردن سطحی؛ زیرا روایت‌گران علم فراوان‌اند و رعایت‌گران آن اندک. (همان، حکمت ۹۸)

فصل هفتم: بایسته‌های معرفتی

الف) منابع شناخت

ب) آفت‌های شناخت

ج) هشدارها در باب شناخت

در این فصل، مهم‌ترین بایدهای معرفتی امام علی (ع) را- که برگرفته از نامه ۳۱ نهج‌البلاغه است- برگزیده‌ایم که برای رشد و بالندگی و زمینه‌سازی برای تحکیم ایمان و رشد اخلاق کارساز است. این نامه به‌عنوان «از پدر به فرزند» آمده اما مقصود این نامه تنها فرزند ایشان نیست.

الف) منابع شناخت

یک. قرآن، یادگار یادآور

مسلمانان در مسیر الهی نیازمند قرآن کریم‌اند. خواندن این کتاب و اندیشیدن در آن، از توصیه‌های خود قرآن است تا آدمی به آرامش رسد و حقیقت آن با جاناش درآمیزد. امام (ع) به فرزند محبوب خود و همه فرزندان اسلامی می‌گوید:

وَ أَنْتَ مُقْبِلُ الْعُمُرِ وَ مُقْتَبِلُ الدَّهْرِ ذُو نِيَّةٍ سَلِيمَةٍ وَ نَفْسٍ صَافِيَةٍ وَ أَنْ أَبْتَدِثَكَ بِتَعْلِيمِ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ تَأْوِيلِهِ وَ شَرَائِعِ الْإِسْلَامِ وَ أَحْكَامِهِ وَ حَلَالِهِ وَ حَرَامِهِ

[1] تو تازگی به عمر رو کرده و جدیداً با روزگار روبه‌رو شده‌ای! نیت پیراسته و نفس آراسته‌ای داری. [باید] از تعلیم کتاب خدا [

قرآن] برای آغاز کنم و تأویل آن و یاد دهی قوانین و احکام و حلال و حرام آن. (نهج‌البلاغه، نامه ۳۱)

در نهاد جوانان و نوجوانان برای یادگیری و رشد، آمادگی خاصی وجود دارد که ناشی از فطرت خدادادی است. مرییان و اولیاء فرزندان جهت رساندن فرزندان به کمال و سعادت می‌توانند نهایت بهره را از این سنین ببرند.

دو. آموزه‌های پیامبر اکرم (ص)

قرآن کریم مانند شمش‌های طلاست و سخنان نبی اکرم (ص) و امامان معصوم (علیهم السلام) نیز به‌منزله دستبند طلا و گوشواره و انگشتر و خلخال و گردن‌آویز. رسالت قرآن، دادن «تراز» اعتقاد و بینش و ایمان و اخلاق و عمل صالح است و آخرت‌گرایی و دوری دادن از خداگریزی. اما برای تعیین حدود و اندازه‌های رفتارهای گوناگون و حکم‌های خداوندی باید به سنت نبی اکرم (ص) و ائمه معصومین (علیهم السلام) مراجعه کرد. بنابراین بدون رجوع به سلوك جامع نبی اکرم (ص) نمی‌توان به حکم‌های الهی عمل کرد.

در نهج‌البلاغه به کرات می‌بینیم که امام علی (ع) رفتارهای گوناگون نبی خاتم (ص) را می‌ستاید. مثلاً می‌خوانیم:

وَ اعْلَمْ يَا بُنَيَّ أَنَّ أَحَدًا لَمْ يُبْنِ عَنِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ كَمَا أَنْبَأَ عَنْهُ الرَّسُولُ (ص) فَارْضَ بِهِ رَأْدًا وَ إِلَى النَّجَاةِ قَائِدًا. [2] بدان پسر عزیزم که

هیچ‌کس چونان رسول خدا از خدا خبر نداده است. پس او را پسند کن که پیشوا باشد و راهبر به نجات و رهایی. (همان)

در طول تاریخ عنایت مسلمانان به رفتارهای خرد و کلان نبی اکرم (ص) و اقتدا به سلوك ایشان، آن‌چنان درخشان است که خود پژوهش دیگری می‌طلبد.

سه. مشعل حکمت

سرای دل نیازمند روشنایی است تا به خاموشی نرود. این نور و روشنائی، همان حکمت است که هم ظلمت جهل را می‌زداید؛ هم بت رذیلت‌ها را می‌شکند و هم مصادیق حق و باطل را نیکو معرفی می‌کند: يَجْعَلُ لَكُمْ فُرْقَانًا. [3]

پیام امام (ع) در حوزه نورانیت دل چنین است:

«و نوره بالحكمة: قلبت را با حکمت، نورانی کن.» [4] حکمت از آن خداست. او حکیم است و کتاب او نیز حکیم. [5] جایگاه

حکمت آن‌سان والا است که خداوند می‌فرماید: «به هر کسی که حکمت داده شود، «خیر فراوان» داده شده‌است.» [6] پس از قرآن

کریم، مشعل‌های حکمت را می‌توان سخنان ناب حضرت رسول (ص) و روایات امامان معصوم (علیهم السلام) و سپس گفتارهای عالمان و عارفان ربانی دانست.

چهار. دانش سودبخش

ترغیب به دانش‌جویی، همه متون وحی و آثار نبی اکرم (ص) و ائمه (علیهم السلام) را لبریز کرده، اما ناگفته نماند که در اینجا «علم نافع» مورد تأکید است. علوم و فنون و دانش‌های تجربی، فلسفی و انسانی همواره مورد ترغیب متون دینی ماست؛ افزون بر این، پیشتازی مسلمانان در رونق بخشیدن به این دانش‌ها نیز مورد اعتراف غیرمسلمانان است و حتی در این زمینه کتاب‌ها نوشته‌اند. [7] اما با این همه، استعداد‌های انسانی، بیکران نیست و عمر نیز پایان می‌پذیرد. بدین سبب، در اسلام پرداختن به دانش‌های غیرنافع به شدت مذموم است. سخن امام (ع) را در این باب دقت نمایید: **وَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا خَيْرَ فِي عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ وَلَا يُنْتَفَعُ بِعِلْمٍ لَا يَحِقُّ تَعَلُّمُهُ وَ آگَاه باش که در دانشی که منافع [معقول و پسندیده] نیست، خیری نیست و علمی که یادگیری آن شایسته نیست، مورد بهره‌برداری نیز قرار نمی‌گیرد.** (نهج البلاغه، نامه ۳۱)

[8].

پنج. تجربه، معلم بزرگ

خدای مهربان، همه انسان‌ها را از استعداد‌های مشترك و گوناگون برخوردار کرده است. از این رو، هرکس در زندگی خود به فراخور استعدادها و کوشش‌هایش تجربی دارد که می‌تواند آن را در اختیار دیگران بگذارد.

افزون بر این، آشنایی با قانون‌های حاکم بر رفتار آدمیان و بازتاب جهان و برخورد متناسب خداوند با کارهای گوناگون بندگان، نیاز به معلم تجربه دارد که گاه هیچ آموزشگر دیگری را نمی‌توان جایگزین آن کرد. شکی نیست که عقول آدمیان و تجربه‌های ارزنده، دو چراغ ایزدافروز در مسیر سالکان طریقت است.

لَتَسْتَقْبِلَ بَعْدَ رَأْيِكَ مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ كَفَاكَ أَهْلُ التَّجَارِبِ بُغْيَتَهُ وَ بَحْرَتَهُ فَتَكُونَ قَدْ كُنِفْتَ مَثُونَةَ الطَّلَبِ وَ عُوفِيتَ مِنْ عِلَاجِ التَّجْرِِبَةِ تَا بِا عزم جزم به استقبال چیزی بیایی که اهل تجربه‌ها، زحمت آزمودن آن را تحمل کرده و تو را از طلب و تلاش بیشتر، بی‌نیاز ساخته‌اند. (همان)

[9]. وادی تجربه، همانند گام‌هایی است که کاشفان برداشته و دیگران محصول کشف را دستمایه کرده‌اند. در وادی معرفت و اخلاق نیز باید از تجربه‌های ارزنده عالمان و پاکان، توشه اندوخت تا مجبور نباشیم انرژی‌های بی‌شمار خود را به فنا بسپاریم.

شش. نگاه واقع‌بینانه به جهان

همواره در زندگی، حادثه‌هایی برای ما رخ می‌دهد که نمی‌توانیم آنها را برتاییم. گاه دستان را می‌بوسند و گاه لبخند‌ها مان را نیز پاسخ نمی‌دهند. گاهی نوبت وصل می‌شود و زمانی داغ فراق بر دل‌هایمان می‌نشیند. چه باید کرد؟ امام علی (ع) در این باره می‌گوید:

وَ بَصَرُهُ فَجَائِعَ الدُّنْيَا وَ حَدَرُهُ صَوْلَةَ الدَّهْرِ وَ فُحْشَ تَقَلُّبِ اللَّيَالِي وَ الْأَيَّامِ. [10]

حادثه‌های دردناک دنیا را به خود بنمایان و خویش‌تن را از هجوم و شیخون روزگار و زشتی تحولات گردش شب‌ها و روزها، دور دار. (همان)

در تعبیر دیگری نیز می‌فرماید:

الدَّهْرُ يَوْمَانِ: يَوْمٌ لَكَ وَ يَوْمٌ عَلَيْكَ. [11] روزگار دو دوره است: روزی به سودت و روزی به زیانت. (همان، حکمت ۳۹۶)

در واقع ایشان هشدار می‌دهد که انتظار نداشته باشید در دنیا رنج و فراق و داغ و واژگونگی حالات را نبینید.

ب) آفت‌های شناخت

یك. درآمیختگی حق و باطل

«دین‌طلبی» چه مقدمه‌هایی می‌طلبد؟ طالب خدا و جوای دین خدا چه باید بکند؟ راه و رسم رسیدن به حقیقت دین چیست؟

خداوند پیراسته و پاک است و منزّه از همه کاستی‌ها. قرآن نازل شده نیز پاک است:

لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ. [12] باطل از پیش‌روی آن و نه از پشت‌سر، به سویی نمی‌آید. (فصلت (۴۱): ۴۲)
دین او نیز پاک است:

أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ. [13] دین خالص متعلق به خداست. (زمر (۳۹): ۳)

از این‌رو، طالب دین پاک نیز باید از «خبط و خلط» به‌دور باشد:

و لَيْسَ طَالِبُ الدِّينِ مَنْ خَبَطَ أَوْ خَلَطَ وَ الْإِمْسَاكُ عَنْ ذَلِكَ أُمْلُ

[14] آن کسی که به آشفتگی فکر و خلط و درآمیختن حق و باطل روی کند، طالب دین نیست و خودداری از چنین طلبی نیکوتر است. (نهج‌البلاغه، نامه ۳۱) خبط و خلط را گوناگون تفسیر کرده‌اند که به نظرم، این ترجمه نیکوتر است.

بنابراین معرفت و یافتن دین، پیش‌درآمدی دارد و آن دوری از التقاط و پرهیز از آمیختن روش صواب و ناصواب است.

دو. خوره عجب

واقع‌گرایی و در دام تخیل نیفتادن، همه‌جا سالک را یاری می‌دهد تا منزل به منزل پیش رود. گاه نفس مسوله، [15] واقعیت را واژگونه می‌نمایاند و ما نیز براساس این تصویر نادرست رفتار می‌کنیم.

غرور و عجب مصداقی بارز در این باره است که موجب می‌گردد:

۱. حرکت سالک متوقف شود و میان خود و دیگران فاصله چشمگیری را تخیل کند؛ یعنی با خود زمزمه کند که خوشا بر احوال من که رقیبان را پشت‌سر نهاده‌ام!

۲. برتری‌طلبی در رفتارهای او پایگاهی می‌یابد که این خود منشأ تباهی‌ها و نابسامانی‌های بسیاری است.

ك الدَّارِ الْآخِرَةِ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يَرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَ لَا فَسَادًا. [16] آن سرای آخرت است؛ ویژه کسانی قرار می‌دهیم که برتری‌طلبی در زمین و فساد را طالب نباشند. (قصص (۲۸): ۸۳)

نکته ظریف آیه این است که برتری‌طلبی سبب فساد و بی‌سامانی می‌گردد. اینکه انسانی بخواهد در زندگی فردی یا جمعی همواره يك سروگردن از دیگران بالاتر باشد، بی‌شک تعادل جامعه را برهم خواهد زد.

اگر انسان توهم کند که از هرجهت یا يك جهت ممتاز است و همواره نیز به این امتیاز بیندیشد، این فرد در شناسایی خود فریب خورده است. عجب و غرور مانع بزرگی برای فتح قله‌های اندیشه است؛ چنان‌که امیرمؤمنان (ع) فرمود: وَ اعْلَمْ أَنَّ الْإِعْجَابَ ضِدُّ الصَّوَابِ وَ آفَةُ الْأَلْبَابِ

[17] بدان که «عجب» در ستیز با درستی و آفت اندیشه‌ری است. (نهج‌البلاغه، نامه ۳۱) بنابراین عجب، حجاب واقع‌گرایی و مانع تعقل درست است.

سه. آفت‌های خاص

هرچه پدیده‌ها ارزشمندتر باشند، آفت‌های بیشتری دارند. در حوزه روایات اخلاقی بحث «آفات» به‌کرات دیده می‌شود؛ چراکه آدمی به‌ویژه در جوانی، سخت متأثر از گزینه‌های گوناگون است. به‌جز آفت‌های پیش‌گفته، با آفات دیگری نیز روبه‌رویم که در کلامی از مولا (ع) این‌گونه باز آمده:

أَوْ يَسْبِقُنِي إِلَيْكَ بَعْضُ غَلَبَاتِ الْهَوَى وَ فَتَنِ الدُّنْيَا ... فَبَادَرْتُكَ بِالْأَدَبِ قَبْلَ أَنْ يَقْسُو قَلْبُكَ وَ يَشْتَغَلَ لُبُّكَ. [18] چون به‌سن بالایی رسیده‌ام، می‌ترسم [برخی از هواها بر من پیشی گیرند و به سراغ [سرزمین دل] تو بیایند و نیز بعضی از فتنه‌های دنیا [و بازی‌های روزگار] ... پس شتاب به آراستن تو کردم، پیش از آنکه قلبت را قساوت بگیرد و اندیشه تو اشتغال [دیگری] بیابد. (نهج‌البلاغه، نامه ۳۱)

بدین‌سان، ایشان به چهار آفت اشاره می‌کند: غلبه هوا، فتنه‌های روزگار، قساوت و اشتغال‌اندیشه.

امدادهای ویژه خداوند در عرصه‌های مختلف، خود را می‌یابند که یکی از آنها «حوزه معرفت» است. بی‌تردید همه تلاش‌های بشری زمینه‌ساز جلب لطف و حمایت ویژه خداوندی است. البته ناگفته پیداست که «غرور بی‌جا» و «احساس موفقیت بدون در نظر گرفتن امدادها» نیز مانع تداوم فیض الهی است. امام (ع) می‌فرماید: **وَ اَبْدَأْ قَبْلَ نَظَرِكَ فِي ذَلِكَ بِالِاسْتِعَانَةِ بِإِلَهِكَ وَ الرَّغْبَةِ إِلَيْهِ فِي تَوْفِيقِكَ** [19]. **قبل از دقت در آن [/ گام نهادن در طریق آگاهی] از خدایت کمک بخواه و در جلب توفیق در این راه، رغبت و میل نشان بده. (همان، نامه ۳۱)**

در این آیه دقت کنید: **وَ اُفَوِّضْ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ**. [20]

یکی از مهم‌ترین مصداق‌های «أمر» (/ کار)، رسیدن به معرفت راستین است و رهایی از دام جهل مرکب (ندانستن (قدس سره) عدم آگاهی از ندانستن). اصولاً فیض‌های ویژه خداوند، به خواستن و اراده جدی آدمی (برای فیض‌گیری) بستگی دارد. این تقاضای معرفت در چند قالب صورت می‌گیرد که یکی از آنها، تقاضای جدی در دعا‌های صبحگاهی و شامگاهی است؛ **دو. سنجیده سخن گفتن و کم‌گویی**

همواره سخنان ما در شکل‌گیری بینش‌های دیگران اثرگذار است. وقتی سخنی گفته می‌شود و سپس به شکلی تأیید می‌گردد، به تدریج تا بدانجا پیش می‌رود که به‌صورت يك اصل درمی‌آید. از سویی، هنگامی که فردی پرسشی می‌کند، باید به‌دقت بدو پاسخ داد، مگر آنجا که نسبت به مسئله ناآگاهیم که در این صورت باید از پاسخ اعراض کرد. این موضوع آن‌هنگام اهمیتی دوچندان می‌یابد که فرد پاسخ‌دهنده، اهل دانش باشد؛ چراکه بی‌شک پاسخ‌او را ملاك يك موضوع خاص قرار می‌دهند.

پیام امام علی (ع) در این باره چنین است: **وَ دَعْ الْقَوْلَ فِيمَا لَا تَعْرِفُ وَ الْخِطَابَ فِيمَا لَمْ تُكَلِّفْ سَخْنَ كَفْتَن رَا در زمینه‌ای که بدان آگاه و آراف نیستی رها کن و در بابی که تکلیف نداری، با کسی سخن مگو. (نهیج‌البلاغه، نامه ۳۱)**

[22] **و جاهت آدمی، بسته به دانایی، گزیده‌گویی و کم‌گویی اوست. امام (ع) در یکی از حکمت‌ها، پایان زیاده‌گویی را بد فرجام می‌داند:**

مَنْ كَثَرَ كَلَامَهُ كَثُرَ خَطَاؤُهُ. [23] ن‌کس که زیاد سخن می‌گوید، زیاد اشتباه می‌کند. (همان، حکمت ۳۴۹)

سه. فهم ژرف

حسرت فهم درست و رسیدن به ژرفای معارف و راه ای وصول به آنها، همراه در دل آدمیان حق‌خواه شعله‌ور است. خصلت تأمل را- اگر واجد نیستیم- بیاییم که قرآن کریم به بی‌تأملان نخب زده است. [24] امام (ع) نیز می‌فرماید:

وَ تَفَقَّهُ فِي الدِّينِ. [25]
فَلْيَكُنْ طَلَبُكَ ذَلِكَ بَتَفَهُمْ وَ تَعَلُّمٍ لَا بَتَوَرُّطِ الشُّبُهَاتِ وَ عُلُقِ الْخُصُومَاتِ
[26].

یافتن حقیقت، همان روح بلند موفقیت‌طلبی است که دامنه‌ها را به امید قله‌های بلند، طی می‌کند. طالب حقیقت باید روح پاک حق‌طلبی را در خود زنده نگاه دارد تا مشمول امدادهای ویژه خداوند گردد. نکته ضروری دیگر، آزادی روح از قالب‌های پیش‌ساخته شبهه‌سازان و رهایی از وابستگی‌های نفسانی است؛ دو آفتی که برای سالک حقیقت، جدی‌تر از آفات دیگر است.

چهار. گردنه‌های احتیاط

خطرهایی که ما را در آزمودن‌ها احاطه می‌کنند، دو دسته‌اند: برخی آن‌سان خطرناکند که به هیچ‌روی نباید بی‌محاسبه در آنها وارد شد، اما برخی دیگر چنین نیستند و گاه حتی ارزش خطرکردن دارند.

مسئله راه رسیدن به مقصود و طی مراحل کمال از ظرائف و دقایقی برخوردار است که نباید بدون تأمل و مشورت کردن بدان وارد شد، به‌ویژه اگر بیم گمراهی در انتخاب آن مسیر برود.

طی این مرحله بی‌همراهی خضر مکن ظلمات است بترس از خطر گمراهی

امام علی (ع) می‌فرماید:

وَ أَمْسِكْ عَنْ طَرِيقٍ إِذَا خِفْتَ ضَلَالَتَهُ فَإِنَّ الْكَفَّ عِنْدَ حَيْرَةِ الضَّلَالِ خَيْرٌ مِنْ رُكُوبِ الْأَهْوَالِ [27].

از راهی که ترسان گمراهی آن هستی، مرو؛ زیرا بازایستادن به‌هنگام حیرت گمراهی، بهتر از هول سواری [و خطر کردن] است. (همان)

عالمان پارسا و دین آشنا به‌هنگام توقف و نرفتن در راهی که از گمراهی آن می‌هراسیم، ما را تجهیز می‌کنند و خطر انتخاب خاص و گردنه‌های مسیر معرفت را به ما می‌نمایانند. قبل از هر حرکتی، شناخت لازم است و اگر معرفت ما کافی نبود، حرکت را نیز می‌بایست متوقف سازیم. چنان‌که قرآن می‌فرماید: وَ لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ. [28]

پنج. ورطه اختلاف

گاه سرچشمه اختلاف، اندیشه است و برداشت‌ها و سلايق، اما گاه اختلاف از سر هوای نفس است. نوع اول، خطرش بسیار کمتر و شاید طبیعی باشد و حتی عده‌ای روایت معروف

«اختلاف امتی رحمة» [29]

را چنین تفسیر کرده و افزوده‌اند که برداشت‌های مختلف اگر از روی هوای نفس نباشد، تقابل اندیشه‌ها موجب زایش اندیشه‌های جدید می‌گردد.

تفرقه غیر از اختلاف است؛ تفرقه بدین معناست که گروهی خود را از گروه دیگر جدا کند و گاه نیز به تقابل خصمانه روی آورد. در این باب امام علی (ع) می‌فرماید:

مَا فَرَّقَ بَيْنَكُمْ إِلَّا حُبُّ السَّرَائِرِ وَ سُوءُ الضَّمَائِرِ. [30]

اما در عرف ما بعضاً واژه اختلاف را معادل افتراق و تفرقه به کار می‌گیرند؛ به‌ویژه در لسان سیاسی. توصیه امام علی (ع) به امام حسن (ع) چنین است:

ثُمَّ أَشْفَقْتُ أَنْ يَلْتَبَسَ عَلَيْكَ مَا اخْتَلَفَ النَّاسُ فِيهِ مِنْ أَهْوَائِهِمْ وَ آرَائِهِمْ مِثْلَ الَّذِي التَّبَسَّ عَلَيْهِمْ

[31] امام (ع) در جایی دیگر می‌فرماید: «شبهه را از آن جهت شبهه نامیده‌اند که مشابه حق است.» [32] شبهه نیز اختلاف و

تفرقه ایجاد می‌کند. شبهه شبه حق است؛ از این رو کسانی که در آغاز راه هستند به مراقبت بیشتری نیاز دارند.

تردستان شبهه‌آفرین، آن‌سان شبهات را با پوششی از حقیقت پنهان می‌کنند که به راحتی به بدلی بودن این فلز طلا نما پی نبریم. از این رو، کارشناسان دینی و فهم ژرف حقیقت می‌تواند مانع به خطر افتادن شود.

شش. مجهولات شمارش‌ناپذیر

آنچه از جهان بیرون از وجود خود (آفاق) یافته و آنچه از دنیای پیچیده درون خود (انفس) ادراک کرده و آنچه از دین جامع دریافتیافته و آنچه در سیر الهی، در حد ظرف محدود خود، شهود نموده‌ایم، بیانگر ارتباط ارگانیک (اندام‌وار) حاکم بر جهان و هماهنگی نیازهای درون با بیرون و همسویی بعثت و فطرت است. اما دامنه مجهولات، گسترده است؛ آن گونه که به تعبیر اندیشمندان آنچه فهمیده‌ایم، در برابر آنچه درک نکرده‌ایم، بسیار محدود است.

امام (ع) در هشدار معرفتی می‌فرماید:

فَإِنْ أَشْكَلَ عَلَيْكَ شَيْءٌ مِنْ ذَلِكَ فَاحْصِلْهُ عَلَى جَهَالَتِكَ فَإِنَّكَ أَوَّلُ مَا خُلِقْتَ بِهِ جَاهِلًا ثُمَّ عَلَّمْتَ وَ مَا أَكْثَرَ مَا يُجْهَلُ مِنَ الْأَمْرِ. [33] اگر [فهم] چیزی از آن [حقایق که گفتیم]، برایت دشوار شد، حمل بر جهالت خود کن؛ زیرا تو در آغاز، جاهل به دنیا آمدی و آنگاه آموخته شدی و چه بسیار است آنچه از امور [عالم] که نمی دانی! (همان، نامه ۳۱)

هفت. اول دانایی و سپس گفتار

هیچ عضوی مانند زبان در سعادت و شقاوت آدمی نقش ندارد از این رو باید در کنترل آن بیشتر بکوشیم. آنچه در «گفتن‌ها» نقش اساسی دارد، دانایی است. گاه نیز گفتن «نمی دانم» تا حد زیادی موجب جلوگیری از بروز خطاها می شود. امام علی (ع) بارها بر این ضرورت تأکید داشته است.

مثلاً می خوانیم:

«وَلَا تَقُلْ مَا لَا تَعْلَمُ وَإِنْ قَلَّ مَا تَعْلَمُ». [34] آنچه نمی دانی مگو، هرچند آنچه می دانی، کم باشد. (همان)

هشت. خیرجویی مدام

طلبی در ضمیر ما توسط خداوند نهاده شده است. اما گاهی در تعیین مصداق خیر دچار مشکل می شویم که خداوند ما را یاری می رساند.

خیرجویی از خداوند، در قالب رجوع به قرآن کریم، نمازگزاردن (وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ) و دعا (... استجب لکم) تحقق می یابد. مراجعه به رسول خاتم (ص) و ائمه معصومین (علیهم السلام) و عالمان مهذب ربانی، شکل دیگری از استمدادِ باواسطه از خداست که خداوند بدان فرمان داده است. در آیه ای می خوانیم: «عَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ». [35] بسا چیزی را خوش ندارید، درحالی که آن برای شما نیکوست. (بقره (۲): ۲۱۶)

از آنجاکه ما انسان ها گاهی توهم می کنیم که هرچه را دوست داریم، خیر ما نیز در آن است- و قرآن نیز در این باب هشدار داده است- پس باید روح طلب خیر و دعا برای تشخیص خیر را حفظ کنیم. چنان که امام علی (ع) می فرماید:

«وَأَكْثَرَ الْإِسْتِخَارَةِ». [36] بسیار طلب خیر کن. (نهج البلاغه، نامه ۳۱)

استخاره هم روحیه طلب خیر و هم طالب مصداق خیر بودن را شامل می شود و از سوئی، هم خیر معرفتی و اعتقادی و هم خیر اخلاقی و رفتاری را دربرمی گیرد.

نُه. سخن از رفتگان

تاریخ، عبرتگاه و آموزشگاه بزرگی است و به همین رو قرآن کریم هشدار می دهد که از این منبع شناخت غافل نمانید و از آن درس گیرید. [37] هویت تاریخ انسان، همان هویت رفتار آدمیان است. به همین دلیل، امام علی (ع) می فرماید:

وَاعْرِضْ عَلَيْهِ أَخْبَارَ الْمَاضِينَ وَذَكْرُهُ بِمَا أَصَابَ مَنْ كَانَ قَبْلَكَ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ سِرِّ فِي دِيَارِهِمْ وَ آثَارِهِمْ فَانْظُرْ فِيمَا فَعَلُوا وَ عَمَّا انْتَقَلُوا وَ آيْنَ حَلُّوْا وَ نَزَلُوا فَإِنَّكَ بَجْدِهِمْ قَدْ انْتَقَلُوا عَنِ الْأَحْبَةِ وَ حَلُّوْا دِيَارَ الْغُرْبَةِ وَ كَأَنَّكَ عَنْ قَلِيلٍ قَدْ صِرْتَ كَأَحَدِهِمْ [38].

بی تردید در لابه لای ورق های تاریخ، سنت هایی است که به شکلی نمادگونه خودنمایی می کند. از همین روی، تا فصل نشاط جوانی پایان نیافته، باید حادثه های تلخ و شیرین را شناخت و از آنها عبرت گرفت.

و خبرهای رفتگان را بر جان خود عرضه کن و آنچه انسان های پیش از تو بدان گرفتار آمدند، به یاد خودت آور. در سرزمین ها و آثارشان سیر کن و در آنچه کردند و از جایی که جابه جا شدند، تأمل نما و در آنجا که فرود آمدند و پیاده شدند، فکر کن. [پس از این] می یابی که آنها از دوستانشان بریدند و دیار غربت گزیدند و گویا به ودی تو نیز مانند یکی از آنها خواهی شد. (همان)

وَارْكَان

مُقْبِلُ الْعُمْرِ: تازه وارد عمر شده

مُقْتَبَلُ الدَّهْرِ: اول روزگار، تازه جوانی او گل کرده است
رائداً: پیشتاز قافله که راه را می‌داند

قائد: پیشوا

بَغِيْتَه: جستن و طلب او

مُؤَوَّنَه الطَّلَب: هزینه‌های پیگیری

عُوفِيَتْ: راحت شده‌ای

بَصْرَه: به او بنمایان

صَوْلَة: حمله

فُحْش: زشتی

خَبَط: حرکت بدون هدایت

أَمْثَل: نیکوتر

تَفَقَّه: به گونه‌ای عمیق آگاه شو

تَوَرَّط الشبهات: در ورطه و گرداب شبهه‌ها فرو رفتن

الكَف: باز ایستادن، بازداشتن

رُكُوبِ الْأَهْوَال: بر مرکب خطر سوار شدن، خطر کردن

إِلْتَبَسَ عَلَيْهِم: امر بر آنها مشتبه شد

فصل هشتم: بایسته‌های اخلاقی

الف) چیستی و ضرورت اخلاق

ب) اخلاق فردی

ج) تعاملات اخلاقی

د) افراط و تفریط‌های خود ناساختگان

تفسیر موضوعی نهج البلاغه (رهبر اسلامی، علی)، ص: ۱۶۷

بن فصل به بررسی مسائل اخلاقی در نهج البلاغه می‌پردازد که می‌تواند دستمایه آدمی در تعامل با خدا، خویش و خانواده و خلق خدا باشد. در نظر گرفتن نیازهای اخلاقی و پرسش‌های دانشجو- که طی سال‌ها با آنها مواجه بوده‌ایم- بند ارتباط عنوان‌های این فصل است.

الف) چیستی و ضرورت اخلاق

يك اقدام نیکو ناشی از حالت درونی است که می‌توان آن را يك احساس گذران دانست و يا يك خُلُق پایدار. حالت نخست را حالّ می‌نامند و حالت دوم را اخلاق.

معرفت به حق تعالی، ایمان عاشقانه به او و تخلّق به اخلاق او، سرمنشأ رفتارهای اخلاقی ثابتی است که هم خود فرد و هم دیگران از اِت آن بهره‌مند می‌شوند:

أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ * تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا. [39] ریشه‌اش ثابت و شاخه‌های آن در آسمان است. در هر زمان به

اذن خدا میوه می‌دهند. (ابراهیم (۱۴): ۲۴ و ۲۵)

خُلُق و خَلَق از يك ریشه‌اند؛ گویی می‌خواهند بگویند که خُلُقیات باید شبیه خَلَقیات شود. مثلاً «دست شما» از خَلَقیات است و روحیه اخلاقی نیز باید اثرش در نهاد و رفتارها این چنین محسوس باشد.

ضرورت اخلاق، تنها به دلیل بهره‌مند شدن جامعه از فرد متخلق نیست که این یکی از آثار بروی اخلاق نیکوست. اساساً به جز معرفت، آرامش یافتن قلب و تصدیق خداوند (ایمان)، می‌توان تخلق به اخلاق خدایی را از اهداف آفرینش آدمی دانست. آری، چشمه‌ای که فوران دارد، منشأ آثار فراوان نیز می‌شود. به بیانی دیگر، انسان اخلاقی که به کمال نزدیک شده، جامعه‌ای را از عطر خلق نیکوی خود همراه بهره‌مند می‌سازد. خداوند هنگام توصیف حالات رسول اکرم (ص) بر ایمان و خُلُق او تأکید می‌ورزد:

أَمَّنَ الرَّسُولُ بَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ. [40]

وَأِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ. [41]

رسول اکرم (ص) فرمود: «کامل‌ترین مؤمنین از حیث ایمان، نیکوترین آنها در اخلاق است». [42] بر پایه این تعبیر، اخلاق بروز و ظهور ایمان است؛ بدین بیان که فرد هرچه بیشتر به اخلاق خدایی آراسته باشد، ایمان او نیز فزون‌تر است. آن حضرت (ص) در جایی دیگر می‌فرماید:

بنده خدا به واسطه حسن خلقتش به عظیم‌ترین مدارج آخرت و منازل متعالی دست می‌یابد؛ درحالی که ممکن است از نظر رفتار عبادی، قوی و پرعبادت نباشد. [43] تنها مبعوث شدم تا مکارم اخلاق را تنمिम ننام. [44]

با این مقدمه، نمونه‌هایی از حکمت‌های اخلاقی امام علی (ع) را برگزیده‌ایم که به شرح کوتاه آنها خواهیم پرداخت.

ب) اخلاق فردی

يك. آز، حفاظت از راز و حاکمیت بر زبان

آدمی طمع‌ها و آرزوهایی مثبت و منفی دارد که نوع منفی آن، او را در بیابان توهّمات و گاه واقعیات تخریب‌گر، منزل به منزل می‌کشاند که گاه کامیاب و گاه نیز ناکام می‌شود. در صورت دستیابی به مقصود، آرزوها و طمع‌های جدید به سراغش می‌آید و چونان کسی که عطشناك باشد و مدام آب شور بنوشد، بر عطش او افزوده شده و اگر ناکام بماند، مأیوس و سرخورده می‌گردد. امام علی (ع) می‌فرماید:

أَزْرَى بِنَفْسِهِ مَنْ اسْتَشْعَرَ الطَّمَعَ هَرَكَسَ آزْمَنْدِي رَا شَعَارْ خُود سَاZد، خُود رَا خُوار كُردِه اسْت. (نَهْجُ الْبَلَاغَةِ، حَكْمَت ۲)

[45] کسی که بخواهد با طمع‌ورزی و به هر قیمت به خواسته‌های خود برسد، همه قیدها را می‌گسلد و هر شرطی را می‌پذیرد، گرچه به قیمت ذلت و خواری باشد.

در بخش دیگری از حکمت دوم می‌خوانیم:

وَ رَضِيَ بِالذُّلِّ مَنْ كَشَفَ عَنْ ضُرِّهِ. [46] و هَرَكَسَ آسِيْب و ضُرِّي رَا كِه بَه اُورسِيْدِه، بَرْمَلَا كَنْد، بَه ذَلْت خُود رَاضِي شُدِه اسْت. (هَمَان)

فردی که همواره برای مردم از تنگناها، مصیبت‌ها، کاستی‌ها و زیان‌های خود دم زند، خود را ترحم‌پذیر می‌کند. البته گاه برخی از این ترحم‌ها نیز خوار شدن او را در پی دارد، مگر شکایت به مؤمن که به نوعی شکایت در پیشگاه خداست. البته زیاد شدن این شکایت مطلوب نیست، بلکه در جامعه اسلامی بهتر است که تعاون‌ها براساس توحید و نوع‌دوستی و محبت و خیرخواهی باشد. البته برای هدف‌های حکیمانه و درس گرفتن دیگران می‌توان نمونه‌هایی از زیان‌های شخصی را برای افراد باقابلیت، بازگو کرد، ولی در ممیر و نهان خود نباید نیت شکایت از مقدّرات حکیمانه خداوند داشته باشیم.

در قسمت سوم حکمت دوم نیز آمده است: وَ هَانَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ مِنْ أَمْرِ عَلَيْهَا لِسَانُهُ و هَرَكَسَ زَبَانْش رَا بَر خُود حَاكَم كَنْد، خُود رَا تَحْقِيْر كُردِه اسْت. (هَمَان). [47] زبان در آیات و روایات، ماجراهای شگفتی دارد که گاه منشأ برکات یا آسیب‌های بزرگ است. آدمی عقاید، اندیشه‌ها و رازهایی دارد که باید در چارچوب خاص منطقی و عقلانی بر زبان جاری شود. به بیانی دیگر، می‌توان ضرورت آنها سنجیده شود و سپس عاقلانه تصمیم گرفت که آیا می‌توان همه و یا بخشی از آنها را مطرح کرد، یا اینکه «گفتن» ارجح است.

در زمینه عقیده، این ملاحظه ضروری است که آیا ضرورتی دارد که در این جمع، عقاید خود را بیان کنم؟

دو. ننگ بخل و بزدلی

محبت افراطی فرد نسبت به خودش (حب ذات) سد بزرگی برای تکامل معنوی اوست و بلکه منشأ هر خطاست. به بیانی روشن‌تر، حب ذات مفرط، آدمی را به حب دنیا فرامی‌خواند. [48] هرگاه حب ذات، شدت یابد بخل نیز فزونی می‌گیرد؛ چراکه فرد می‌خواهد همه چیز در انحصار خودش باشد. امیرمؤمنان (ع) در حکمت سوم نهج‌البلاغه می‌فرماید:

«الْبُخْلُ عَارٌ» بخل ننگ است. (نهج‌البلاغه، حکمت ۳)

[49] فرد بخیل از نظر اعتقادی ضعیف است؛ چنان‌که در نامه ۷ از نهج‌البلاغه بدان اشارت رفته:

و لَا تُدْخِلَنَّ فِي مَشُورَتِكَ بَخِيلًا
يَعْدِلُ بِكَ عَنِ الْفَضْلِ وَيَعِدُّكَ الْفَقْرَ وَ لَا جَبَانًا يُضْعِفُكَ عَنِ الْأُمُورِ وَ لَا حَرِيصًا يُزِينُ لَكَ الشَّرَّ بِالْجَوْرِ فَإِنَّ الْبُخْلَ وَ الْجَبْنَ وَ الْحَرَصَ غَرَائِزُ شَقِيَّةٌ يَجْمَعُهَا سُوءُ الظَّنِّ بِاللَّهِ. [50] بخیل را در مشورت خود راه مده؛ چراکه مانع احسان تو شده و از فقر تو را می‌ترساند، و با بزدل نیز مشورت مکن؛ زیرا [روحیه] تو را ضعیف می‌کند، و حریص را طرف مشورت خود مساز که ولع ستمگری را در دید تو زیور می‌دهد. بخل و بزدلی و حرص، تمایلات گوناگونی است که بدگمانی به خدا همه آنها را زیر پوشش می‌گیرد. (همان، نامه ۵۳)

دلیل اینکه «بدگمانی به خدا» این سه رذیلت را پوشش می‌دهد، این است که بخیل منطقتش این است که اگر احسان کنم، خدا عوض آن را به من نمی‌دهد و بزدل نیز از نصرت خداوند مأیوس است و حریص نیز نسبت به اینکه فرمان خدا «کن فیکون» است و همه خزاین آسمان‌ها نزد اوست و می‌توان نعمت‌های خدا را جلب کرد، بدگمان است.

در ادامه حکمت سوم نیز آمده است:

«وَالْجَبْنُ مَنْقَصَةٌ». [51]

در فرهنگ اسلامی، واژه‌های «خوف»، «هیهة»، «خشیه» و «جبن» تفاوت‌ها و اشتراکاتی نسبت به یکدیگر دارند. اشتراك آنها در ترس است و افتراقشان نیز در اینکه خشیت نوعاً برای ترس عاقلانه و عالمانه، خوف در ترس مثبت و منفی [52] و جبن نیز در ترس ناشی از ضعف و نقص و بزدلی به کار می‌رود. هیئت نیز همان ترس وهم و خیالی است که در کلام مولا (ع) این‌گونه باز آمده:

«إِذَا هَبْتَ أَمْرًا فَقَعْ فِيهِ». [53] هرگاه ترس وهمی و خیالی از کاری داشتی، خود را در آن بیفکن. (همان، حکمت ۱۷۵)

مثلاً کسی عمق يك آب را می‌داند، ولی ترس موهوم بر او حاکم می‌شود، در اینجا بعد از سنجش عقلی نباید هراس به‌خود راه داد. بنابراین از آن جهت «بزدل و جبان» نقص دارد که از توان بخشی و امداد و تأیید خدا خود را بریده است و به عنایت او گمان بد دارد.

سه. عجز، صبر، زهد، پاکدامنی و رضایتمندی

آدمی را پنج عامل در برگرفته: محدودیت، نیاز، وابستگی، تغییر و نسبیّت. خداوند بر همه هستی محیط است و عالم تجلی خلق و اراده و مدیریت اوست. با این توصیف، هیچ‌یک از عوامل پیش‌گفته در او راه ندارد. از سویی توانایی‌های انسان نیز اعجاب‌آور است؛ چه در قدرت شناخت و خودسازی و چه در تسلط نسبی بر بخش‌هایی از هستی و داشتن قدرت اختراع و تولید و نوآوری. از این‌رو، آدمی نباید با وجود توانایی‌های خدادادی‌اش احساس عجز کند که آفت رشد و ترقی اوست. امام علی (ع) می‌فرماید:

الْعَجْزُ أَفَّةٌ وَ الصَّبْرُ شَجَاعَةٌ وَ الزُّهْدُ ثَرَوَةٌ وَ الْوَرَعُ جَنَّةٌ وَ نِعَمَ الْقَرِينِ الرِّضَى

[54] در خصوص صبر نیز به تعبیر امام علی (ع) آدمی در تیررس مصیبت‌ها و هدف بیماری‌هاست. [55] بر پایه روایات، انسان

برای پویندن راه تکامل به سه نوع صبر نیازمند است: «صبر بر مصیبت»، «صبر بر طاعت» و «صبر در برابر مصیبت». [56]

امام علی (ع) نیز می‌فرماید: «سومی [/ صبر] درجه اعلایی دارد.» [57] فرد صابر به راننده‌ای می‌ماند که در جاده در حال حرکت است و باید فرمان خودرو از دستش خارج نشود (صبر بر جاده) و از سویی مراقب دو سمت انحرافی جاده باشد (صبر در برابر انحراف) و با وجود خستگی و فشار روحی، صبوری ورزد. استقامت، نوع دوم صبر است. از این رو قرآن می‌فرماید:

وَ اَلَوْ اسْتَقَامُوا عَلَي الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا. [58]

در این آیه، «بر راه ماندن»، همان استقامت معرفی شده است. در حدیثی آمده است که رسول اکرم (ص) به جبریل فرمود:

تفسیر صبر چیست؟ گفت: آن گونه که در آسایش و خوشی می‌گذرانی، در شدايد و آسیب‌ها نیز صبور باشی و آن گونه حالتی که در عافیت و سرخوشی داری، در تنگدستی و بیچارگی نیز داشته باشی و باید [بنده صبور]، از حال خود در زمینه بلاها، در پیش خلق شکایت نداشته باشد. [59] در مثلی معروف آمده است که فردی در چاه افتاده بود و کسی آگاه شد و از بالا به او گفت: صبر کن تا بروم عوامل کمکی بیاورم. او نیز از ته چاه گفت: اگر صبر نکنم، چه کنم؟ بی‌تردید صبر بر مصیبت مراتب و درجات و شدت و ضعف دارد. يك مرتبه آن، این است که آدمی فریاد نزند و عجز و ناله نکند که این در حد خودش خوب است، اما صبر عالی آن است که اگر مصلحت الهی بوده و یا احتمال آن را می‌دهد، قلبش کانون تحمل و تسلیم و رضایتمندی باشد. اما برای آنان که هنوز احساس قوت در صبوری نمی‌کنند، امام علی (ع) پیامی دارد:

وَ عَوِّدْ نَفْسَكَ التَّصَبُّرَ عَلَى الْمَكْرُوهِ دِت را در تحمل و صبر بر ناخوش داشتی، عادت بده. (نهج البلاغه، نامه ۳۱)

[60] گاهی واژه «صبر» را به باب تفعّل (تصبر) می‌برند تا معنای تکلف را برساند. یعنی برای صبر کردن باید زحمت آن را نیز تحمل کرد. در آغاز راه نباید انتظار داشته باشیم که همه واحدهای صبوری را طی کنیم، بلکه باید گام به گام مدارج پایین‌تر بردباری را بگذرانیم تا برای مراحل بعد آماده شویم. بنابراین براساس سفارش مولا (ع) باید خویشتن را به تدریج عادت دهیم تا ظرفیت تحمل دشواری‌ها را بیاییم.

خداوند در آیه «وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ» [61] به نکته لطیفی اشاره نموده است. در روایات، صبر در این آیه به روزه تفسیر شده است. اما با دقت می‌توان دریافت که تفسیر صبر به روزه، از باب «جری» است؛ بدین معنا که تفسیر يك حقیقت بزرگ با يك مصداق عالی (روزه‌داری) یکی از نمونه‌های شاخص صبر است، ولی صبر مصادیق دیگری نیز دارد؛ مثلاً اینکه از خود صبر - یعنی از مراحل نازل آن - کمک بگیرد تا به مدارج عالی‌اش دست یابد. امام (ع) در بیان دیگر می‌فرماید:

إِنْ لَمْ تَكُنْ حَلِيمًا فَتَحَلَّمْ فَإِنَّهُ قَلٌّ مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ إِلَّا أَوْشَكَ أَنْ يَكُونَ مِنْهُمْ. [62] اگر حلم و صبر نداری، خود را به صبوران و حلیمان کن که کمتر اتفاق افتاده کسی خود را شبیه به جمعیتی کند، جز اینکه نزدیک بوده است که از جمله آنها شود. (نهج البلاغه، حکمت ۲۰۷. درباره روش‌های تلقین بنگرید به: رابینز، به سوی کامیابی)

عبارت‌هایی همچون «نمی‌توانم» و «نمی‌شود» که برای کارهای شدنی گفته می‌شود، استعدادهای آدمی را می‌سوزاند. از این رو باید خود را به کسانی که موفق بوده‌اند، مانند کرد تا توان موجود و امداد خداوند دست به دست هم دهند و ناشدنی را شدنی کنند. بخش دیگری از تعبیر امام این است:

«وَ الزُّهْدُ ثَرَوَةٌ.» [63] زهد، توانگری و سرمایه است. (همان، حکمت ۴)

زهد در لغت به معنای بی‌رغبتی یا رغبت خفیف است. قرآن کریم می‌فرماید:

وَ شَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَ كَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ. [64] یوسف را با درهم‌هایی اندک و بهایی کم فروختند و درمورد او بی‌رغبت بودند. (یوسف (۱۲): ۲۰)

اما تعبیر شگرفی از قول امام علی (ع) در تفسیر این آیه آمده است که همه حقیقت زهد را می‌نمایاند:

الزُّهْدُ كُلُّهُ بَيْنَ كَلِمَتَيْنِ مِنَ الْقُرْآنِ، قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ: «لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ» [65] همه حقیقت زهد، میان دو جمله قرآن گنجانیده شده که خدای پیراسته فرموده است: «تا بر آنچه از کف شما می‌رود، اندوهگین مباشید و به آنچه به شما داده است، سرمست نشوید.»

وَمَنْ لَمْ يَأْسَ عَلَى الْمَاضِي وَ لَمْ يَفْرَحْ بِالْآتِي فَقَدْ أَخَذَ الزُّهْدَ بِطَرَفَيْهِ

[۶۶] هر کس بر گذشته اسف نخورد و به دریافت‌ها دل خوش نکرد، زهد را از دوسو دریافته است. (نُهج‌البلاغه، حکمت ۴۳۹)

زهد، هسته‌ای مرکزی دارد و لوازم و آثاری. در برخی از حکمت‌های نُهج‌البلاغه به لوازم زهد اشاره شده است؛ مانند:

أَيُّهَا النَّاسُ الزَّهَادَةُ قِصْرُ الْأَمَلِ وَ الشُّكْرُ عِنْدَ النَّعَمِ وَ التَّوَرُّعُ عِنْدَ الْمَحَارِمِ

[67] کسی که رغبت خود را تعدیل کرد و در اندازه‌ای که دنیا برایش دوام دارد، بدان دل بست و در پرداخت‌ها و دریافت‌ها نه

غم‌زده شد و نه ذوق‌زده، «زهد» را دارا شده که البته می‌توان لوازم و آثار آن را در رفتارهایش مشاهده نمود.

در تعبیر امام علی (ع) زاهد راستین، دلش در جای دیگری است و رغبت او به آخرت جدی است و به همین سبب به آرزوهای دراز دنیا دل خوش نمی‌دارد. رفتارهای چنین فردی گواه آن است که او در تمایل به دنیا متعادل است. بنابراین «قصر الامل» اولین نشانه زهد است.

زاهد حقیقی، بینش و وجدان خود را از کف نداده و مراقب حفظ ایمان خویش است و کسی که نعمت‌ها را از خدا بداند، وجدان و ایمانش او را متوجه سپاسگزاری می‌کند. قرآن کریم در خصوص زهد تعبیر زیبایی دارد: «ای آل داود! عمل کنید، به‌خاطر شکرگزاری.» [68] بدین بیان، شکر حالتی قلبی است که در عمل خود را نشان می‌دهد.

سومین اثر زهد، اجتناب و گریز از حرام‌هاست. رغبت به دنیا منشأ هر خطاست

(حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ)،

اما زاهد که اسیر دنیا نیست، می‌تواند به‌سهولت خطاهای خاکیان را مرتکب نشود و از محارم چشم پوشد. بخش‌هایی از نُهج‌البلاغه - و شاید بخش چشمگیری از آن - در باب پرهیز دادن مردم از وابستگی به دنیا است و اینکه این عشق به دنیا منشأ چه فتنه‌هایی است.

«الزَّهْدُ ثَرْوَةٌ»، بدین معناست که زهد، هم دستمایه عبور سالم از دنیا است و هم اینکه فرد زاهد، از آن‌رو که آز و طمع را در خود مهار کرده و با چشم نیاز به دنیا نمی‌نگرد و به اندك قانع است، این قناعت، سرماییه‌ای است تمامی‌ناپذیر. از این‌رو، زاهد همواره ثروتمند است، هرچند دنیاگرایان، او را به این عنوان نشناسند.

امام (ع) در ادامه می‌گوید:

«وَالْوَرَعُ جُنَّةٌ.» [69] خودنگهداری از حرام‌ها و شبهه‌ها، چونان سپر است. (نُهج‌البلاغه، حکمت ۴)

ورع، کم‌شمول‌تر از تقواست. به بیانی دیگر، تقوا اعم از ورع است؛ چراکه تقوا، هم حساب بردن از خدا و هم پرهیز از محارم را دربرمی‌گیرد، اما ورع، بازداشتن از شبهه‌هاست. در سخنی از امام (ع) آمده است:

وَلَا وَرَعَ كَالْوُقُوفِ عِنْدَ الشُّبْهَةِ. [70] هیچ ورعی مانند پرهیز از شبهه نیست. (همان، حکمت ۱۱۳)

انسان پرهیزکار به امور شبهه‌ناك نزدیک نمی‌گردد؛ زیرا شبهه در نگاه اول، حق می‌نماید و فرد را به اشتباه می‌افکند.

در آسیب‌شناسی معنوی تأکید شده است که هر نافرمانی از خداوند، زلالی آینه دل را مکدر می‌کند و قلب را می‌میراند. بر پایه روایات، هیچ‌چیز به اندازه معصیت، انسان را از خداوند دور نمی‌سازد. در مقابل، ورع سپری است که قلب پاك آدمی را از هجوم لشکر گناه و وسوسه‌های جنی و انسی حفاظت می‌کند.

در قرآن کریم به‌جای تعبیر «ورع» واژه‌های دیگری مانند «تقوا» و «اجتناب» به‌کار رفته است.

امام (ع) در آخرین تعبیر خود در حکمت چهارم می‌فرماید:

«وَنِعْمَ الْقَرِينُ الرَّضَى.» [71] بهترین هم‌نشین، رضا و خشنودی است.

هر فرد ناراضی، ناآرام است، اما آنکه به حکم خدا راضی است، حالت سکونی دارد که مانند یاری مهربان، موجب شادمانی‌اش می‌گردد.

چهار. آرزوهای ذلت‌آفرین

هر کس به فراخور فهم و نوع گرایش خود برخوردار از آرزوهای مثبت و منفی است. مثلاً کسانی که در عالی‌ترین جایگاه انسانیت‌اند، خداوند را غایت آرزوهای خویش می‌دانند به همین سبب، امام علی (ع) در دعای کمیل به خداوند عرض می‌کند: «ای غایت و نهایت آرزوهای عارفان!» بدین بیان، بین اوج عرفان و قرار دادن خدا در رأس هرم آرزوها، پیوندی نزدیک برقرار است.

اما از سوی دیگر، آرزوهای منفی نیز در کندکردن حرکت و بلکه در سقوط آدمی مؤثرند؛ چنان‌که حضرت در جایی دیگر می‌فرماید: **إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ اِئْتَانِ اتِّبَاعِ الْهَوَى وَ طُولُ الْأَمَلِ فَأَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَى فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَ أَمَّا طُولُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْآخِرَةَ**. [72] دو عامل است که بیشترین ترس را در آن زمینه برای شما دارم: نخست پیروی از خواهش‌های دل است و دوم آرزوهای طولانی.

پیروی هوای نفس مانع حق می‌شود و آرزوهای دراز، آخرت را از یاد آدمی می‌برد. (نهج‌البلاغه، خطبه ۴۲)
مَنْ جَرَى فِي عِنَانِ أَمَلِهِ عَشْرَ بَاجِلِهِ. [73] هر کس زمام اختیارش را به‌دست آرزو بسپارد، به فرا رسیدن مرگش خواهد افزود. (همان، حکمت ۱۹)

مرگی که در آیات و روایات آمده، دو نوع است: توقف حیات طبیعی و مرگ معنوی. در این سخن چنین می‌نماید که مقصود از اجل، همان نوع اول است.

پنج. ترس و حیای بی‌جا

امام علی (ع) می‌فرماید: **قُرِنَتِ الْهَيْبَةُ بِالْخِيَةِ وَ الْحَيَاءُ بِالْحَرَمَانِ**. [74] ترس خیالی با زیان همراه است و حیا با محرومیت. (همان، حکمت ۲۱)

احتیاط افراطی، ناشی از بزدلی است؛ زیرا انسان قهراً برای به‌دست آوردن محصولی که برای آن می‌کوشد، با خطرهایی روبه‌روست. برخی از همان که می‌گیرند، در دامش می‌افتند.

ترس نابجا به‌راحتی از دل بزدلان بیرون نمی‌رود. از این رو باید چنین فردی را به‌تدریج شیفته ارزش‌های متعالی کرد و تمرین خطر کردن در جبهه‌های مختلف را (به‌شرط عاقلانه بودن آن) بر او تحمیل نمود.

وقتی انسان خدای خویش را حاضر و ناظر بباید و از او خشیت برد، ترس از عوامل دیگر، از دل او رخت برمی‌بندد: **وَ يَخْشَوْنَهُ وَ لَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ**. [75]

حقیقت حیا، احساس شرم در برابر عقل و وجدان است. احساس حضور در محضر خدا نیز فرد باحیا را به رعایت تقوا می‌کشاند. حیای مذموم و نکوهیده نیز در آیات و روایات به‌کرات ذکر شده است. [76]

امام (ع) در بخش حکمت ۱۰ به پنج چیز توصیه نموده که یکی از آنها در باب ضرورت اجتناب از حیای نکوهیده است: **وَ لَا يَسْتَحِينَ أَحَدٌ مِنْكُمْ إِذَا سَلَّ عَمَّا لَا يَعْلَمُ أَنْ يَقُولَ لَا أَعْلَمُ وَ لَا يَسْتَحِينَ أَحَدٌ إِذَا لَمْ يَعْلَمْ الشَّيْءَ أَنْ يَتَعَلَّمَهُ** اگر از یکی سؤال کردند و نمی‌دانند، حیا نکند و بگوید نمی‌دانم، و کسی در آموختن آنچه نمی‌داند، شرم نکند. (نهج‌البلاغه، حکمت ۸۲)

[77] حیای ناپسند موجب محرومیت است؛ چنان‌که بسیاری از انسان‌ها به‌دلیل همین حیای نابجا، از علم و یا فضلی محروم می‌شوند. معروف است که دانایان، هم می‌دانند و هم آنچه را نمی‌دانند، می‌پرسند.

شش. عجب و خود بزرگ‌بینی

انسانی که عظمت پروردگار برایش تجلی نکند، ممکن است خود و رفتار و گفتار و افکارش را ممتاز و فوق‌العاده ببیند و متناسب با این توهم، موضع‌گیری کند.

امام علی (ع) می‌فرماید: **سَيِّئَةٌ تَسُوءُكَ خَيْرٌ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ حَسَنَةٍ تُعْجِبُكَ**. [79] کار بدی که تو را ناراحت کند، در پیشگاه خداوند، بهتر از کار نیکویی است که تو را به عجب بی‌فکند امام علی (ع) به یکی از پیامدهای عجب چنین اشاره می‌کند:

لَا وَحْدَةَ أَوْحَشُ مِنَ الْعُجْبِ هِيَ تَنْهَائِي، وحشت‌زاتر از عجب نیست. (محمدی ری‌شهری، ترجمه میزان الحکمه، ج ۷، واژه «عجب»، عنوان ۲۵۱۳، حدیث ۱۱۴۹۱)

[80] بسی روشن است که فرد عجب‌زده، کسی را به اندازه خودش تکریم نمی‌کند و به همین دلیل مردم از چنین فردی به شدت گریزان‌اند و او را در غربت و تنهایی رها می‌کنند. در روایات به برخی از پیامدهای عجب اشاره شده است: الاعجابُ ضدُّ الصَّوابِ وَ آفةُ الألباب. [81] عجب‌ورزی، ضد درستی و آفت عقل‌ها و اندیشه‌هاست.

الاعجابُ يَمْنَعُ مِنَ الْإِزْدِيَادِ. [82] عجب‌ورزی، سد راه افزودن است.

با مثالی مطلب روشن می‌شود: فردی که گمان می‌کند به مقصد رسیده، حال آنکه صدها کیلومتر فاصله دارد، این توهم حرکتش را متوقف می‌کند و مانع تلاش بیشتر او می‌شود. درواقع کسی به افزودن چیزی دست می‌زند که احساس نداری کند، نه فرد عجب‌زده که می‌پندارد متمکن است.

مَنْ رَضِيَ عَنْ نَفْسِهِ ظَهَرَتْ عَلَيْهِ الْمَعَايِبُ. [83]

چنین فردی هیچ‌گاه درصدد اصلاح نفس بر نمی‌آید؛ چراکه عیبی در خود نمی‌بیند تا آن را بزدايد. اساساً وقتی آدمی از کسی یا چیزی به شدت راضی باشد، عیوب آن نیز به چشم نمی‌آید.

امام باقر (ع) در بیانی می‌فرماید:

سُدُّ سَبِيلِ الْعُجْبِ بِمَعْرِفَةِ النَّفْسِ. [84]

معرفت نفس، آثار و کات پرشماری دارد که یکی از آنها شناخت پروردگار است. هرکس خود را شناخت، عظمت خدا را درک می‌کند و هرکس به این معرفت رسید، خود را در اندازه‌ای که هست می‌بیند، نه در حدی که عجب او را فریب دهد؛ چنان‌که امام علی (ع) فرمود:

عَظُمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ. [85]

خاصیت دیگر معرفت نفس این است که فرد به نقص‌های خود نیز پی می‌برد؛ نقص‌هایی چون محدودیت، وابستگی، نیاز، تغییر و نسبیت. فردی که به این باور رسد، هرگز اسیر عجب نمی‌شود، مگر اینکه پی بردن به این نقص‌ها، تنها آگاهی بدون معرفت و ایمان باشد.

هفت. خودنگهداری، جلوه زیبای فقر

الْعَفَافُ زَيْنَةُ الْفَقْرِ وَ الشُّكْرُ زِينَةُ الْغِنَى. [86] پاکدامنی و عفت، زیور فقر است و شکر [نیز] زینت بی‌نیازی. (همان، حکمت ۶۸)

عفاف و عفت، بازداشتن نفس از هواهاست تا روح لطیف و کرامت آدمی از سقوطگاه انحراف، دور ماند.

گاه فقر مالی فرد به دلیل سستی یا بی‌تدبیری یا پایداری شدن حقی توسط ظالم است. گاهی افراد توانگر به دلیل روی آوردن به مبارزه، از نظر مالی فقیر می‌شوند. لازم به ذکر است که گاهی مقصود از واژه فقر، فقر امکانی است به این معنا که تمام عالم هستی، وجودشان وابسته به خدای واجب‌الوجود است. خدایی که هستی او از خودش است و اگر فیض هستی از موجودات گرفته شود، دیگر موجودی نخواهد بود.

در هنگام فقر و تنگدستی نباید دست به خطا و عصیان زد و برای خروج از فقر، به هر حرکتی دست یازید. عفت‌ورزی و خودنگهداری و وارد نشدن به منطقه ممنوعه و تجاوز نکردن از حدود الهی، زیور و زینت فقر است.

دسته‌ای نیز توانگران جامعه‌د که آنها هم باید با سپاس از خدا و به کارگیری نعمت در راه نعمت‌بخش، غنا و بی‌نیازی مادی خود را جلا و زینت بخشند. رسالت شکر عملی می‌طلبد که بی‌نیازان بخشی از نعمت‌های دریافتی را صرف نیازمندان کنند، نه فقط شکر زبانی.

هشت. سامان دادن خداوند

اگر فرد مومنی، هم و غم خود را در آرمان‌های مقدس الهی مصروف دارد و در حدی معمولی و عقلایی به نیازهای این جهانی‌اش بپردازد، خداوند امور او را سامان می‌دهد. در مثالی ساده فرض کنید پدری متمکن به پسر خود می‌گوید: اگر تمام همت خود را صرف درس و رشد معنوی کنی، برای مشکلات مادی خود غصه مخور.

خداوند از آدمی تلاش معمولی و بدون حرص را انتظار دارد تا امور او را اصلاح نماید، مگر در اموری که انسان قادر به هیچ‌گونه تلاشی نیست که در این موارد، پروردگار رأساً عمل می‌کند. امام علی (ع) می‌فرماید:

مَنْ أَصْلَحَ مَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اللَّهِ أَصْلَحَ اللَّهُ مَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ النَّاسِ وَ مَنْ أَصْلَحَ أَمْرَ آخِرَتِهِ أَصْلَحَ اللَّهُ لَهُ أَمْرَ دُنْيَاهُ وَ مَنْ كَانَ لَهُ مِنْ نَفْسِهِ وَاعِظٌ كَانَ عَلَيْهِ مِنَ اللَّهِ حَافِظٌ هرکسی که کارهای بین خود و خدایش را سامان دهد، خداوند امور او را در باب تعامل با مردم اصلاح خواهد کرد و هرکس در اندیشه سامان دادن به امور آخرت خود باشد، خداوند کار دنیای او را سامان می‌دهد و کسی که از درون خود اندرزگویی داشته باشد، خداوند نیز از جانب خود، نگهدار و محافظی قرار می‌دهد. (همان، حکمت ۸۹)

[87] بهترین ترجمه برای واژه «اصلاح»، «سامان دادن» است. در هستی، همه چیز اعتدالی طبیعی دارد که گاه از آن خارج می‌شود. اصلاح و سامان دادن، برگرداندن امور به همان نظام طبیعی است. مثلاً اصلاح خویشتن، برگرداندن خویش به نظام فطری است. امام (ع) در این حکمت به سه اصلاح توجه نموده است:

۱. سامان دادن امور، بین خود و خداوند تا خدا امور بین او و مردم را سامان دهد؛
۲. سامان دادن امر آخرت، تا خدا امر دنیایش را سامان بخشد؛
۳. انتخاب واعظی از نفس حسابگر و وجدان بیدار درونی. بی‌شک چنین انتخابی نیازمند سامان دادن بسیاری از امور است؛ زیرا آدمی به حکم غرایز (بدون دخالت عقل) می‌خواهد به لذایذ برسد.

به تعبیر قرآن کریم:

بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجَرَهُ أَمَامَهُ. [88] انسان اراده کرده است که راهش [برای رسیدن به خواسته‌های دنیایی] باز باشد. (قیامت (۷۵): ۵)

خداوند نیز در صورت اقدام انسان مؤمن به انتخاب واعظی از درون، حافظی از برون برای او قرار می‌دهد. حال اگر انسان خدا را به‌عنوان معبود حقیقی بزرنگزیند، یکی از این معبودهای دروغین [89] را بر خواهد گزید:

۱. هوای نفس: قرآن در این باره می‌فرماید:

أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ. [90]

پیروی چشم‌پسته از خواسته‌های نفسانی موجب می‌شود که هوی را بر کرسی فرماندهی خدا بنشانیم؛ زیرا عبادت، همان پیروی و اطاعت و تسلیم است که اگر در راستای امر خداوند باشد، عبادت اوست و اگر در تضاد با آن باشد، عبادت غیرخداست.

۲. ابلیس: در این خصوص در قرآن کریم می‌خوانیم:

أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ. [91]

بی‌تردید آن‌هنگام که آدمی تحت تأثیر وسوسه‌های شیطان قرار گیرد، او را عبادت کرده‌است.

۳. طاغوت: قرآن کریم می‌فرماید:

وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ. [92]

این اجتناب و دوری در آیه‌ای [93] این‌گونه تفسیر شده که مقصود از اجتناب، اجتناب از عبادت طاغوت است.

۴. رب‌های دروغین: در این خصوص نیز در قرآن آمده است:

اتَّخِذُوا أَجْبَارَهُمْ وَ رَبَّانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَ مَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا. [94] آن‌ها دانشمندان و راهبان خود را

به‌عنوان «رب» برگزیدند و نیز مسیح پسر مریم را؛ درحالی که به آن‌ها امر شده بود جز خدای واحد را به‌عنوان «اله» و معبود بزرنگزینند.

(توبه (۹): ۳۱)

در روایات آمده است که این اتخاذ رب، همان تبعیت از حکم‌های تحریفی دانشمندان و راهبان بوده است، نه سجده و رکوع و مانند آن. [95]

در ادامه آیه نیز آمده است که گاهی انسان‌ها پیامبری را به‌عنوان رب برمی‌گزینند، درحالی‌که آن پیامبر به‌شدت با آنان مقابله می‌کند که مبدا مرا به معبودی برگزینید، ولی آنها از روی جهالت تسلیم سخنان او نمی‌شوند. بنده‌ای که رابطه بندگی‌اش را با خدا حفظ کند، به‌تدریج صاحب ولایت تکوینی می‌شود و به اذن خدا کارهای شگفتی از او سر می‌زند.

آنچه گفته شد، از يك زاویه بود، اما از زاویه‌ای دیگر فرد مؤمن، محبوب مردم می‌شود و این محبوبیت، بسیاری از امور او را سامان می‌دهد:

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا. [96]

حضرت علی (ع) در ادامه می‌فرماید:

وَمَنْ أَصْلَحَ أَمْرَ آخِرَتِهِ أَصْلَحَ اللَّهُ لَهُ أَمْرَ دُنْيَاهُ

[97] در اینجا مقصود این نیست که تمام تلاش‌ها باید رنگ آخرتی داشته باشد و آدمی باید از دنیا غافل بماند. آنچه مهم است، همت و دغدغه اصلی انسان است که باید خود را برای

سرای جاودانه آماده کند. عشق به این زندگی، انسان را از هدف آفرینش دور می‌دارد. از این‌رو، می‌باید به‌دنیا حب منطقی و متعادل داشت، نه عشقی که ما را در دنیا خلاصه کند. به‌واقع باید به تعبیر امام علی (ع) این سرا را «دار مجاز»، یعنی خانه عبور دانست. وقتی خدای مهربان، بنده‌ای را ببیند که دارای همت و نیت بلند آخرت‌خواهی است و از سوئی برای دنیا نیز تلاش طبیعی (نه حریصانه) می‌کند، کاستی‌های زندگی‌اش را رفع می‌کند، مگر اینکه وجود فشارها، داغ‌ها و فراق‌ها، برای تربیت او ضروری باشد که البته با این «عسر» ها، «یسر» نیز می‌آید.

وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا. [98] هرکس جانب خدا را نگه دارد، خداوند راه خروج [از بن‌بست‌ها] را برای او قرار می‌دهد. (طلاق (۶۵: ۲)

امام علی (ع) خطاب به ابوذر غفاری به‌هنگام تبعید فرمود:

وَلَوْ أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِينَ كَانَتَا عَلَى عَبْدٍ رَتَقًا ثُمَّ اتَّقَى اللَّهَ لَجَعَلَ اللَّهُ لَهُ مِنْهُمَا مَخْرَجًا

[99] پیش‌تر نیز بدین سخن امام (ع) اشارت رفت:

وَمَنْ كَانَ لَهُ مِنْ نَفْسِهِ وَاعِظْ كَانَ عَلَيْهِ مِنَ اللَّهِ حَافِظٌ

[100] بی‌گمان خداوند چنین فردی را که به محاسبه و مراقبه نفس خویش می‌پردازد، تنها نمی‌گذارد:

وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا. [101]

نه. خوش‌گمانی به خداوند

خوش‌گمانی به خداوند- چه رسد به یقین- نشان‌دهنده ارتقای ایمان آدمی است. پیش‌تر اشاره کردیم که بخیل- از منظر امام علی (ع)- بدگمان به خداست. حضرت در جایی نقطه مقابل بدگمان را کسی می‌داند که به حضرت حق گمان نیکو دارد:

لَا يَصْدُقُ إِيْمَانُ عَبْدٍ حَتَّى يَكُونَ بِمَا فِي يَدِ اللَّهِ أَوْثَقَ مِنْهُ بِمَا فِي يَدِهِ

[102] این امر نشانه بارزی برای مدعیان ایمان است؛ آن‌گونه که هرکس می‌تواند خود را با این معیار محک زند که آیا به خودش بیشتر اطمینان دارد یا به خداوند.

ج) تعاملات اخلاقی

يك. رفاقت با دیگران

در قرآن کریم ارزش ایی برشمرده شده که در میان آنها تعامل درست و خیرخواهانه، جایگاهی درخور دارد. در سوره ممتحنه مرزهای دوستی و نیکوکاری در تعامل با غیرخودی‌ها این‌گونه مطرح شده است:

لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ* إِمَّا يَنْهَكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ أَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَ ظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوْهُمْ. [103]

خداوند، شما را از احسان و نیکی و عدالت‌ورزیدن در حق کسانی که با شما در امر دین پیکار نکردند و شما را از سرایتان بیرون نرانند، نمی‌کند. خداوند عدالت‌ورزان را دوست دارد. [او] فقط شما را از دوستی کسانی که با شما در امر دین جنگیدند و شما را از خانه‌هاتان بیرون کردند و بر اخراج شما یکدیگر را پشتیبانی کردند، نمی‌می‌کند (ممتحنه (۶۰): ۸ و ۹)

حتی غیرمسلمانانی که با مسلمانان سر جنگ ندارند، مشمول احسان و لطف می‌شوند، چه رسد به مسلمانان. آری بحث ولایت مؤمنان بر یکدیگر، ماجرایی دیگر غیر از احسان و عدالت‌ورزی است. امام علی (ع) در عهدنامه مالک‌اشتر می‌فرماید:

وَ أَشْعِرُ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ وَ الْمَحَبَّةَ لَهُمْ وَ اللَّطْفَ بِهِمْ وَ لَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سُبُعًا ضَارِيًا تَغْتَنَّمُ أَكْلَهُمْ فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ: إِمَّا أَخُ لَكَ فِي الدِّينِ وَ إِمَّا نَظِيرُ لَكَ فِي الْخَلْقِ

[104] نسبت به مردمان، رحمت و محبت و لطف را قرین قلبت قرارده و مبدا حیوان درنده ، باشی که خوردن آنها را مغتنم بشماری؛ آنها: دو دسته‌اند: یا برادر دینی تو هستند [مسلمانان] و یا همانند تو در خلقت‌اند [انسانان]. (نهج‌البلاغه، نامه ۳۱)

برخی آلودگان همواره از انسان عدالت‌ورز ناخشنودند و گاه قلبشان لبریز از کینه اوست، اما مردم، از صاحبان عدالت استقبال می‌کنند. به‌واقع هرکس با مردم به نیکی برخورد کند، در حیات او شادند و در ممات او اندوهناک؛ چنان‌که امام (ع) می‌فرماید:

خَالِطُوا النَّاسَ مَخَالِطَةً إِنْ مِثْمَ مَعَهَا بَكُوءٌ عَلَيْكُمْ وَ إِنْ عِشْتُمْ حُنُوًا إِلَيْكُمْ بِأَ مَرْدَمٍ چنان درآمیزد که اگر با آن حالت مردید، بر شما گریه کنند و اگر ماندید، به شما محبت ورزند. (همان، حکمت ۱۰)

[105] خلاصه اینکه، بخشی از کمالات آدمی در حیطة تعامل درست با مردم رقم می‌خورد و تأکید آیات و احادیث بر حسن خلق نیز بهترین گواه این ادعاست.

دو. گذشت، زکات قدرت

امام (ع) فرمود:

إِذَا قَدَّرْتَ عَلَىٰ عَدُوِّكَ فَاجْعَلِ الْعَفْوَ عَنْهُ شُكْرًا لِلْقُدْرَةِ عَلَيْهِ رَگاه بر دشمن خود تسلط یافتی، عفو را به‌عنوان شکر نعمت قدرت قرار ده.

(همان، حکمت ۱۱)

تعامل عادلانه با دشمنان از نشانه‌های تقوامداری است؛ چنان‌که قرآن کریم می‌فرماید:

وَ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ. [۱۰۷] [ای مؤمنان!] دشمنی شما با قومی، شما را وادار به گناه و ستم نکند. عدالت بورزید که آن به تقوا نزدیک‌تر است. (مائده (۵): ۸)

روشن است که سیاست ما در برخورد با دشمن، قرین با اخلاق است؛ درست برخلاف اخلاق ماکیاولیستی که از نگاه معتقدان به آن، با هر وسیله‌ای می‌توان به‌هدف رسید. قرآن کریم می‌فرماید:

ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ. [۱۰۸] بدی را با بهترین شیوه دفع کن؛ آنگاه یکباره مشاهده می‌کنی کسی که میان تو و او دشمنی حاکم است، دوستی مهربان خواهد شد. (فصلت (۴۱): ۳۴)

یکی از شیوه‌هایی که موجب تقرب به خدا شده و برخی از دشمنان را به دوست بدل می‌کند، همین شیوه است. البته این قاعده عمومیت ندارد؛ چراکه گاه ترحم بر پلنگ تیزدندان، ستمکاری بر گوسفندان است و گاه نیز لطف بیش از حد موجب جری‌شدن طرف مقابل می‌گردد.

سه. رسیدگی به غم‌زده

همه ما آدمیان، روزگار شادی داریم و روزگار مصیبت و اندوه و بیماری. بی شک خداوند به تنهایی می تواند اندوه غم‌زدگان و مصیبت‌دیدگان را بزدايد، اما می‌خواهد آدمیان با دلسوزی و احساس تعهد در حق یکدیگر، به کمال رسند. البته خداوند ما را در این حرکت یاری می‌دهد و برخی از اندوه‌ها نیز جز از طریق رحمت خاص الهی زایل نمی‌شود.

امام (ع) می‌فرماید:

مِنْ كَفَّارَاتِ الذُّنُوبِ الْعِظَامِ إِغَاثَةُ الْمَلْهُوفِ وَ التَّنْفِيسُ عَنِ الْمَكْرُوبِ. [109] یکی از جبران‌کننده‌های گناهان بزرگ، فریادرسی حسرت‌زده و مصیبت‌دیده و شاد کردن اندوه‌زدگان است. (نهج‌البلاغه، حکمت ۲۴)

چهار. خُلق کریمان و خوی لئیمان

بی‌تردید آثار ایمان در اخلاق جلوه می‌کند؛ همان‌سان که بی‌ایمانی، رذیلت‌های اخلاقی به‌همراه دارد. انسان‌های کریم در حادثه‌ای خاص موضعی دارند و در همان حادثه نیز لئیمان موضعی دیگر. امام علی (ع) فرمود:

احْذَرُوا صَوْلَةَ الْكَرِيمِ إِذَا جَاعَ وَ اللَّئِيمِ إِذَا شَبِعَ از حمله کریم هنگامی که گرسنه می‌شود و از یورش لئیم وقتی سیر می‌شود، برحذر باشید. (همان، حکمت ۴۹) راد این است که فرد کریمی که حقش پایمال شده و در گرسنگی افتاده، برای دفاع از حق خود مبارزه می‌کند و سستی گرسنگی مانع جهاد او نیست، اما فرد لئیم، چون سیر می‌شود، دست به طغیان می‌زند. قرآن کریم در همین باره می‌فرماید: كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَإِطْفَىٰ * أَن رَّاهُ اسْتَغْنَىٰ. [111]

پنج. پرهیز از مواضع تهمت

خداوند برخی از گمان‌ها را گناه معرفی می‌کند [112] و از سوی دیگر توصیه فراوان دارد که خود افراد نیز از مواضع تهمت پرهیزند.

امام علی (ع) می‌فرمایند:

مَنْ وَضَعَ نَفْسَهُ مَوَاضِعَ التُّهْمَةِ فَلَا يَلُومَنَّ مَنْ أَسَاءَ بِهِ الظَّنَّ هَرَكْسَ خُودِ رَا دِر جَايگاه‌های تهمت قرار داد، هرگز نباید کسی را که به او بدگمان شده، ملامت کند. (نهج‌البلاغه، حکمت ۱۵۹)

[1] (۱). تو تازگی به عمر رو کرده و جدیداً با روزگار روبه‌رو شده‌ای! نیت پیراسته و نفس آراسته‌ای داری. [باید] از تعلیم کتاب خدا [قرآن] برایت آغاز کنم و تأویل آن و یاد دهی قوانین و احکام و حلال و حرام آن. (نهج‌البلاغه، نامه ۳۱)

[2] (۱). بدان پسر عزیزم که هیچ‌کس چونان رسول‌خدا از خدا خبر نداده است. پس او را پسند کن که پیشوا باشد و راهبر به نجات و رهایی. (همان)

[3] (۱). خداوند برای شما فرقان قرار می‌دهد. (انفال ۸): (۲۹)

[4] (۲). نهج‌البلاغه، نامه ۳۱.

[5] (۳). یونس (۱۰): ۱.

[6] (۴). بقره (۲): ۲۶۹.

[7] (۵). مانند این آثار: هونکه، فرهنگ اسلام در اروپا؛ لویون، تمدن اسلام و عرب. در میان نوشته‌ها، دانش مسلمین اثر محمد رضا حکیمی، کارگران‌سنگی است که با دقت و وسعت نگاشته شده

[8] (۱). و آگاه باش که در دانشی که منافع [معتول و پسندیده] نیست، خیزی نیست و علمی که یادگیری آن شایسته نیست، مورد بهره‌برداری نیز قرار نمی‌گیرد. (نهج‌البلاغه، نامه ۳۱)

[9] (۲). تا با عزم جزم به استقبال چیزی بیایی که اهل تجربه‌ها، زحمت آزمودن آن را تحمل کرده و تو را از طلب و تلاش بیشتر، بی‌نیاز ساخته‌اند. (همان)

[10] (۱). حادثه‌های دردناک دنیا را به خود بنمایان و خویش را از هجوم و شیخون روزگار و زشتی تحولات گردش شب‌ها و روزها، دور دار. (همان)

[11] (۲). روزگار دو دوره است: روزی به سودت و روزی به زیانت. (همان، حکمت ۳۹۶)

[12] (۳). باطل از پیش‌روی آن و نه از پشت‌سر، به سویش نمی‌آید. (فصلت (۴۱): ۴۲)

[13] (۴). دین خالص متعلق به خداست. (زمر (۳۹): ۳)

[14] (۵). آن که به آشفته‌گی فکر و خلط و درآمیختن حق و باطل روی کند، طالب دین نیست و خودداری از چنین طلبی نیکوتر است. (نهج‌البلاغه، نامه ۳۱) خلط و خلط را گوناگون تفسیر کرده‌اند که به نظر، این ترجمه نیکوتر است.

[15] (۱). بنگرید به: یوسف (۱۲): ۸۳.

[16] (۲). آن سرای آخرت است؛ ویژه کسانی قرار می‌دهیم که برتری‌طلبی در زمین و فساد را طالب نباشند. (قصص (۲۸): ۸۳)

[17] (۱). بدان که «عجب» در ستیز با درستی و آفت اندیشه رزی است. (نهج‌البلاغه، نامه ۳۱)

[18] (۲). چون به‌سن بالایی رسیده‌ام، می‌ترسم [برخی از هواها بر من پیشی گیرند و به سراغ [سرزمین دل] تو بیایند و نیز بعضی از فتنه‌های دنیا] و بازی‌های روزگار ... پس شتاب به آراستن تو کردم، پیش از آنکه قلبت را قساوت بگیرد و اندیشه تو اشتغال [دیگری] بیابد. (نهج‌البلاغه، نامه ۳۱)

[19] (۱). و قبل از دقت در آن [گام نهادن در طریق آگاهی] از خدایت کمک بخواه و در جلب توفیق در این راه، رغبت و میل نشان بده. (همان، نامه ۳۱)

[20] (۲). و تمام کارهایم را به‌خدا می‌سپارم و خداوند آگاه به بندگان است. (غافر (۴۰): ۴۴)

[21] (۳). قمی، شیخ عباس، مفاتیح الجنان، دعای «در غیبت امام زمان (عج)».

[22] (۱). سخن گفتن را در زمینه که بدان آگاه و عارف نیستی رها کن و در بایی که تکلیف نداری، با کسی سخن مگو. (نهج‌البلاغه، نامه ۳۱)

[23] (۲). آن کس که زیاد سخن می گوید، زیاد اشتباه می کند. (همان، حکمت ۳۴۹)

[24] (۳). أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا. (محمد (۴۷): ۲۴)

[25] (۴). در دین تفقه [فهم عمیق] کن. (نهیج البلاغه، نامه ۳۱)

[26] (۵). باید پی جویی آن، با طلب فهم و یادگیری عمیق همراه باشد، نه با فرورفتن در ورطه شبهه و علقه های خصوصیت. (همان)

[27] (۱). از راهی که ترسان گمراهی آن هستی، مرو؛ زیرا بازایستادن به هنگام حیرت گمراهی، بهتر از هول سواری [و خطر کردن] است. (همان)

[28] (۱). اسراء (۱۷): ۳۶.

[29] (۲). محمدی ری شهری، میزان الحکمه، ج ۳، ص ۷۶ (عربی)، حدیث ۴۸۴۳.

[30] (۳). آنچه میان شما تفرقه ایجاد کرده، ناپاکی نمازها و بدی ضمیرهاست. (نهیج البلاغه، خطبه ۱۱۳)

[31] (۴). آنگاه هراسان شدم که مبدا آنچه باعث اختلاف ناشی از هوس ها و آرای مردم شده است، بر تو مشتبیه شود؛ همان گونه که امر را بر آنان مشتبیه ساخت. (همان، نامه ۳۱)

[32] (۵). همان، خطبه ۳۸.

[33] (۱). اگر [فهم] چیزی از آن [حقایق که گفتیم]، برایت دشوار شد، حمل بر جهالت خود کن؛ زیرا تو در آغاز، جاهل به دنیا آمدی و آنگاه آموخته شدی و چه بسیار است آنچه از امور]

عالم [که نمی دانی]! (همان، نامه ۳۱)

[34] (۲). آنچه نمی دانی مگو، هرچند آنچه می دانی، کم باشد. (همان)

[35] (۱). بسا چیزی را خوش ندارید، درحالی که آن برای شما نیکوست. (بقره (۲): ۲۱۶)

[36] (۲). بسیار طلب خیر کن. (نهیج البلاغه، نامه ۳۱)

[37] (۳). بنگرید به سوره های: یوسف (۱۲): ۱۰۹؛ حج (۲۲): ۴۶؛ روم (۳۰): ۹؛ آل عمران (۳): ۱۳۷.

[38] (۱). و خبرهای رفتگان را بر جان خود عرضه کن و آنچه انسان های پیش از تو بدان گرفتار آمدند، به یاد خودت آور. در سرزمین ها و آثارشان سیر کن و در آنچه کردند و از جایی که جابه جا

شدند، تأمل نما و در آنجا که فرود آمدند و پیاده شدند، فکر کن. [پس از این] می یابی که آنها از دوستانشان بریدند و دیار غربت گزیدند و گویا به بدی تو نیز مانند یکی از آنها خواهی شد. (همان)

[39] (۱). ریشه اش ثابت و شاخه های آن در آسمان است. در هر زمان به اذن خدا میوه می دهند. (ابراهیم (۱۴): ۲۴ و ۲۵)

[40] (۱). بقره (۲): ۲۸۵.

[41] (۲). قلم (۶۸): ۴.

[42] (۳). محمدی ری شهری، ترجمه میزان الحکمه، ج ۴، ماده خلق، عنوان ۱۱۰۳، حدیث ۵۰۲۴.

[43] (۴). همان، عنوان ۱۱۰۰، حدیث ۵۰۱۰.

[44] (۵). همان، عنوان ۱۱۱۱، حدیث ۵۰۵۸. ناگفته نماند که میان تکمیل و تمعیم تفاوت هست.

[45] (۱). هرکس آزمندی را شعار خود سازد، خود را خوار کرده است. (نهیج البلاغه، حکمت ۲)

[46] (۲). و هرکس آسیب و ضرری را که به او رسیده، برملا کند، به ذلت خود راضی شده است. (همان)

[47] (۱). و هرکس زبانش را بر خود حاکم کند، خود را تحقیر کرده است. (همان)

[48] (۲). بنگرید به: طباطبائی، المیزان، ذیل آیه نوزدهم سوره معارج.

[49] (۳). بخل ننگ است. (نهیج البلاغه، حکمت ۳)

[50] (۱). بخیل را در مشورت خود راه مده؛ چراکه مانع احسان تو شده و از فقر تو را می ترساند، و با بزدل نیز مشورت مکن؛ زیرا [روحیه] تو را ضعیف می کند، و حریص را طرف مشورت خود

مساز که ولع ستمگری را در دید تو زور می دهد. بخل و بزدلی و حرص، تمایلات گوناگونی است که بلدگمانی به خدا همه آنها را زیر پوشش می گیرد. (همان، نامه ۵۳)

[51] (۲). بزدلی، کاستی و نقص است.

[52] (۳). یا اباذر ... اِنَّ الْقَوْمَ خَافُوْكَ عَلٰی دُنْيَاھُمْ وَ خِفَتْھُمْ عَلٰی دِیْنِكَ اِی اباذر ... این مردم برای دنیای خود از تو ترسیدند و تو بر دین خویش از آنان ترسیدی. (همان، خطبه ۱۳۰)

[53] (۴). هرگاه ترس واهی و خیالی از کاری داشتی، خود را در آن بیفکن. (همان، حکمت ۱۷۵)

[54] (۱). «احساس ناتوانی» آفت، و «صبر» شجاعت، «زهد» ثروت، و «پاکدامنی» سپر است و «رضایتمندی» [نیز] چه همراه خوبی است. (همان، حکمت ۴)

[55] (۲). بنگرید به: همان، نامه ۳۱.

[56] (۳). محمدی ری شهری، ترجمه میزان الحکمه، ج ۶، واژه «صبر»، عنوان ۲۱۷۴.

[57] (۴). همان، حدیث ۱۰۱۰۱.

[58] (۵). اگر آنها [جن و انس] بر راه [مستقیم]، استقامت کنند، با آب فراوان سیرایشان می کنیم. (جن (۷۲): ۱۶)

[59] (۱). محمدی ری شهری، ترجمه میزان الحکمه، ج ۶، واژه «صبر»، عنوان ۲۱۷۳، حدیث ۱۰۰۹۰.

[60] (۲). خودت را در تحمل و صبر نابخوش داشتی، عادت بده. (نهیج البلاغه، نامه ۳۱)

[61] (۳). از صبر [روزه] و نماز کمک بگیری. (بقره (۲): ۴۵)

[62] (۱). اگر حلم و صبر نداری، خود را به صبوران و حلیمان مانند کن که کمتر اتفاق افتاده کسی خود را شبیه به جمعیتی کند جز اینکه نزدیک بوده است که از جمله آنها شود. (نهیج البلاغه،

حکمت ۲۰۷. درباره روش های تلقین بنگرید به: رابینز، به سوی کامیابی)

[63] (۲). زهد، توانگری و سرمایه است. (همان، حکمت ۴)

[64] (۳). یوسف را با درهم هایی اندک و بجای کم فروختند و درمورد او بی رغبت بودند. (یوسف (۱۲): ۲۰)

[65] (۴). حدید (۵۷): ۲۳.

[66] (۵). همه حقیقت زهد، میان دو جمله قرآن گنجانیده شده که خدای پیراسته فرموده است: «تا بر آنچه از کف شما می رود، اندوهگین مباشید و به آنچه به شما داده است، سرمست نشوید.» هر

کس بر گذشته اسف نخورد و به دریافت ها دل خوش نکرد، زهد را از دوسو دریافت است. (نهیج البلاغه، حکمت ۴۳۹)

[67] (۱). ای مردم! زهد، کوتاهی آرزوها، شکر نعمت ها و اجتناب از حرام ها است. (همان، خطبه ۸۱)

[68] (۲). سبأ (۳۴): ۱۳۰.

[69] (۱). خودنگهداری از حرام ها و شبهه ها، چونان سپر است. (نهیج البلاغه، حکمت ۴)

[70] (۲). هیچ ورعی مانند پرهیز از شبهه نیست. (همان، حکمت ۱۱۳)

[71] (۳). بهترین هم‌نشین، رضا و خشنودی است.

[72] (۱). دو عامل است که بیشترین ترس را در آن زمینه برای شما دارم: نخست پیروی از خواهش‌های دل است و دوم آرزوهای طولانی. پیروی هوای نفس مانع حق می‌شود و آرزوهای دراز، آخرت را از یاد آدمی می‌برد. (نهیج‌البلاغه، خطبه ۴۲)

[73] (۲). هر کس زمام اختیارش را به‌دست آرزو بسپارد، به فرا رسیدن مرگش خواهد افزود. (همان، حکمت ۱۹)

[74] (۳). ترس خیالی با زیان همراه است و حیا با محرومیت. (همان، حکمت ۲۱)

[75] (۱). [تبلیغ‌گران رسالت خدایی] از او می‌ترسند و از احدی جز خدا بیم ندارند. (احزاب (۳۳): ۳۹)

[76] (۲). بنگرید به: بقره (۲): ۲۶.

[77] (۳). اگر از یکی سؤال کردند و نمی‌دانند، حیا نکند و بگوید نمی‌دانم، و کسی در آموختن آنچه نمی‌داند، شرم نکند. (نهیج‌البلاغه، حکمت ۸۲)

[78] (۱). با حیا راه می‌رود. (قصص (۲۸): ۲۵)

[79] (۲). کار بدی که تو را ناراحت کند، در پیشگاه خداوند، بهتر از کار نیکویی است که تو را به عجب بیفکند. (نهیج‌البلاغه، حکمت ۴۶)

[80] (۳). هیچ تنهایی، وحشت‌زاتر از عجب نیست. (محمدی ری‌شهری، ترجمه میزان الحکمه، ج ۷، واژه «عجب»، عنوان ۲۵۱۳، حدیث (۱۱۴۹۱)

[81] (۴). عجب‌ورزی، ضد درستی و آفت عقل‌ها و اندیشه‌هاست. (همان، عنوان ۲۵۱۴، حدیث (۱۱۴۹۹)

[82] (۵). عجب‌ورزی، سد راه افزودن است. (همان، عنوان ۲۵۱۷، حدیث (۱۱۵۱۷)

[83] (۱). هرکسی از خود راضی باشد، عیب‌هایی از او آشکار می‌شود. (تمیمی‌آمدی، غررالحکم و دررالکلم، ج ۲، باب عجب، ص ۵۱۲)

[84] (۲). مسدود کردن راه نفوذ عجب از راه معرفت نفس است. (محمدی ری‌شهری، ترجمه میزان الحکمه، ج ۷، واژه «عجب»، عنوان ۲۵۲۶، حدیث (۱۱۵۵۹)

[85] (۳). [پارسیان چنین‌اند که] خداوند در دید آنها با عظمتش جلوه کرده است [و] به همین‌رو غیر او را کوچک می‌بینند. (نهیج‌البلاغه، خطبه ۱۹۳)

[86] (۱). پاکدامنی و عفت، زیور فقر است و شکر [نیز] زینت بی‌نیازی. (همان، حکمت ۶۸)

[87] (۱). هرکسی که کارهای بین خود و خدایش را سامان دهد، خداوند امور او را در باب تعامل با مردم اصلاح خواهد کرد و هرکس در اندیشه سامان دادن به امور آخرت خود باشد، خداوند کار دنیای او را سامان می‌دهد و کسی که از درون خود اندر زنگی داشته باشد، خداوند نیز از جانب خود، نگهدار و محافظی قرار می‌دهد. (همان، حکمت ۸۹)

[88] (۲). انسان اراده کرده است که راهش [برای رسیدن به خواسته‌های دنیایی] باز باشد. (قیامت (۷۵): ۵)

[89] (۱). معبودان دروغی چون «هوای نفس»، «ابلیس»، «طاغوت» و

[90] (۲). آیا دیدی آن‌کس را که خواسته‌های نفسانی‌اش را خدای خود قرار داده؟ (جاثیه (۴۵): ۲۳) در آیه‌ای دیگر تعبیر «آرِيتَ» نیز آمده است: فرقان (۲۵): ۴۳.

[91] (۳). ای فرزندان آدم! آیا با شما پیمان نیستیم که شیطان را نپرستید [اطاعت نکنید] که او دشمن روشن‌شماست؟ (یس (۳۶): ۶۰)

[92] (۴). قطعاً در هر امتی رسولی برانگیختیم تا [بگوید: خدا را پرستید و از طاغوت دوری کنید. (نحل (۱۶): ۳۶)

[93] (۵). زمر (۳۹): ۱۷.

[94] (۱). آنها دانشمندان و راهبان خود را به‌عنوان «ربّ» برگزیدند و نیز مسیح پسر مریم را؛ درحالی‌که به آنها امر شده بود جز خدای واحد را به‌عنوان «اله» و معبود برگزینند. (توبه (۹): ۳۱)

[95] (۲). محمدی ری‌شهری، ترجمه میزان الحکمه، ج ۶، ص ۱۹، حدیث ۱۱۳۵۷.

[96] (۳). کسانی که ایمان آوردند و رفتار شایسته داشتند، خدای رحمان به دی به نفع آنها، [در دل‌های دیگران] محبت ایجاد می‌کند. (مریم (۱۹): ۹۶)

[97] (۴). هرکس امر آخرت خود را سامان داد، خداوند [نیز] امر دنیای او را اصلاح می‌کند. (نهیج‌البلاغه، حکمت ۸۹)

[98] (۱). هرکس جانب خدا را نگه دارد، خداوند راه خروج [از بن‌بست‌ها] را برای او قرار می‌دهد. (طلاق (۶۵): ۲)

[99] (۲). اگر همه راه‌های آسمان و زمین بر روی بسته ، بسته شوند، اما او تقوای الهی پیشه سازد، خداوند از آنها [آسمان و زمین] راه نجات و خروج برای او قرار می‌دهد. (خطبه ۱۳۰)

[100] (۳). هرکس از درون خود واعظی برگزیند، خداوند از بیرون برای او حافظی برمی‌انگیزد. (همان، حکمت ۸۹)

[101] (۴). و آنان که در [راه] ماکوشش می‌کنند، قطعاً به راه‌های خودمان هدایتشان خواهیم نمود. (عنکبوت (۲۹): ۶۹)

[102] (۱). ایمان بنده، صادق نیست؟ تا آنجاکه به آنچه نزد خداست، بیشتر اطمینان دارد تا به آنچه در دست خود اوست. (نهیج‌البلاغه، حکمت ۲۲۰)

[103] (۲). خداوند، شما را از احسان و نیکی و عدالت یدن در حق کسانی که با شما در امر دین پیکار نکردند و شما را از سرایتان بیرون نرانند، نمی‌کند. خداوند عدالت‌ورزان را دوست دارد. [او] فقط شما را از دوستی کسانی که با شما در امر دین جنگیدند و شما را از خانه‌هاتان بیرون کردند و بر اخراج شما یکدیگر را پشتیبانی کردند، نمی‌کند (ممتحنه (۶۰): ۸ و ۹)

[104] (۱). نسبت به مردمان، رحمت و محبت و لطف را قرین قلبت قرارده و مبدا حیوان درنده ، باشی که خوردن آنها را مغتنم بشماری؛ آنها: دو دسته‌اند: یا برادر دینی تو هستند [مسلمانان] و یا همانند تو در خلقت‌اند [انسانان]. (نهیج‌البلاغه، نامه ۳۱)

[105] (۲). با مردم چنان درآمیزد که اگر با آن حالت مردید، بر شما گریه کنند و اگر مانند، به شما محبت ورزند. (همان، حکمت ۱۰)

[106] (۳). هرگاه بر دشمن خود تسلط یافتی، عفو را به‌عنوان شکر نعمت قدرت قرار ده. (همان، حکمت ۱۱)

[107] (۱). [ای مؤمنان!] دشمنی شما با قومی، شما را وادار به گناه و ستم نکند. عدالت بورزید که آن به تقوا نزدیک‌تر است. (مائده (۵): ۸)

[108] (۲). بدی را با بهترین شیوه دفع کن؛ آنگاه یکباره مشاهده می‌کنی کسی که میان تو و او دشمنی حاکم است، دوستی مهربان خواهد شد. (فصلت (۴۱): ۳۴)

[109] (۳). یکی از جبران‌کننده‌های گناهان بزرگ، فریادرسی حسرت‌زده و مصیبت‌دیده و شاد کردن اندوه‌زدگان است. (نهیج‌البلاغه، حکمت ۲۴)

[110] (۱). از حمله کریم هنگامی که گرسنه می‌شود و از بورش لثیم وقتی سیر می‌شود، برحذر باشید. (همان، حکمت ۴۹)

[111] (۲). قطعاً انسان وقتی خود را بی‌نیاز دید، طغیان می‌کند. (علق (۹۶): ۶ و ۷)

[112] (۳). حجرات (۴۹): ۱۲.